

Adab. Kabul
Vol.21, No.1, Hamal-Sawr 13
(March-April 1973)

دوره بیست و یکم

Apr-May, 73

سال ۱۳۵۲

Ketabton.com

ادب

نشریه دیوماه درپوچی

۱

هیأت تحریر

پوهاند میرامان الدین انصاری ، پوهاند غلام حسن مجددی ، پوهاند
دکتور عبدالاحمد جاوید ، پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند زهما ، پوهنوال الهام

مدیر مسئول . شاعلی اکبر شهرستانی

مطالب

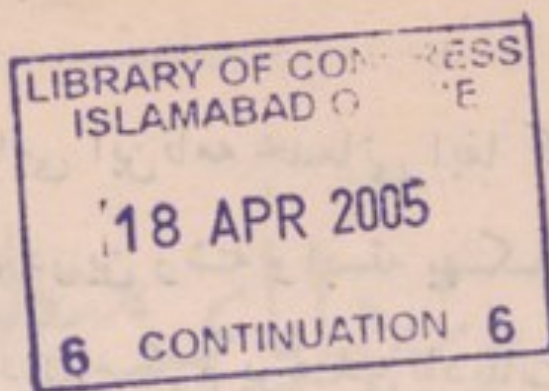
صفحه	نویسنده - مترجم	عنوان
۱	مدیرمسئول	دوره بیست و یکم...
۳	پوهاند غلام حسن مجددی	جداول صحت و...
۲۰	پوهاند داکتر علمی	نظام مملکت داری مسلمانان
۳۶	پوهنمل حمیدالله امین	افغانها درهند
۵۷	دکتور بنوال	صنعت جلدسازی و...
۶۴	پوهنوال زهیر	تذکره نگاری....
۸۰	حسین نایل	فریدالدین محمد عطار
بخش اشعار:		
۹۴	میرزا بیدل	مقصد
۹۵	محمد حسین یمین	داشتم ، دارم
۹۶	میر مظفر الدین	عصر سرعت
۹۷	محمد نبی مفتون	پاره دل
۹۸	ولی طواف	نگاه چشم بادام
۹۹	قصاب	لعل لب
۱۰۰	سید نور فرخ	ساقی بهار
۱۰۱	پیغله بهار	پیمان
۱۰۲	شاعلی اکبر شهرستانی	بقایای بعضی از...
۱۱۸	عنایت الله شهرانی	لغات مستعمل در...
۱۳۴	عبد الله امیری	تحقیقاتی در...
۱۵۰	شاه تواب لطیفی	نمایشنامه توپاز
۱۵۶	سید یوسف صاحبزاده	ملاباز محمد
۱۵۹	اداره	گزارشهای پوهنخی ادبیات و علوم بشری

فروشگاه کتاب فرهاد انوری

Farhad Anwari Book Store

مکروربان سوم کابل

پست بکس ۵۴۱۸



ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

شماره اول

ثور ۱۳۵۲

سال بیست و یکم

بنام خدای بخشاینده مهربان

دوره بیست و یکم مجله ادب

با نشر این شماره، مجله ادب بیست و یکمین دوره خود را آغاز می نماید. و سر از برج ثور (۱۳۵۲) که وقت انتشار نخستین شماره این نامه میباشد، کار مجله و مسئولیت نشر آن بر عهده این عاجز گذاشته شده است. اگرچه درین راه قبل برین قدم نهاده بودم مگر از عرصه هشت سال بدینسو از ارتباط و همکاری مستقیم با مطبوعات بر کران بودم و رابطه ام درین ساحه جز از طریق اشاعه مقالات نبود. چون حالا و وظیفه اصلیم تدریس و تعلیم و این یک شغل ضمنی است امید وارم بیماری خدای متعال با نشر مقالات مفید تاریخی، فلسفی و ادبی

بتوانم بخوانندگان و علاقمندان گرامی این نامه خدماتی ایفا کنم .
اندازه موفقیت و مقدار کامگاری درین رشته وابسته بهمکاری و پایمردی
نویسندگان دانشمند بالخصوص استادان محترم پوهنحی ادبیات و علوم بشری
است. زیرا هیچ فرد در هیچ یک از امور به تنهایی پیروز نمند نتواند شد جز آنکه
دوستان با او معاوضه و کمک کنند .

از همین رو از همه دانشمندان و ادب دوستان خاصه از اساتید گرامی تمنا
دارم که در راه افاده مفاهیم نیکو و تازه برای دوستداران این مجله از ارسال
مقالات و تراجم شان دریغ نکنند تا در سال نو پیش از پیش خدماتی کرده باشیم.
مجله ادب مثل سالهای گذشته زمینه را برای نشر و اشاعه ادبیات عامه
مردم افغانستان عزیز و تراویده افکار دانشمندان که در طریق تنویر اذهان و
توسیع معلومات خوانندگان و معرفی ثقافت کشور و هنر افراد برای همگان
خیلی مؤثر و سود مند است، خود را آماده میداند؛ و شایان یاد دهانی است که
شناساندن پدیده های ملی و یافتن گنجینه های ملی که در زیر خاک فراموشی از
دیدگان ناپدید گردیده است، یکی از وظایف بسیار مهم دانشوران و وطن است.
پیش از آن که دیگران امتعه ادبی و ثقافی و فرهنگی ما را برنگ ها و اشکال
ناشناخته بماعرضه کنند بهتر خواهد بود که خودمان برای یافتن و سرو سامان دادن
آنها به لونی که بیگانه ننماید، جد و جهد کنیم . تا از یک طرف دامنه تتبع ، تحقیق
و کار فراخ شود و از طرف دیگر اولاد وطن بام آثر و باقیات الصالحات
اسلاف خود آشنا شوند .

در آخر لازم میدانم از کار اسلاف خود بنام غلو پوهنمل قویم و پوهنمل دا کتر
وفایی که پیش ازین نشر این مجله را بعهدہ داشتند تذکر دهم .

والسلام .

شهرستانی

دینروایای منطق و فلسفه

ترجمه پوهاند غلام حسن مجددی

بحشی در منطق

بروش نوین

جد اول صحت

واستدلالاتهای مسلسل

اول - بنای جداول صحت (صدق) :

هنگامیکه مادر مقاله گذشته معنای دلالت را تحلیل میکردیم، اشکالی را بکار بردیم تا که حالات مرکب مختلفی از صدق و کذب، مقدم و تالی را روشن گردانیم ولی این امر غیر عملی خواهد بود که برای توضیح مواضع متنوع، مطابق با هر قضیه مرکب، اشکالی رسم کنیم:

بنابراین مادر پی جستجوی طریقه مجرد دیگری برای تحلیل معنای اینگونه قضایا میشودیم.

تحلیل قبلی ما نشان داده است و قنیکه « $B \subset A$ » صادق باشد حالتی که اخراج گردیده اینست که مقدم صادق باشد در حالیکه تالی کاذب است. لهذا ما احتمالات متنوع را در شکل الفاظ بدین طریق ارائه میدهیم:

وقتی که « $B \subset A$ » صادق است: (1).....

A - صادق - در حالیکه B صادق است (معلوماتی موجود نیست)

A - کاذب - در حالیکه B صادق است (معلوماتی موجود نیست)

A - صادق - در حالیکه B کاذب است (نه)

A - کاذب - درحالیکه B کاذب است (معلوماتی موجود نیست)

هنوز هم طریقه بسیار بسیطی برای نشان دادن این نتایج چنین است :

وقتی که $B \subset A$ صادق است : (۲)

(B)	(A)
؟	T T
؟	(1) T F
نه	F T
؟	F F

رسم بیانی مانند (۲) معروف است به (جدول صحت) برای « $B \subset A$ »
 ما میتوانیم جدول صحت را برای صورتهای دیگر قضایای مرکب ترتیب دهیم ،
 که آنها یک طریقه بسیار مفیدی برای نقد استدلالهای مرکب خواهد بود .
 لازم است نقاط آتی بهخاطر سپرده شود : جدول صحت (۲) عین معنایی
 را افاده میکند که رسم بیانی (۱) افاده مینماید و نیز توصیه میشود که نوشتن رسم
 بیانی (۲) به صورت مکمل (۱) ممارسه و تمرین شود . عین معلوماتی که توسط
 (۲) تهیه گردیده ، در صورتی که چهار حالت مرکب در صفحه بی به ترتیب مختلف
 تنظیم گردند ، نیز داده خواهد شد . مع ذلک ما بعضی خطاها را مرتکب خواهیم
 شد اگر موافقه کنیم که حالات را دائماً به ترتیبی که نشان داده شده بنویسیم .
 در واقع ما همواره خواهیم کوشید که این قسمت جدول صحت را بدرستی محافظه
 کنیم :

(۱) ملتفت باید بود که (T) مخفف (True) یعنی صادق و (F) مخفف (False) یعنی کاذب است

(۲) رسم بیانی : diagram

(B)	(A)
T	T
T	F
F	T
F	F

بنابرین فرض کنید که ما می‌خواهیم جدول صحت را در باره $B' \supset A$ ارائه دهیم.

ممکن است مایکی از مواقف چهارگانه را چنین نشان دهیم :

A - صادق - در حالیکه B' صادق است

ما ترجیح خواهیم داد که آنرا چنین بنویسیم :

A - صادق ، در حالیکه B کاذب است

بموجب آن اگر A و B را (که بسیط ترین قضا یا است) بجای (A) و (B') بطور عناصر

ایضاح بکار بریم جدول صحت چنین شکلی را اختیار خواهد کرد :

وفتی که $B' \supset A$ صادق است ... (۳)

(B)	(A)
T	T
T	F
F	T
F	F

مقایسه دیاگرام های (۲) و (۳) بروی هم تأیید میکند که $B' \supset A$ و $B \supset A$

قضایای مختلفی میباشند . زیرا در حالیکه هر یکی از آنها یک حالت مرکب صدق

و کذب A و B را اخراج میکنند، حالتی که اخراج گردیده اند عین یکدیگر نیستند

کنون می‌خواهیم تکنیک جدول صحت را در امتحان معنای $A' \supset B'$ بکار

بریم . نتیجه جدول صحت چنین خواهد بود :

وفتی که $A' \supset B'$ صادق است ... (۴)

	(B)	(A)
؟	T	T
؟	T	F
نه	F	T
؟	F	F

ما میتوانیم به صحت این پی بریم : از مذاکرات ما چنین بر می آید که يك قضیه شرطی ، يك موقف مرکب را اخراج میکنند . کنون $A' \subset B'$ چنین بیان میدارد : وقتی که B کاذب باشد A باید کاذب باشد یعنی نمیتواند صادق باشد . ازینرو حالتی که اخراج شده عبارت است از B - کاذب - در حالیکه A - صادق ، که در سطر سوم جدول صحت نشان داده شده است .

مقایسه دیاگرام (٤) و دیاگرام (٢) نشان خواهد داد که $A' \subset B'$ و $B \subset A$ عین حالات را اخراج کرده و عین حالات را اجازه میدهد . و لهذا ما میتوانیم بگوئیم که آنها عین اوضاع ممکنه امور را شرح میدهد . ما $A' \subset B'$ را عکس نقیض $B \subset A$ میخوانیم .

چون يك عکس نقیض ، توسط تبادل و سلب مقدم و تالی بحصول می پیوندد ما میتوانیم نتیجه مستحصله را چنین ارائه دهیم :



يك عکس نقیض باید بطور مدققانه از يك عکس تفریق گردد . ما هم اکنون ملاحظه نمودیم که اگر $B \subset A$ صادق باشد عکس آن $A \subset B$ نیز بطور ضروری صادق نیست ، لیکن صدق $B \subset A$ بطور اوتوماتیک صدق $A \subset B'$ را تضمین میکند و عکس آن نیز صادق است .

سهل است که بدانیم جداول صحت برای عبارت بسیار مرکبی از قبیل

$A' \subseteq (C \& B)$ که در آن سه عنصر و یا بیشتر از آنها جا گرفته اند، چطور ساخته میشود. ما بطور مثال جدول صحت این قضیه را نشان میدهیم. وقتی که $A \subseteq (C \& B)$ صادق است:

	(C)	(B)	(A)
؟	T	T	T
؟	T	T	F
؟	T	F	T
نه	T	F	F
؟	F	T	T
نه	F	T	F
؟	F	F	T
نه	F	F	F

لیکن بندرت ضرورت میافتد که چنین حالات بس مر کبی تحت ملاحظه و بازرسی قرار گیرد.

دوم- تحلیل نهایی معنای دلالت:

در شناسانیدن عملیه منطقی دلالت، عملیات حسابی را از قبیل تفریق بطور تمثیل بکار بردیم. لیکن ملتفت باید بود که اختلاف مهمی در بین مفهوم تفریق در نزد ریاضیون و در نزد عامه مردم وجود دارد. يك شخص عاد ییكه به تحصیل الجبر نپرداخته است، متمایل است که چنین اظهار رأی نماید که ترکیبی مانند «۹-۵» که در آن يك عدد بزرگتر از يك عدد کوچکتر تفریق میشود. مفهومی ندارد، مفهوم تفریق در نزد شخص عادی که ریاضی تحصیل نکرده است محدود است وقتی که از رمز (X منفی Y) را بکار می برد او چنین تصور میکند که (X بزرگتر از Y) است.

این محدودیت برای يك دانشمند ریاضی که اهتمام میورزد تا يك نظریه عمومی اعداد را انکشاف دهد، خوش آیند نیست. و نیز برای وی پسندیده نخواهد بود که همواره راجع باین بیندیشد که آیا « X بزرگتر از Y » است تا متیقن گردد که ترکیب $(Y-X)$ درست است. بلکه او این محدودیت را مرفوع میسازد و به ترکیب $(Y-X)$ معنایی میدهد که در همه حالات صدق کند. با صرف نظر از مفهوم عامیانه معنای تفریق، دانشمند ریاضی موفق میگردد که بساحه تطبیق این فکر وسعت بخشد. در حالاتی که $(X$ بزرگتر از $Y)$ باشد تصور دانشمند ریاضی با تصور يك شخص عادی موافقت دارد. لیکن وی علاوه بر آن میتواند که آنرا در حالات دیگری که در آنها $(X$ کوچکتر از $Y)$ باشد نیز بکاربرد. این تعدیل تصورات عامه بغرض تهیه ساحه وسیع تری برای تطبیق از خصوصیات مهمه متود ریاضی است.

کنون می بینیم که آیا در اینجا کدام چیزی شبیه به مفهوم عام «اگر-پس» وجود دارد؛ مثالهای عدیده یی مورد ملاحظه قرار گرفته است، نشان میدهد که قسمتی از معنای عام «اگر A پس B » اینست که چنین حالتی وجود ندارد که A -صادق باشد، در حالیکه B -کاذب است. لیکن این امر همواره تمام معنی را در بر نمیگیرد. فرض کنید « A عبارت باشد از اینکه «زمین مدور است» و (B) عبارت باشد از اینکه «آب تراست» درین مثال وضع چنین نیست که (A) صادق باشد - در حالیکه (B) کاذب است. زیرا در اینجا بنا بر دلایل کافی، ما میدانیم که (B) کاذب نیست. (اگر ما میدانیم که آب تراست ما اینرا نیز میدانیم که این موقف (زمین مدور، است - و در عین وقت آب - تر - نیست، قابل تحقق نمیباشد) باز هم ما احساس بی میلی میکنیم که بگوییم (لهذا) قضیه آتی صادق است :

اگر زمین مدور است پس آب تراست :

ما چنین احساس میکنیم که در اینجا باید بعضی ارتباط دیگری در بین مقدم

و تالی وجود داشته باشد. لیکن در حالتی که مادر آنها در اظهار (اگر A پس B) تردیدی نداریم، ماهیت ارتباط بین A و B چه می باشد؟

این مثالهای قضایای شرطی صادق را مورد ملاحظه قرار دهید: (a) اگر احمد شوهر باشد پس احمد از دواج کرده است.

(b) اگر درجه حرارت این آب بیشتر از (۹۰) سانتی گرید باشد، پس دست شمارا خواهد سوخت.

(c) اگر ماریکی از زواحف است و همه زواحف خون سرد دارند، پس ماری خون سرد دارد.

(d) اگر هوا صاف شود، من به ماهیگیری خواهم رفت.

ارتباط بین مقدم و تالی در هر یکی از این حالات، مختلف است. چنانکه در (a) تالی با مقدم بواسطه (تعریف) کلمات (شوهر) و (ازدواج) ارتباط یافته است. در (b) ارتباط متکی است به (تجربه) کافی راجع باینکه اگر دست با آب جوشان تماس کند، چه واقع میشود. در مثال سوم (c) ارتباطی بملاحظه میرسد که توسط کلمه (قانونیت) در گذشته بیان شده است در حالیکه در مثال چهارم (d) ارتباط بین مقدم و تالی راجع است به تصمیم گوینده آن که تالی را صادق گرداند اگر صدق مقدم به تحقق پیوندد در حالیکه اگر (A پس B) بالعموم نسبت باینکه گفته شود (چنین حالتی وجود ندارد که (A) صادق باشد (B) کاذب است) معنای بیشتری دارد، این معنای اضافی نظر به احوال تغییر می پذیرد. اگر دانشمند منطقی (که او میخواهد بانکشاف پرنسبها و معیارهای عمومی استدلال بپردازد) سعی ورزد که همه این تغییرات معنی را در حساب آرد، نتایج مستحصله بطور یأس آوری مرکب خواهد بود.

لهذا ما ترجیح میدهیم که عناصر عمومی و مشترک همه این معانی مختلف

(اگر-پس) را تحت ملاحظه قرار دهیم و $(B \supset A)$ را طوری تعریف کنیم که معنای آن چنین باشد:

حالت چنین نیست که A و نیز-غیر باشد.

ما با اجرای این امر، معنای عمومی (اگر-پس) را توسعه خواهیم داد، لیکن غلط نخواهیم کرد. زیرا ارتباط (اگر-پس) معمولاً در استدلال بکار میرود تا این امر را ممکن گرداند که از مقدم صادق به تالی صادق انتقال بعمل آید. و تعریف ما باین امر مساعدت خواهد کرد. ما تمام معنی (اگر-پس) را محافظه کرده ایم که برای بسیاری از صورت‌های استدلال تعاملی (استنباطی) مورد ضرورت است. و اگر حالتی پدیدار گردد که در آن ما ضرورت داشته باشیم که در بین مقدم و تالی يك ارتباط خاصی را بطور واضح بکار بریم (خواه این ارتباط متکی باشد به تعریف، تجربه و تصمیم دیاگرام چیز دیگر) ما همواره میتوانیم مقدمات دیگری را بیفزاییم تا ماهیت ارتباط را بکلی واضح گردانیم.

تعریف ما را جمع بمعنای این رمز « \supset » مستلزم آنست که تعدیلی در صورت نمونه بی جدول صحت وارد گردد. بنابراین جدول صحت برای $B \supset A$ حالا چنین نمایان خواهد شد:

$B \supset A$ چنین معنی میدهد:

	(B)	(A)
صادق	T	T
صادق	T	F
کاذب	F	T
صادق	F	F

و این باید چنین خوانده شود: $B \supset A$ حالتی است در موقف (۱)

۱- این رمز (\supset) در انگلیسی بر رمز نعل اسب معروف است.

«A و B هر دو صادق»، «(۲) A کاذب، B صادق» و «(۴) A و B

هر دو کاذب» و تنهادر (۳) چنین حالتی نیست «A صادق و B کاذب» این تعبیرات بموجب تصمیم کنونی مراجع به تعریف عملیه دلالت توسط جدول صحت ضروری گردیده است که باید در همه جداول صحت ملحوظ نظر باشد.

سوم - «استدلال مسلسل» و یا قیاس شرطی :

صورت‌های بسیط استدلال تعلیلی که تا کنون تحلیل گردیده اند، همه آنها مشتمل بر وقوع یگانه رمز نعل اسپ (۱) (C) در مقدمات بوده است. یک نوع بسیار متداول استدلال شرطی، صورتی دارد که از انواعی که تا کنون تحت ملاحظه قرار گرفته است، با داشتن دو مثال از دلالت در مقدمات، اختلاف می‌پذیرد.

چنانکه یک محصل پوهنتون که می‌کوشد تا تصمیم بگیرد که کدام شعبه‌ی را انتخاب نماید، ممکن است بچنین طریقی استدلال نماید: «اگر من شعبه ریاضیات را انتخاب کنم، به تحصیل یک اندازه الجبر ضرورت دارم، (اگر من به الجبر ضرورت داشته باشم باید درسی را در ساعت هشت صبح بگیرم) این استدلال با استعمال ر موز چنین شکلی را بخود می‌گیرد :

$$C \subset S$$

$$E \subset C$$

$$\hline E \subset S$$

این نوع استدلال را میتوان به (استدلال مسلسل) تعبیر کرد و نام متداول آن (قیاس شرطی) است. باید بخاطر داشت که یک استدلال مسلسل مشتمل بر دلالت‌های دو گانه بحیث دو مقدمه میباشد. طوری که «عین قضیه یک بار بطور (مقدم) و بار دیگر بطور (تالی) واقع میشود.»
(بازرسی مستقیم چنین تلقین میکند که یک استدلال مسلسل (قانونی) است.)

و بهتر خواهد بود که این تلقین را توسط استدلال صریح مبرهن گردانیم. نظر به تعریفی که راجع به رمز نعل اسپ نمودیم ($C \subseteq S$) چنین معنی میدهد که موقف:

S - لیکن - نه - C

اخراج گردیده است و $E \subseteq C$ نیز چنین معنی میدهد که موقف:

C - لیکن - نه - E

اخراج گردیده است.

در روشنی این دو اخراجی که بعمل آمده، آیا این امر ممکن است:

S - لیکن - نه - E ؟

اگر این موقف باید واقع شود، ما باید یکی از این دو حالت را داشته باشیم:

S - در حالیکه - نه - E - و نه - C

S - در حالیکه - نه - E - لیکن هکذا - C

لیکن نخستین این دو حالت، طوری که در بالا دیدیم، توسط مقدمه اول اخراج گردیده است. و دوم آنها توسط مقدمه دوم اخراج شده است. بنا برین این دو مقدمه بروی هم

S - لیکن - نه - E

را اخراج میکند. و نتیجه ($E \subseteq S$) قانونی است.

لازم است استدلال مسلسل مدققانه از استدلالهای شرطی ای تفریق گردد که حاوی دو مقدمه شرطی با عین قضیه است، طوری که عین وضع در هر دو واقع میگردد. ما بسهولت میتوانیم توسط متود (تمثیل صوری) اثبات کنیم که این صورتهای دیگر غیر قانونی است.

درینجا مثالی از استعمال این متود ذکر میکنیم این استدلال (اگر چون يك شخص فرانسوی است، او يك انسان است، اگر او يك شخص جرمنی است، او يك انسان است، لهذا اگر او يك شخص فرانسوی است، او يك شخص جرمنی است.)

دارای دو مقدمه و یک نتیجه کاذب است، و لهذا غیر قانونی است. و صورت آتی نیز مطابق به آن غیر قانونی است.

$$\begin{array}{l} Y \subset X \\ Y \subset Z \\ \hline Z \subset X \end{array} \text{ (غیر قانونی)}$$

و هكذا ما میتوانیم این استدلال (اگر جین یک خانم باشد، او یک زن است و اگر او یک خانم باشد او ازدواج کرده است، لهذا اگر جین یک زن باشد او ازدواج کرده است) را برای اثبات غیر قانونی بودن این صورت بکار ببریم:

$$\begin{array}{l} V \subset U \\ W \subset U \\ \hline W \subset V \end{array} \text{ (غیر قانونی)}$$

با استعمال نتایج سابق الذکر، مربوط با نقیض یک قضیه شرطی، علی الاکثر ما میتوانیم دیگر انواع استدلال را یکی از صور سه گانه‌ی که هم اکنون تحت بازرسی قرار گرفته است، انتقال دهیم، چنانکه این استدلال (اگر تلفون از شیکاگو رسیده باشد، آن مهم است، لیکن اگر آن را جمع به معامله تجار تی نباشد تیلفون غیر مهم است، لهذا اگر تلفون را جمع به معامله تجار تی باشد لازم است از شیکاگو آمده باشد.) میتواند بار مز چنین افاده شود:

$$\begin{array}{l} I \subset C \\ I' \subset B' \\ \hline C \subset B \end{array}$$

این هنوز حالتی از استدلال مسلسل نیست، لیکن تعویض مقدمه دوم با عکس نقیض آن چنین میشود:

$$\begin{array}{l} I \subset C \\ B \subset I \\ \hline C \subset B \end{array} \text{ (غیر قانونی)}$$

این استدلال بطور واضح غیر قانونی است اگر چه عکس نتیجه « $B \subset C$ »

قانونی بوده است ما میتوانیم این نتیجه را توسط عکس نقیض مقدمه نخست اصلی تحقیق کنیم. ازین قرار :

$$\frac{C' \subset I' \\ I' \subset B'}{C' \subset B'} \text{ (قانونی)}$$

در حالیکه نتیجه مستحصله عکس نقیض $C \supset B$ است، نه عکس نقیض نتیجه یی که در استدلال اصلی داده شده است. چهارم - استدلال غیر مستقیم:

ساعت (۳) بعد از ظهر است، تایپست دفتری میخواهد تصمیم بگیرد که آ یا او میتواند قدری قبل از وقت معتاد (ساعت ۵) دفتر را ترک کند. او بدین نظر یقین با استدلال می پردازد: (اگر من بخوام که دفتر را پیش از وقت معتاد ترک کنم من باید اولاً تمام این مکاتیب را تایپ کنم.) لیکن یک نظر اندازی بمکاتیب او را قناعت میدهد که او دو ساعت کار، پیشرو دارد. او مکررانه با استدلال خویش ادامه میدهد: (اگر من این مکاتیب را تایپ کنم، من باید دو ساعت دیگر کار کنم) نظری بساعت بوی قناعت می بخشد که (اگر من دو ساعت دیگر کار کنم من نمیتوانم دفتر را پیشتر ترک کنم.) اکنون بازرسی میکنیم که از این سه مقدمه چه نتیجه یی استخراج میشود؟ استدلال توسط روزچنین افاده میگردد:

$$\frac{T \subset L \\ W \subset T}{?}$$

این يك حالت واضحی برای استدلال مسلسل توسیع یافته است، دو مقدمه اول چنین نتیجه میدهد: $W \subset L$ که این نتیجه میتواند به مقدمه باقیمانده علاوه گردد که چنین میشود:

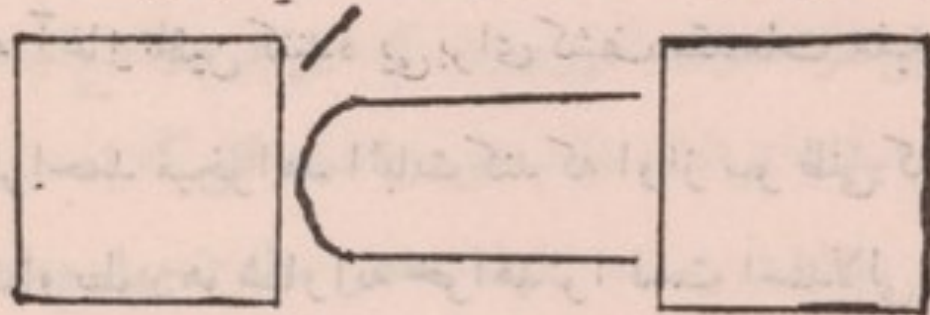
$$\frac{W \subset L \\ L' \subset W}{?}$$

که يك استدلال مسلسل دیگری است که منجر بیک نتیجه قانونی میشود: $L \supset L'$ وقتی که مبتدیان منطق برای نخستین بار بچنین صورت قضیه یی مواجه میگردند ایشان متمایل میباشند که چنین تصور نمایند که آن نقیض خود است، زیرا ایشان آنرا با قضیه مختلف $L' \& L$ مخلوط میسازند. لیکن وقتی که ما میگوییم: $A \supset B$ صادق است، ما چنین، نمیگوییم که A صادق است: بنا برین گفته مادر باره تا بیست که $L \supset L'$ صادق است، چنین نیست که L صادق است. پس اهمیت $L \supset L'$ چیست؟ اندکی تفکر نشان خواهد داد که تا بیست با این اندیشه افتاده است که او نمیتواند دفتر را پیشتر ترک کند یعنی L کاذب است. ما میتوانیم این نتیجه را بسهولة بطور عموم بازرسی کنیم. زیرا $A \supset B$ چنین معنی میدهد که A - صادق در حالیکه B کاذب، اخراج گردیده است.

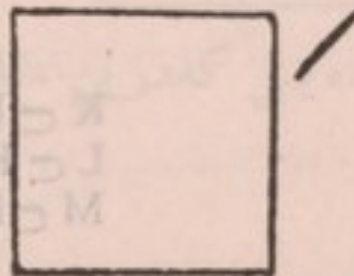
بنا برین $L \supset L'$ چنین معنی میدهد که L - صادق - در حالیکه L' - کاذب، اخراج گردیده است. L - صادق و L - صادق، اخراج گردیده است.

لهذا قضیه یی که ما میخواهیم امتحان کنیم چنین معنی میدهد که حالت چنین نیست که L - صادق است، یعنی L کاذب است.

بنا برین ما این صورت قانونی استدلال شرطی را بدست میآوریم:



(قانونی)



با درج P' در مربع سفید، ما میتوانیم بدانیم که یک حالت خصوصی این صورت چنین است:

$$\frac{P \supset P'}{P}$$

(قانونی)

پس قاعده چنین است : اگر يك قضیه چنین باشد که اگر صادق باشد نقیض آن صادق باشد ، پس نقیض آن صادق است . ما استدلالی را که دارای این صورت باشد (غیر مستقیم) می نامیم .

بطور مثال چنین تصور میکنیم که (R) عبارت از چنین قضیه بی باشد :

(هر قاعده استثنایی دارد) اکنون (R) خودش يك قاعده است ، بنابراین اگر هر قاعده استثنایی داشته باشد ، R نیز باید استثنایی داشته باشد . لیکن اگر (R) استثنایی داشته باشد پس باین وضع صادق نیست بناء برین هر قاعده استثنایی داشته باشد (R) کاذب است که میتواند بار مز چنین افاده شود : $R' \subseteq R$

چنانکه ما توسط استدلال غیر مستقیم ، میتوانیم نتیجه قانونی (R') را استخراج کنیم . بنابراین ما اثبات کرده ایم که (R) باید کاذب باشد . (این استدلال باین قضیه « هر قاعده ، مگر این یکی ، استثنایی دارد » مشغول نمیشود .)

طریقه استدلال غیر مستقیم يك صورت خاص و قوی استدلال تعلیلی است . توسط اینکه نقیض آنچه تاسیس آن مطلوب است ، بطور مقدم اول قرار داده شود ، يك نقطه آغاز تلقین کننده بی برای کشف مقدمات مفید ، تهیه میگردد .

چنانکه اگر احمد میخواهد اثبات کند که او از سو ظنی که در حق وی بعمل آمده بری است او بطور هوشیارانه خواهد توانست استدلالی را با چنین صورتی

تاسیس کند :

$$\left. \begin{array}{l} K \subseteq B \\ L \subseteq K \\ M \subseteq L \\ \vdots \\ B' \subseteq P \end{array} \right\} \text{(سلسله تمدید شد)}$$

که B' را مانند قبل با اثبات خواهد رسانید .

طریقه نقیض فرض: (۱)

این نوعی از استدلال است که شباهت نزدیکی به استدلال غیر مستقیم دارد. و آن چنین ارائه میدارد که قضیه یسی (A') متضمن نقیض خود است. یعنی بطور قانونی بدو قضیه (B و B') منجر میشود. و چون چنین است، از آن چنین برمیاید که (A') نمیتواند صادق باشد، پس بطور غیر مستقیم (A) صادق میباشد. این صورت استدلالها بالخاصه در ریاضیات بسیار سودمند است.

برهان توسط حذف:

احیاناً ما میتوانیم بدانیم که از متناوبهای متعدد (لا اقل یکی باید صادق باشد). و این طریقه علی الاکثر در حالاتی مساعد است که متناوبها بالنوبه، هر یکی رد گردد تا اینکه یکی برای بازرسی باقی بماند. اگر این طریقه تعقیب شود یگانه متناوبی که رد نشده است، باید صادق باشد. چنین برهانی که توسط حذف صورت میگیرد میتواند بطور تعمیمی از استدلال غیر مستقیم، ملاحظه شود. مثالی برای این طریقه تذکر میدهیم: یک حادثه قتل در دفتری واقع شده که در آن تنها چهار نفر با این نفر مقتول، در روزی که این جرم واقع شده، اجازه دخول داشته اند. سه نفر ایشان توانسته غیاب خود را در وقتی که تصور میشود حادثه قتل واقع گشته است، با ثبات رسانند. لهذا شخص مظنون چهارم باید مجرم باشد.

خلاصه این مبحث:

مطالب عمده یسی که درین مقاله ذکر شده بطور بسیار موجز و فشرده تلخیص میشود:

جد اول صحت عبارت از دیاگرام هایسی است برای نشان دادن حالات مرکب صدق و کذب اجزای قضایای مرکبه. اگر تنها دو جزو (A و B) در قضیه

مرکب واقع گردد، درین صورت چهار حالت مرکب صدق و کذب A و B وجود خواهد داشت، و جدول صحت دارای چهار سطر خواهد بود. و مناسب است که همواره چهار حالت مرکب با عین ترتیب نوشته شود. یعنی (A - صادق و B - صادق، A - کاذب و B - صادق، A - صادق و B - کاذب، و B - کاذب).
B - کاذب).

اگر مقدم و تالی یک قضیه شرطی، بطور سلبی تبادل گردد، نتیجه‌ی که بدست میاید (عکس نقیض) قضیه اصلی میباشد. آزمایش جدا اول صحت نشان میدهد که یک قضیه و عکس نقیض آن کاملاً عین حالت امور را توصیف میکنند.

هنگامیکه ما اظهار میداریم: (اگر A پس B) معمولاً مقصد ما بیشتر ازین است که گفته شود «حالت - چنین - نیست - که - A - در حالیکه - نه - B». این معنای اضافی بطور قابل ملاحظه‌ی تغییر می پذیرد. لهذا دانشمندان منطق مناسب میدانند که « $A \supset B$ » را طوری تعریف کنند که درست چنین معنی بدهد: «حالت چنین - نیست - که - A - در حالیکه - نه - B». «جانشین کردن « $A \supset B$ » طوری که راجع به «اگر A پس B» تعریف شده، برای هیچ یکی از استدلال مضر نخواهد بود. بنحوی که در متن ایضاح گردیده، تعریفی که قبول شده، مستلزم یک تعدیل خفیفی از صورت معیاری جدول صحت میباشد.

یک استدلال مسلسل و یا «قیاس شرطی» عبارت از استدلالی است که دارای مقدماتی از صورت $A \supset B$ و $B \supset C$ (یعنی وقوع دو گانه دلالت و یک قضیه‌ی که یک دفعه در وضع مقدم و یک دفعه در وضع تالی بوقوع می پیوندد). و این دارای نتیجه $(B \supset A)$ قانونی است. استدلالی که محتوی مقدمات $A \supset B$ و $B \supset C$ و یا $A \supset B$ و $C \supset B$ باشد، دارای نتیجه بسیط قانونی نیست.

یک استدلال غیر مستقیم، استدلالی است که مقدمه‌ی رابکار می برد که دارای صورت $A' \supset A$ است (یعنی استدلالی تالی آن نقیض مقدم آن است). در پنگونه

حالتی A باید کاذب باشد .

معلوم است : در برهانی که توسط حذف انجام می پذیرد باید یکی از تناوبات صادق باشد . پس هر یکی از این احتمالات بالنوبه رد میشود ، تا وقتی که یکی باقی میماند که باید صادق باشد (۱)

منطق و علم

معنای لغوی منطق و علم است ولی مفهوم اصطلاحی آن به معنی علم است که در مورد امور کلی و خارج از حواس حاصل میگردد و در واقع علم به کلیه حقایق و حقایق کلیه است و در این کتاب در باب اول از این علم تعریف شده است و در باب دوم از این علم تعریف شده است و در باب سوم از این علم تعریف شده است و در باب چهارم از این علم تعریف شده است و در باب پنجم از این علم تعریف شده است و در باب ششم از این علم تعریف شده است و در باب هفتم از این علم تعریف شده است و در باب هشتم از این علم تعریف شده است و در باب نهم از این علم تعریف شده است و در باب دهم از این علم تعریف شده است و در باب یازدهم از این علم تعریف شده است و در باب بیستم از این علم تعریف شده است

(۱) مبادی منطق و منهج علمی مؤلفه پروفیسر مکس بلیک .

در مسیر تاریخ

دکتر حسن ابراهیم
مولفان: }
علی ابراهیم

ترجمه پوهاند علمی

نظام مملکت داری مسلمانان

ابتدای خلافت

حکومت حضرت محمد (صلعم) (۶۱۰-۶۳۲) میلادی حکومت مذهبیه بود و یارانش عقیده داشتند که حکومت آنحضرت با اساس وحی خداوندی است خداوند بوسیله حضرت جبرئیل احکام میفرستاد و حضرتش آنرا عملی میکردند شالوده آن حکومت بعوض عصیبت خانوادگی و شعور نژادی بروحدت دینی گذاشته شده بود و این شیوه فرمان روائی در تکامل تمدن اعراب اهمیت فروان داشت شخصیت حضرت محمد (ص) بردل و جان یارانش چنان موثر بود که حتی رحلت حضرت محمد (ص) راهر گزباور نمی توانستند. سانحه مذکور برای مسلمانان حادثه عظیم نقلی میگردد. درین هنگام عده ای از این اندیشه سراسیمه بنظر می آمدند که مبادا بعوض حکومت خداوند حکومت انسانها آغاز گردد. قریش و یاکدام دودمان دیگر زیر تاثیر رجحانات نفسی قرا ر گرفته بر مسلمانان فرمان روائی نماید.

پس از رحلت حضرت محمد (ص) مساله جانشینی شکل هنگامه سیاسی را اختیار نمود. واقعه چنین بود که حضرت محمد (ص) موضوع جانشینی را در دوران زندگی خود فیصله نکرده بودند غالباً بدین جهت که حضرت نظام جمهوری

اعراب رامی پسندیدند و یارانش ازین مساله آگاه بودند باین خاطر حضرت محمد (ص) اعتماد داشتند که مسلمانان با پیروی از روش انتخاب جمهوری شخصی را بعنوان خلیفه محمد (ص) برگزینند و بعد از آن مساله جانشینی ظهور کرد و بالای این موضوع میان یارانش اختلاف شدید بعمل آمد. در چنین لحظات حساس حضرت ابوبکر حضرت عمر را خاموش ساختند و برای جانشینی انتخاب حضرت ابوبکر، صورت گرفت و همین بود ابتدای خلافت.

مفهوم خلافت:

معنای لغوی خلافت «جانشینی» است ولی مفهوم اصطلاحی آن بحیث جانشین آنحضرت فرمان روائی مطلق دینی و دنیاوی حق خلیفه شمرده میشود. شخصیت خلیفه از نگاه شرعی عبارت از فرمان روائی دینی و دنیاوی بود و فرمان روائی مذکور پابند دساتیر و قوانین شرعی بود. مقصد حقیقی خلافت نگهداری ناموس اسلام و از نگاه شرعی نظم و نسق حکومت و قیام آن بود (۱) در سازمان اجتماعی اسلام خلیفه جانشین آنحضرت (ص) تصور میگردد و از اختیارات مطلق سیاسی و مذهبی برخوردار بود. خلیفه می بایستی از قوانین اسلامی نگهداری و آنرا نفاذ نماید. مسئولیت های بهبود و فلاح توده های مردم بدوش او نهاده شده و از وظایف او بشمار میرفت. خلیفه کانون مذهبی و سیاسی مسلمانان بود. از این حیث موقف خلیفه با پاپ های قرون وسطی روم بکلی اختلاف داشت. تامس آرنلد نظام خلافت شرقی و شیوه حکومت کلیسای غربی را چنین توضیح می نماید: «این دو نظام بر مبانی مذهب و قدرت استوار گردیده بود. اسلام و مسیحیت دو مذهب جهانگیر بود و پیوسته تلاش میکردند تا اثره عمل خود را بسط و توسعه بدهند. فرق بین هر دو این بود که سلطنت مقدس رومی به

سلطنت متلاشی شده بت پرست سابق شباهت داشت و دلیل دیگرش این بود که القاب امپراتوری شارلی مان (۷۶۸-۸۱۴م) آئینه عقائد بت پرستی پنداشته شده و دوم اینکه در اروپا دو فرمانروا وجود داشت یکی فرمانروای سیاسی که امپراتورش می خواندند و دیگر فرمانروای مذهبی و یاروحانی که پاپ نام داشت. لیکن بنیاد خلافت بر پایه کدام نظام سیاسی سابق استوار نگردید. بلکه آئین نوی بود چنانکه ساختمان و تکوین آن بر اساس احتیاجات و ماسول سیاسی بنیافته بود که از ظهور اسلام بر اثر پیروزی اعراب بر کشورهای فارس و روم شرقی بوجود آمد. مفهوم فرمانروائی خلیفه این بود که او حامل اختیارات مذهبی و سیاسی محسوب میگردد و از نگاه مذهبی مقصد حکومت او صیانت دین بعنوان حامی دین بود. خلیفه بمعمر که میرفت و کسانی را که به دین صدمه ای وارد میکردند سیاست می نمود. در نماز امامت می کرد و خواندن خطبه روز جمعه نیز یکی از وظایف او بود. ولی پاپ بحیث یک راهب اعظم بود که گناه گناه کاران را می بخشید و در امور مذهبی فیصله اخیری مربوط باو بود. (۱)

القاب خلیفه:

چون حضرت ابوبکر در تأمین نظم و نسق جهان اسلام قائم مقام حضرت محمد (ص) بود بدین جهت لقب حضرتش «خلیفة الرسول الله» بود. لقب حضرت عمر مدتی «خلیفة خلیفة الرسول الله» بود ولی چون کلمه مذکور ثقل ترکیبی داشت بنابراین لقب امیرالمومنین را اختیار کرد. این لقب اندکی با این مسأله روشنی می اندازد. که مسلمانان در صد گسترش دامنه فرمانروایی خویش افتاده بودند و حضرت عمر قائد و پیشوای آن بشمار میرفت، زیرا که در عهد جاهلیت عرب بهاسر دار سپاه را «امیر» میگفتند و حضرت عمر در اسلام نخستین فردی

بود که این لقب را بر گزید. راست باید گفت که قیادت روحانی حضرت عمر عامل موثر لشکر کشی های اسلام محسوب میگردید. این کلمه متضمن پیشوایی حربی و انتظامی نیز بود و حضرتش مصداق صحیح آن بشمار میرفت. خلیفه را باین خاطر امام میگویند که تقدس مذهبی داشت و در نماز فرضیه امامت را انجام میداد زیرا نماز برای مسلمانان بجهت مرکزیت یابی وسیله بزرگی است. شیعیان پیشوایان خود را باین سبب امام میگفتند که امام از اهل حضرت علی بودند و از هر کس دیگر آنان را سزاوار خلافت می شمردند و عقیده داشتند که با فراد خانواده حضرت علی خداوند بینائی خاص روحانی ارزانی داشته چنانکه برای يك امام یا امیر لازمی است. مهدویت از این عقیده متأثر شده است. این لفظ در قرن (۱) بمعنی «پیشوا» «رهنما» (۲) و «سردار» استعمال گردیده است. آنحضرت (صلعم) در نماز بحیث پیشوای مسلمانان امامت میکردند، حضرتش در حال اختیار حضرت ابوبکر را با امامت مامور فرمودند. این امر در نظر اهل تسنن برای استحقاق حضرت بخلافت دلیل بزرگی است. بعد از حضرت محمد (صلعم) خلفای راشدین فرضیه امامت را انجام میدادند، درین دوره امامت مظهر شان و عظمت حکومت تلقی میگردید. در دنیای اسلام امامت از قرائض عمال و والیان بشمار میرفت.

در دوره اول اسلام خلیفه سه لقب داشت، خلیفه، امیر المومنین و امام. تامس ارنلد بر القاب مذکور چنین تبصره میکند:

فقها بر القاب خلیفه بصورت مفصل بحث کرده اند ولی توجیحات آنان

قناعت بخش نیست. طوریکه آنان معنای امامت را تشریح داده اند از لای آن

(۱) سوره انبیا (۲۱-۷۳)

(۲) THOMAS ARNOLD . THE CALIPHATE, PP . 29 - 33

هر گز مقصد ایشان ثابت نمیگردد. لفظ خلیفه در قرآن (۱) باین معنای اصطلاحی بکار نرفته، طوریکه در اسلام برای او رواج دارد. فقها اساس بحث خود را بر آیاتی میگذارند طوریکه دو فرقه مسیحی یعنی طرفداران شاهی و کلیسای روم برای تأمین اغراض و نظریات خود نصوص انجیل را سند قرار میدهند. حقیقت این است مفهومیکه از لفظ حاصل میشود برای نظام سیاسی خلافت که در دنیای اسلام متداول است هر گز صدق نمی نماید (۲)

در قرآن کدام دستور معین حکومت وجود نداشت تا مسلمانان پس از رحلت حضرت محمد (صلعم) از آن پیروی میکردند. درست است که بعضی آیات اطاعت حکومت را امر کرده است بر سبیل مثال: از خدا اطاعت کن و از رسول اطاعت کن و از کسانی که بر تو فرمان روا گردیده اند اطاعت نما (۳)

بعد از رحلت حضرت محمد (صلعم) دوره خلفای راشدین آغاز گردید. در طول این دوره انتخاب فرمان روا بوسیله شورا بعمل می آمد. ولی در عصر بنی امیه و بنی عباس شیوه جمهوری خلافت بحکومت های مطلقه و موروثی تبدیل گردید. درین هنگام شورا از بین رفت و انتخابات محض بنام باقی ماند. فقها برای جواز چنان نظام پادشاهی این حدیث را دلیل می آورند « بعد از من خلافت چهل سال دوام خواهد کرد، سپس حکومت های استبدادی ظهور خواهد نمود ». تا مس ار نلد عقیده دارد که بخاطر تلقین حکومت های استبدادی بصورت نادرست يك سلسله احادیث را بان حضرت منسوب نموده اند. فقهای اسلام برای تأیید این نظریه که از ائمه قریش باشند باین حدیث استناد میکنند.

صفات خلیفه:

(۱) سوره بقره آیت (۳۰)، سوره انعام آیت (۱۶۵)، سوره ص آیت (۲۶)

(۲) THE CALIPHATE P. 4 S

(۳) سوره النساء آیت (۵۹)

خلیفه باید عالم، عادل و با کفایت بوده و از سلامتی جسم و حواس برخوردار باشد تا که در رای و عمل او موثر ثابت گردد. خلیفه که باید کم از کم چنان استعداد علمی داشته باشد تا مسایل و مشکلات جدید را در پرتو قابلیت استعداد خویش فیصله بتواند. مقصد از عدالت اخلاق عالی اجتناب از معاصی است. مفهوم کفایت این است که برای انفاذ آیین و حدود اسلام توانایی داشته باشد. خلیفه باید مهارت عسکری داشته باشد تا هنگام جهاد شور و هیجان را بر انگیزاند و خلیفه باید مدبر، بافهم و با درایت باشد (۱)

انتخاب خلیفه از زوایای فرق مختلف:

بعد از رحلت آنحضرت (صلعم) پیرامون جانشینی میان گروه های مختلف در مدینه اختلاف و دودستگی شدید رخ داد. درین جانگاهی اجمالی روی این رویداد بی موجب نخواهد بود.

۱- مهاجرین و انصار:

مهاجرین اندرین پندار بودند که منصب خلافت بقریش سپرده شود و دلیل ایشان این بود که می گفتند قریش از شریف ترین قبایل عرب بشمار میرود و آنحضرت از نگاه نژاد باین قبیله ارتباط دارند و از حیث رسوخ و اعتبار هم هیچ کدام قبیله دیگری با آن برابری نمیتواند باین خاطر سر تا سر جزیره نمای عرب به حکومت قریش باسانی تسلیم خواهند گردید. بعقیده مهاجرین اگر کدام فرد قبیله دیگری را خلیفه کنند بر اثر حسادت و کینه باهمی قبایل کشمکش های دشمنانه آغاز خواهد گردید و عوامل فلاکت و فتنه داخلی را بار خواهد آورد. هم چنان مهاجرین ادعا میکردند که چون اولتر از دیگران به آنحضرت ایمان آورده بودند

(۱)- الاحکام السلطانیة ماوردی ص ۴- مقدمه ابن خلدون ص ۱۵۲

و در برابر آزار و اذیت توان فرسای مردم مکه از شکیبایی و حوصله کار گرفته اند
 بنابراین شایسته این منصب اند. *بنا بر این شایسته این منصب اند.*
 ولی گروه انصار خود را نسبت به مهاجرین بیشتر سزاوار این منصب می دانستند
 و چنین استدلال می نمودند که آنان حضرت محمد «صلعم» و مهاجرین را در
 مدینه پناه دادند و برای پشتیبانی ایشان در برابر مشرکین سینه های خود را سپر
 بلا قرار دادند و با حیات خود ستیزه کردند. (۱) انصار خلافت را مختص بیک
 خانواده نمی دانستند بلکه دایره آنرا وسیع فکر کرده و هر خانواده را مستحق آن
 می شمردند.

درین هنگام بین مهاجرین و انصار اختلاف شدید بروز کرد و هر گروه جهت
 استحقاق خلافت دلایل اقامه می کردند. مهاجرین می گفتند که حضرت محمد «صلعم»
 فرموده است امام باید از قریش باشد و «من شما مهاجرین را بانیکو کاران انصار
 بگردانیک تو صیه می کنم و بر شماست که از کوتاهی های ایشان بگذرید»
 مهاجرین دلیل می آوردند که اگر خلافت بشما تعلق گیرد دو صیت آنحضرت هیچ
 معنایی نخواهد داشت. «همچنان آنحضرت فرموده بودند «حکومت برای قریش، داد
 گیشتری برای انصار و افتخار اذان به حبشی ارتباط نخواهد داشت.» یکبار دیگر
 حضرت محمد (صلعم) ارشاد فرموده بودند «امام مختص قریش خواهد بود تا
 بعدل و داد حکومت نمایند و در برابر وعده وفا کنند، ترحم و شفقت داشته باشند
 (۲). اگر چه مهاجرین احادیث بالا را تذکر میدادند ولی از نص قرآن دلیلی ارائه
 نمی توانستند تا از خلال آن معلوم شود که خلافت مخصوص کدام قبیله و طبقه
 است. برعکس این مسأله را قرآن چنین فیصله کرده است: هر آئینه مقرب ترین شما

۱ - مقدمه ابن خلدون ص ۱۷۰

۲ - تاریخ الخلف سیوطی ص ۶

نزد خداوند پرهیزگار تر شما است.» (۱)

۲- شیعه :

شیعیان فکر میکردند که منصب خلافت مخصوص خانواده آنحضرت «صلیعم» است. آنان حامی اهل بیت بودند و با اخلاص تمام می‌آزیدند که خلافت باید به اهل بیت و اولاد حضرت علی محدود و منحصر باشد. نزد آنان سوال انتخاب خلیفه هرگز مطرح نمیگردید. از نگاه شیعیان مستحق درست خلافت حضرت علی بود و بعد از او باید این منصب به خانواده اش انتقال می‌نمود. بعلاوه آن با منصب خلافت خصوصیات مذهبی را نیز می‌افزودند. چنانکه میگفتند که کانون علم شرعی و امین صرف خلیفه است و تنها او صلاحیت فهم درست قرآن و حدیث را دارد و تفسیر قرآن و حدیث هم محض حق خلیفه است. باین جهت شیعیان خلیفه را امام می‌گفتند و او را پیشوای مذهبی خود می‌دانستند، روش عده از آنان در برابر حضرت علی بحد غلور سیده بود. ولی ابن خلدون باین نظریه شیعیان که «خلافت هم یک رکن دین است و برای انتخاب آن شوره مردم ضرورت ندارد موافق نیست (۲)

ابن خلدون نظریه خوارج را در مورد خلافت مبنی بر «افراد هر طبقه مستحق خلافت است» طرفداری نمیکند. ابن خلدون هر قبیله ای را که در آن عصبیت و مراتب تمدن وجود داشته باشد سزاوار خلافت میداند و برای اثبات نظریه خود این نظریه را ارائه می‌کند. «مسلمانان باین جهت قریش را خلیفه انتخاب میکردند تا که در آن قبیله عصبیت وجود داشت آنان استعداد تأمین قدرت را بر تمام عرب داشتند و سایر قبایل عرب فاقد آن بودند. و در سراسر شبه جزیره عربستان قریش

۱- سوره حجرات آیت ۱۳

(۲) مقدمه ابن خلدون صفحات ۱۵۳-۱۵۴

از همه بیشتر دارای رسوخ و اعتبار بودند و هیچ قبیله ای از سیادت و مهتری آنان انکار نمی نمودند. ابن خلدون عقیده داشت که خلافت راشد در برابر ما مثال بسیار عالی است. در این عصر اگر چه صد ها دگرگونی بو قوع پیوسته و لی در مورد این نظریه اساسی کدام تبدیلی بعمل نیامده است و قبیله ای که دارای عصبیت و اعتبار باشد مستحق خلافت دانسته میشود.

درین مورد قبیله ای مخصوص مطمح نظر نبود زیرا که اسلام آئین مساوات و برابری بود چنانکه کسی بجهت نژاد برتری نداشت، قریش بودن را که شرط خلافت قرار گرفته بود ابن خلدون آنرا چنین توضیح میدهد:

(احکام شرعی باید بر مبنای مقصد خاص استوار باشد. چون برای خلافت قریش بودن را شرط قرار داده اند بنا بران از حکمت این مساله صحبت می کنم: از این شرف و افتخار نمیتوان انکار کرد ولی شرف و افتخار مفهومی ندارد. باین جهت باید شرط دیگر این حکمت را جستجوی نمود. اگر با تعمق و امعان نظر ببینیم هر آینه روشن خواهد گردید که علت آن این است که قریش از نگاه عصبیت امتیاز دارد و صلاحیت ایجاد مرکزیت در آنان سراغ میشود چنانکه آنان چنان نیرو و توانایی داشتند که حق مظلوم را از ظالم گرفتند. در آن عصر قبیله ای که عصبیت میداشت باسانی میتوانست امور و مسایل مردم را ساز و برگ دهد و در راه رفع فساد و آشوب داخلی با اشکالی روبروی نگردد. مردم در دوره حکومت آنان از نگهداری جان و مال خویش احساس مصونیت می نمودند و توده های وسیع مردم در راه ساز و برگ حکومت یاری میکردند. در توضیح این مطلب شاید بی مورد نباشد اگر اظهار کنیم که قریش نسبت به قبیله مضر موثر با عصبیت و قبیله نیرومند بود و باشندگان شبه جزیره عربستان هم از این واقعیت آگاه بودند باین خاطر از قریش می ترسیدند و آنان را احترام میکردند. بتاسی این حقیقت

حضرت محمد (ص) برای امامت «قریش» بودن را شرط قرار داده بودند. حضرت محمد (ص) با نگاه عاقبت اندیش متوجه بودند که اگر در شبه جزیره عربستان خانواده ای با ایجاد مرکزیت موفق شوند آنهم قبیله قریش خواهد بود و از استعداد های فطری فهم و درایت شکوهمندی و توانایی و نیرومندی همه جانبه و حرمت قریش بخوبی باخبر بودند. باین جهت حضرت تش اعتماد داشتند که قریش بار خلافت را بسهولة بردوش خواهد کشید و شیرازه مردم متلاشی نخواهد گردید. رویدادهای آینده صحت پیش بینی حضرت محمد (صلعم) تأیید نمود. هنگامیکه از قریش فردبرگزیده و محبوب همه گان خلیفت گردید تمام قریش برای یافتن مرکزیت عرب با او همدست گردیدند و بنا بر تاثیر نفوذ و حرمت قریش تمام قبایل مضر باین اتحاد و همبستگی عمل کردند. این موضوع را هر کس میداند که قبیله مضر در هر گوشه و کنار جزیره نمای عربستان پراکنده بودند و از نگاه تاثیر و نفوذ و توانگری بر سراسر جزیره نمای مذکور مسلط بودند عصبیت نژادی قبیله مذکور باین نتیجه که تمام عرب بیک مرکز گرد آیند و در جدوجهد زندگی پیش بروند و نقشه دنیا را عوض نمایند. تا وقتیکه آن عصبیت عربی استوار بود تزلزلی در بنیاد آنان رخ نداد ولی همینکه عصبیت آنان زایل گردید فرمان روایی آنان نیز براه زوال و سقوط سوق گردید. (۱)

۳- خوارج :

در ابتدا خوارج چنین نظریه داشتند که خلافت حق هر فرد عرب است. این فرقه در آینده بتاسی افکار فان فلوتن «VON Floton» پشتیبان اصول جمهوریت دنیا می گردیدند (۲) بعد ها آنان نظریه خود را تعدیل و اصلاح کرده گفتند:

۱ - مقدمه ابن خلدون صفحه ۱۷

۲ - مراجعه کنید السیادة العربیه والشعبه الاسرائیلات فی عهد امیه ترجمه دکتر حسن ابراهیم صفحه ۶۹

بجای حرو و عرب بودن برای خلافت سیرت عالی و مسلمان بودن شرط اساسی است. این درست هنگامی بود که تعداد زیاد مسلمانان عجمی پیرو عقیده آنان گردیده بودند. از نگاه خوارج بر طرفی خلیفه حتی الامکان روانیست ولی اگر خلیفه دست به جور و جفایی بزند در نگاه بر طرفی او روا است. خوارج معتقد بودند که بنا بر مصلحت وقت کشتن خلیفه هم عیبی ندارد.

مرجئه و معتزله :

از نگاه مرجئه مسلمان بودن و قرائت کلمه شهادت برای منصب خلافت کافی است. آنان به رفتار و کردار شخصی خلیفه دلچسپی نداشتند و میگفتند که این معامله است میان خداوند و بندگانش مرجئه بر خلافت بنی امیه صحه می گذاشتند. نظریات مرجئه در راه استواری و دوام خلافت اموی بسیار موثر افتاد. فرمان روایان اموی پیر و ان مرجئه را آله دست خود قرار داده و ساحه سیاسی خود را هموار ساختند. در پرتو تلاش پیگیر مرجئه سواد اعظم برای خلافت بنی امیه آماده گردید. شیعیان و خوارج با نظریات مرجئه مخالف بودند. با سقوط دولت اموی آفتاب زندگی این فرقه نیز افول کرد و در ادوار پس از آن بعنوان يك فرقه موثر و بانفوذبارة نتوانست. فرقه معتزله و یا قدریه هم در سیاست اسلامی مانند سه فرقه دیگر در بالا از آنها صحبت شد تاثیرات فراوان داشتند. این فرقه به قضا و قدر معتقد بودند. باین ترتیب به آزادی رأی و اراده انسان نیز قائل بودند. معتزله در ابتدا از سیاست دوری می جستند ولی پس از آن با مسایل دقیق مشغول شدند. در ابتدا با سیاست اظهار علاقه مندی نمی کردند ولی در مرور ایام فرقه معتزله و ار دعر صه گاه سیاست شدند و در موضوعات امامت و شرایط خلافت به بحث و مناظره پره داختند. آنان میگفتند که امامت حق مسلم مردم است باین دلیل که خداوند برای این منصب خانواده و یا فرد مخصوصی

را تعیین ننموده است و مردم اختیار دارند که بجهت انفاذ احکام حسب دلخواه فرمان روا یا خلیفه خویش را انتخاب کنند. باسناد نظریه آنان هر وقت برای مسلمانان فرض است که برای خود امام انتخاب نمایند. باین نظریه معتزله که (تعیین خلیفه فرض مردم است) تمام قرقه های اسلامی متفقند و فرقه خارجی نیز باین اصل موافقت دارد. تنهاد و فرقه خارجی یعنی اباضیه و بخدیبه چنین می اندیشند که اگر بین مردم عدالت و مساوات، رواداری و احساسات عمومی پاک اخلاق سراغ شود و رجحان معصیت موجود باشد در انگاه تقرر امام و یا خلیفه از فرایض مردم نیست این نظریه را شماری از متعزلی های متقدم و متاخر نیز می پذیرند ولی کسانی که بجهت خلافت به مساوات عمومی عقیده دارند قریشی و غیر قریشی بودن را در یک ردیف قرار میدهند و برای ادعای خود گفتار آخرین حضرت عمر را نقل میکنند. «اگر امروز سالم (غلام آزاد شده حضرت خلیفه) زنده می بود با اطمینان و آرامش خاطر چشم از دنیا می پوشیدم زیرا اعتماد داشتم که بار حکومت را بدوستی بردوش بر میداشت.» این کلمات را حضرت عمر هنگامی ایراد کردند که بادبان کشتی مردم را به هیات شوری سپرده بود. و اگر بفکر حضرت عمر اما مت حق تمام مسلمانان نمی بود هرگز این کلمات را ابراز نمی کردند. و در مورد وفات سالم غلام آزاد شده ابی حذیفه اظهار تاسف نمی کردند. با تایید این نظریه روایات متعددی از آن حضرت (صلعم) نقل گردیده است.

بر سبیل مثال حضرت محمد (صلعم) در باره فرمانروای مسلمانان چنین فرمودند: «بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او غلام بینی بریده باشد.» در قرآن مساوات باین کلمات اعلان گردیده و هر گونه امتیازات نژادی را منسوخ قرار داده است: نزد خداوند شریف تر شما کسی است که زیاده تر از خدا می ترسد.»

بیعت :

مفهوم بیعت عهده و پیمان اطاعت خلیفه از اموری بود که بفلاح و رستگاری

اجتماعی و انفرادی مسلمانان به آن ارتباط داشت (۱). هنگام اظهار بیعت به خلیفه دست میدادند و همین شیوه استوار عهد و پیمان از مظاهر تمدن عرب بشمار میرفت. در مناطق دور از مرکز خلافت مراسم بیعت بوسیله عمال و نمایندگان خلیفه صورت میگرفت. هنگام بیعت تجدید ایمان نیز بعمل می آمد. در بیعت خلافت اکثر اوقات جبر و اکراه نیز وجود داشت.

در عصرهای بعد یعنی عصر ابن خلدون ۸۰۸ هجری بیعت بشیوه شاهان ساسانی رواج داشت در فرصت بیعت طبقات عامه زمین رومی بوسند، دست و پا و دامن خلیفه را لمس میکنند و این اعمال را بیعت می پندارند و لسی تنی چند از امرای اعیان و مصاحبان و معاریف مملکت بصورت حتمی دست میدهند و اظهار بیعت می نمایند و این رویه علامت خصوصیت آنها بی است.

خلاف از نگاه فقها - فلاسفه و اخلاقیون :

در دوران انحطاط عباسیان (۲۳۲ - ۶۵۶ هجری) موضوع خلافت مورد بحث و مطالعه فقها قرار گرفت. درین دوران خلیفه در بستر سیاست غنوده بود و در امور مملکت داری هیچ مداخلتی نداشت. فقها و مورخان اسلامی بر جوانب نظری و عملی خلافت به بحث و مطالعه پرداخته اند.

ابوریحان بیرونی ۴۴۰ ه - ۱۴۰۸ م اوضاع خلیفه را در عصر خود چنین خلاصه می نماید: «خلیفه محض بعنوان يك اجاره دار باقی مانده و دیگر حیثیتی ندارد (۲). يك فقیه دیگر بنام ابوالحسن علی ماوردی (۳) (۴۵۰ ه - ۱۰۵۸ م) نیز پیرامون خلافت بحث کرده است. ماوردی در عهد خلیفه عباسی طالع بالله ۳۶۳ - ۳۸۱ ه - ۹۷۳ -

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۱۸۲

(۲) کتاب آثار الباقیه - لیدن ۱۷۸۹

(۳) الاحکام السلطانیه - ۱۲۹۷ صص - ۸ - ۱۲ ماوردی قاهره

۹۹۱ میلادی» بدنیآ آمده بود در دوره قائم بامر الله «۴۲۲-۵۴۶۷-۱۰۳۱-۱۰۵۷م) چشم از زندگی فرو بست. ماوردی صرف از نگاه نظری موضوع خلافت را مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. بعقیده ماوردی خلافت باید انتخابی باشد و منصب و الای خلافت به کسی سپرده شود که در وی صلاحیت تمام سراغ گردد. این مولف امتیازات نژادی را مفکوره بی معنی میداند. ماوردی تاریخ خلافت و بیعت را از عصر حضرت ابو بکر تا دوران خویش مطالعه و در پرتو آن شرایط خلافت، اختیارات مذهبی، امارتی، دادگستری و جنگی اورا بیان میکند. بعقیده ماوردی بیعت بخلفای راشدین از نگاه شرعی درست بوده ولی نسبت به اوضاع سیاسی عصر خود خاموشی اختیار کرده و تجاهل می نماید. غالباً بر اثر نزاکت اوضاع از بررسی آن بدر شده نمی توانست. بعد از بیرونی و ماوردی نظامی عروسی پیرامون مسأله خلافت بطور مفصل صحبت کرده است. بنظر عروسی خلیفه باید نسبت بر همگی مردم از هر حیث بهتر باشد. یعنی با مقایسه نایب و عمال خلیفه که در ولایات مختلف بعنوان قایم مقام کار میکنند او برتری داشته باشد. (۱) سایر فقهای شناسای اسلام که در اطراف موضوع خلافت روشنی انداخته اند عبارت بودند از ابن حزم (۵۴۵۶-۱۰۸۴ میلادی)، بدرالدین بن جماعه و شهرستانی «۵۵۴۸-۱۱۵۳ میلادی». شهرستانی در باره خلافت نظریات فرقه های مختلف را یکایک ارائه و بر امامت خلفای اولی بصورت بسیار مفصل بحث نموده است. علامه ابن خلدون مورخ بلند پایه و فقیه و دانشمند علوم اجتماعی (۵۸۰۸-۱۳۸۲م) نیز موضوع خلافت را مورد مطالعه قرار داده است. مشارالیه اولاً اجتماع انسان، رحجانات و خصوصیات آنرا بررسی کرده و فرمان روایان مذهبی را بحیث منبع رستگاری و فلاح بشری ثابت نموده است. ابن خلدون با تفصیل

روی موضوع شریعت اسلامی صحبت کرده و آنرا رهنمای بخش زندگی میداند و بعقیده او آیین و دساتیر آن عامل بهبود همه جانبه نوع انسانی را تضمین مینماید در مقدمه با وضاحت تمام تذکر داده که دنیا و عقبی بیک رشته محکم است و استوار راست دنیا «مزرعه» آخرت صحنه جزا و مکافات است یا بعبارت دیگر دنیا عرصه گاه اعمال دینی است. ابن خلدون در پایان مباحثه چنین نتیجه گیری میکند که حکومت مذهبی و خلافت بهترین نوع حکومت در ادیم زمین بشمار میرود. و این شیوه حکومت عامی سعادت دنیوی و اخروی محسوب میگردد. بفکر ابن خلدون خلافت بمعنای نماینده آنحضرت (صلعم) است و شخصیت خلیفه از نگاه جانشینی حضرت محمد «صلم» متضمن فرمان روایی سیاسی و مذهبی است. صیانت ناموس، دین و نفاذ حدود شرعی از فرایض او بشمار میرود. باساس نظریه این نویسنده خلافت حق افراد هر دو دمان دارای عصیبت میباشد و به هر نژادیکه ارتباط داشته باشد تفاوت نمیکند. ابن خلدون در پایان بررسی ادوار مختلف خلافت چنین میگوید که از آغاز خلافت تا ایندم در نظام خلافت تغییرات گوناگون صورت گرفته و این تعمیم همچنان ادامه داشته و خلافت بخانواده ای محدود و منحصر نبوده.

فلاسفه و علمای اخلاق که از علوم و فلسفه یونان و خاصتاً از افکار فلسفی ارسطو و افلاطون بسیار متأثر گردیده بودند نیز در مورد خلافت مطالعاتی انجام داده اند. درین میان از ابو نصر فارابی (۵۳۳۹) معلم ثانی باید نام برد. این دانشمند بزرگ جهان اسلام تحت تأثیر جمهوریت افلاطون (۱) قرار گرفته بود. ابو نصر فارابی در کتابش بنام «آراء اهل المدینه الفاضله» در خلال فصل مستقل

۱ - افلاطون در اثرش بنام (جمهوریت) بهترین مملکت کشوری را می پندارد که اقتدار اعلی بدست

(القول فی العضوی، الرئیس) موضوع خلافت را مطالعه کرده است. (۱)
 اخوان الصفا نیز از نگاه فلسفی خود بر موضوع خلافت نظر انداخته و چنین
 می‌اندیشند که: (سلطان خلیفه خداوند است بر روی زمین) مقصد فرمان‌روایی
 آنان حفاظت دین است. درین مکتب فلسفی نظام الدین وزیر ملک‌شاه سلجوقی
 حایز اهمیت فراوان است. مشارد الیه در (سیاست نامه) خود در باره نظام مملکت‌داری
 و ارباب حکومت بصورت مفصل صحبت کرده است. این اثر در سال (۸۴۸۵
 ۱۰۹۲) میلادی برشته تحریر در آمده. بعلاوه او شهاب‌الدین سهروردی
 (۵۵۸۷ - ۱۱۹۱ م) در کتاب (حکمة الاشراق) بالای این موضوع قلم‌فرسایی
 نموده. این مولف از جمهوریت افلاطون سخت متأثر شده است. شیخ نصیرالدین
 طوسی (۲) فیلسوف شیعه در اثرش (اخلاق ناصری) مانند افلاطون و ارسطو برای
 پادشاه (فرمان‌روایی را حق خدا داد) او تلقی کرده و به تعبیر او حکومت سلطان
 اراده‌محور خداوندی است، باین جهت در مورد احکام پادشاه مجال چون و چرا
 باقی نمی‌ماند. بسی مورد نخواهد بود اگر بگوییم که بوسیله همین فیلسوف
 شیعه، عوامل سقوط خلافت آل عباس به دست هلاک‌فرام‌گردید.
 فعلاً موضوع خلافت مورد بحث و ارزیابی مستشرقین نیز واقع شده و درین
 میان‌ای متر، A. METZ، جی‌گولدزهر J. GOLD-ZHER و تامس‌ارنلد
 حایز اهمیت فراوان‌اند.

۱ - مراجعه کنید صفحات (۸۰ - ۹۰) و مراجعه کنید بمقاله‌الاب شیخ‌والیسوعی که در مجله مشرق سال
 (۱۹۱۱) میلادی در اطراف سیاست ابو نصر فارابی نوشته است.

(2) T. ARNOLD, The Caliphate PP. 121 - 127

روى (۱)

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

افغانپادروهند

- ۴ -

مخاصمت های ذات البینی اشراف : مخاصمت ها و مخالفت های اشراف

بایک دیگر شان از پدیده های معمول در تاریخ قرون وسطی هند بود که در دوره پیر و ان التتمش ، خلجی ها ، تغلق ، سید ، و لودی ها بملاحظه میرسد . اما هیچوقت به اندازه دوره سلطان محمد بن تغلق و سلطان ابراهیم لودی شدید نبود ، بنا بر توسعه و شدت این شورش ها بود که امپراتوری سلطان محمد بن تغلق تجزیه گردید حالانکه سلطان ابراهیم نه تنها به شورش ها مقابل شد بلکه در نتیجه آن شاهد سقوط امپراتوری لودی نیز بود . درینجا میخواستیم علل و تأثیرات این نوع مجادلات و مخاصمت رادر دوره سلطان ابراهیم توضیح دهیم .

مخالفت و مجادله داخلی بین شاه و اشراف بمجرد وفات سلطان سکندر آغاز یافت و علت اصلی آن خودخواهی بعضی از اشراف بود که میخواستند با تقسیم مملکت بین سلطان و شهزاده جلال خان مقطع کالپی (Kalpi) از آن بهره برداری نمایند هدف آنها از تجزیه مملکت این بود تا قدرت مرکزی را ضعیف ساخته و در نزد سلاطین رقیب موقعیت های مناسبی بدست آورند .

بالاخره آنها تصمیم گرفتند تا سلطان ابراهیم بر سر زمین های غربی دریای گنگا و شهزاده جلال خان بر اراضی شرقی آن حکومت نمایند (۱). سلطان این نوع تقسیم مملکت را عجالتاً قبول نمود. اما در حقیقت او از سلاطین جا، طلب بود و امپراتوری که از پدر برایش به میراث رسید آنقدر وسیع نبود که قناعت خاطر وی را فراهم سازد. هنگامیکه خان خانان نوحانی از اقطاع خود در Rapri بغرض عرض احترام نزد سلطان آمد، سلطان بنا بر توصیه وی از قبول تقسیم امپراتوری اباورزید. (۲) حمایت یکی از اشراف بزرگ و محترم چون خان خانان در مقابل دشمنانش وی را قادر ساخت تا رقیب خود را از بین ببرد، در اول وی سعی نمود تا توسط هیبت خان گرگ انداز که يك شخص محترم بود او را برای قبول اطاعت تشویق نماید اما شهزاده جلال خان آنرا رد نمود. بعد از آن سلطان شیخ زاده محمد پسر شیخ سید فرملی، ملک اسماعیل جیلوانی و قاضی مجاهد الدین حاجب را نزد او فرستاد تا وی را برتر سازند اما این حرکت نیز موثر واقع نشد. (۳) در چنین موقع اشراف در يك موقعیت حساس قرار گرفتند زیرا جهت تثبیت موقف آینده شان باید بیکی از آنها وفادار می ماندند.

سلطان ابراهیم در حالیکه از حل مسالمت آمیز موضوع نادم شد تاجی را از جواهرات برای دیوان خانه اش تهیه نمود و در یکی از روزهای جمعه سال ۱۵۱۷ میلادی در باری باشکوه ترتیب داد و در آن نظر نیک خود را در مقابل اشراف امپراتوری با دادن اسب ها، فیل ها، رتبه های جدید، اقطاع ها و القاب با در نظر گرفتن موقعیت شان به آنها نشان داد. (۴)

(۱) طبقات اکبری، ص ۳۴۱

(۲) تاریخ خان جهانی، ص ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری، ص ۳۴۲ و زبده التواریخ ورق ۷۵ - الف

(۴) تاریخ خان جهانی، ص ۲۳۳

بمجرد آنکه سلطان ابراهیم افزونی قدرت خود را بمقایسه رقیبش نشان داد اکثریت اشراف دور او جمع شدند و تنها آنها یکه مصالحه را با او غیر ممکن می دانستند و یا با جلال خان روابط نزدیک داشتند به عداوت خود با وی دوام دادند. در چنین شرایط شهنشاه جلال خان ترجیح داد تا جوانپور را بقصد کالپی ترک گوید زیرا در ناحیه دومی وی به نسبت روابط خوبی که با زمینداران محلی آنجا داشت موقعیت خویش را ثابت تر احساس مینمود. (۱) با برخورداری از حمایت زمینداران او خود را سلطان اعلان نمود و متوجه مسند عالی اعظم هما یون سروانی گردید که به سرکردگی قشون زیاد مشغول فتح کالنجار (Kalinjar) بود و چون پسرش فتح خان وزیر جلال خان بود بنا بران وی نیز به آنها پیوست (۲) متعاقباً آنها با قشون مشترک شان بجانب لکنهو پیشرفت کردند. سید خان یوسف خیل مقطع سرکار لکنهو چون نتوانست در مقابل آنها مقاومت نماید لذا شهر را به نفع شورشیان ترک داد (۳)

اشغال اراضی فوق تالکهنو سلطان رام جبور ساخت تا در سال ۱۶۱۷ میلادی شخصاً بجانب شرق لشکر کشی نماید. بمجرد آنکه سلطان از ناحیه Bhogaon بطرف قنوج بسرکردگی یک قشون عظیم پیشرفت، اعظم هما یون و پسرش فتح خان معنویات شان را باختند و بعد از مشاجره مختصر لفظی با جلال خان او را

(۱) طبقات اکبری، ص ۳۴۳

(۲) فرشته، ص ۱۸۹

(۳) طبقات اکبری، ص ۳۴۷

نظام الدین و نویسندگان دیگر سید خان را بعوض مقطع سرکار لکنهو بحیث مقطع Awadh معرفی کرده اند. اما در حقیقت مسند عالی میا محمد فرملی درینوقت هنوز هم یادداشت و امور سرکارهای Awadh و Bahraich را در دست داشت و چنانچه قبلاً تذکر یافت سید خان یوسف خیل در سال ۱۵۰۹ میلادی بحیث سرکار لکنهو مقرر شد. به بینید، تاریخ خان جهانی، ص ۲۰۷ (۳)

ترك گفتند و تصمیم گرفتند به سلطان ملحق شوند. سلطان از شنیدن این خبر فوق العاده مسرور شد و در عرض راه توسط اشراف بزرگ از آنها پذیرایی نمود و آنان را با عزت و احترام نزد سلطان آوردند (۱) متارکه آنها با جلال خان موقعیت اخیرالذکر را متزلزل ساخت بطوریکه دیگر نمیتوانست مقاومتی در مقابل سلطان نشان دهد. زیرا معنویات قشون وی نیز در اثر این عمل سروانی ها ضعیف شده بود.

سلطان در حالیکه از این نوع تغییرات و وقایع اخیر راضی بود در قنوج توقف نمود و قشون عظیمی را در تحت فرماندانی اعظم همایون سروانی بغرض اشغال کالپی تشکیل داد. به اعظم همایون لودی و ناصر خان نوحانی نیز هدایت داده شد تا وی را درین کار یاری نمایند. آنها بدون مشکلات توانستند قلعه کالپی را تصرف نمایند و آنها پی را که تسلیم شده بودند به اسارت بگیرند. (۲) همچنان ملك آدم کاکر، اسماعیل جیلوانی پسر ملك علاء الدین کبیر خان لودی

(۱) فرشته، ص ۱۸۹

(۲) قبل از مواصلت قشون شاهی، جلال خان امور قلعه را به عماد الملك و بدرالدین جیلوانی سپرد و خود بغرض تسخیر ناگهانی آگره عازم آن دیار شد لیکن این آرزوی او بر آورده شده نتوانست زیرا ملك آدم کاکر نیز بغرض مقابله با وی در عین وقت به آگره رسید. علاوه بر آن اسماعیل خان جیلوانی کبیر خان لودی و بهادر خان نوحانی نیز بعد از چند روز به اینجا رسیدند. باور و آنها، جلال خان معنویات خود را در قسمت ادامه جنگ از دست داد و با وجود عدم موافقه حامیان خود در اثر مشوره اشراف سلطنت، تاج شاهی خود را تسلیم نمود.

متعاقباً اعیان در Etawah از سلطان خواهش نمودند تا او را مورد عفو قرار داده و مطابق وعده بیکه آنها با جلال خان کرده بودند او را بحیث مقطع سرکار کالپی مقرر نماید. اما سلطان این خواهش آنها را نپذیرفت. بنابراین شهزاده نزد رای گوالیار رفت و تقاضای پناهندگی نمود. اما وقتیکه قلعه گوالیار توسط عساکر شاهی اشغال شد جلال خان بجانب مالوا رفت و در آنجا نیز کمکی بدست آورده نتوانست. در اخیر وی تصمیم گرفت تا به Garhakatanga مهاجرت نماید اما در عوض راه اسیر گردید و نزد سلطان ابراهیم فرستاده شد. سلطان ابراهیم نیز امر داد تا او را بقتل برسانند.

و بهادر خان نوحانی موفق شدند تاجلال خان را که میخو است در انتقام کالپی قلعه آگره را اشغال نماید از آگره بیرون نمایند (۱) اکنون سلطان جوان که بحیث یک پادشاه از همه مقتدر تر عرض اندم نموده بود میتوانست به تطبیق مفکوره‌های سیاسی خود اقدام نماید و اعیان گستاخ و مغرور را سرزنش کند. اولترا ز همه او تصمیم گرفت تا قدرت اعیان بزرگ دوره پدرش را توسط اشخاصیکه در قدرت با آنها مسالوی باشند خنثی نماید، بنابراین برای این منظور پیر و ان خود را تقویه نمود و اشراف کوچک دوره قبلی را به رتبه‌های بزرگ و امور مهم گماشت.

او همچنین از خویشاوندان خود آنهایی را که حاضر بودند مانند خد متگار در خدمت او قیام نمایند و از صمیم قلب و بصورت غیر متزلزل با او وفادار باشند به نظر نیک میدید. بنابراین امور اداری دارالملک دهلی را به هیبت خان گرگ زاده، کریم داد توغ و دولت خان اندر Indar (با احتمال قوی یکی از مسلمانان هندی) سپرده شد. همچنین شیخ زاده منجهو (Manjhu) به صفت یک مامور عالی رتبه (مقطع) در همین وقت (۱۵۱۷ میلادی) به Chandri فرستاده شد (۲) مقرری‌های فوق‌یقیناً موجبات نفرت اشراف افغان را که هنوز هم موقعیت‌های مهمی را دارا بودند فراهم ساخت اما چنان می‌نماید که آنها این نوع احساسات شان را ظاهر نکردند.

با اتخاذ اقدامات از طرف سلطان بر علیه وزیر سابقه دار یعنی مسند عالی میابهو و مسند عالی اعظم همایون سروانی، شورش‌های دامنه داری آغاز یافت. اول الذکر بنا بر بی احتیاطی که در قسمت تعمیل او امر پادشاه نشان داد از نظر افتاد. سلطان این عمل وی را برای خود توهین تلمتی نمود اورا نزد ملک آدم کاکر محبوس

(۱) فرشته، ص ۱۹۰ - تاریخ خان جهانی، صفحات ۴۱ - ۲۳۳ و ۲۴۳ همچنان

The First Afghan Empire in India PP.175 - 8

(۲) طبقات اکبری، ص ۳۴۷

نمود (۱) اعظم همایون سروانی نیز اعتماد سلطان را در هنگا میکه شهزاده جلالخان را دستگیر کرده نتوانست و در نتیجه او موفقانه از گوالیار فرار نمود از دست داد. این فرار تو سطاشراف، سهل انگاری ارادی مسند عالی تفسیر شد بنا برانوی با پسر بزرگ فتحخان به آگره احضار گردیدند و بعد از تحقیر و محبوس شدن (۲).

امور مربوط به قلعه گوالیار به اشراف دیگری که آنرا در سال ۱۵۱۸ میلادی موفقانه اشغال نموده بودند، سپرده شد (۳) چنان می نماید که امور مربوط به قلعه گوالیار که اخیراً اشغال شده بود به تاتارخان سرنگ خان منجول گردید (۴) از جمله اشراف آنها ییکه باعث تغییر روش سلطان در مقابل اشراف قدیمه شدند کبیرخان لودی و سیدخان لودی (یوسف خیل) قابل تذکراند. اول الذکر بقتل رسید (۵) و دومی بطرف لکنهو یعنی اقطاع خود فرار نمود. و در عین حال اعظم همایون لودی را نیز با خود برد (۶) سلطان ب غرض ترساندن اشراف دیگر در صورت عدم

(۱) ایضاً، ص ۳۴۷

مولف افسانه شاهان میگوید که میا بهوا از پرداخت چند هزار تنگه به رای گوالیار با وجود فرمان شاهی امتناع ورزید و بدان سبب مراتب تاثر سلطان را فراهم ساخت ولیکن ممکن است که این مطلب اشتهاً باشد زیرا قلعه گوالیار بعد از محبوس شدن میا بهوا تسخیر شد. مولف طبقات اکبری و تاریخ خان جهانسی نیز همین مطلب را نیز اظهار میدارند، افسانه شاهان اوراق ۴۶ - الف - ب.

(۲) قابل تذکر است که از اوایل دوره سلطان ابراهیم، همایون و فتح خان سیاست متغیری را اتخاذ کردند. در اول فتح خان از موقف شهزاده جلال خان پشتیبانی نمود و عهده وزارت او را قبول نمود. در عین حال پدرش نیز به سلطان خیانت کرد، از فتح کالنجر منصور و به حمایت پسر و شهزاده به شورش پرداخت مگر آنها بزودی هنگامیکه امید موفقیت وی تقلیل یافت، او را ترك نمودند.

(۳) فرشته، ص ۱۹۰ طبقات اکبری ص ۳۴۷ و جلال حصار، گوالیار نامه، ورق ۱۵۷ ب

(۴) با برنامه ص ۵۲۳

(۵) واقعات مشتاقی ورق ۴۲ ب

(۶) طبقات اکبری، ص ۳۵۰

اطاعت، خواست آنها را مجازات نماید. موقف سلطان در مقابل خانواده‌های قدیمه برعکس آنچه اکثر فکر میشود از راه عداوت نبود بطور مثال به دلاور خان پسر مسند عالی می‌بهبوا اجازه داده شد تا مقام و اقطاع پدر خود را در اختیار داشته باشد (۱) اما مجازات شدید برای اشراف غیر مطلوب باعث شد تا اشراف دیگر نیز در مورد مصون بودنشان مظنون گردند. و بقای خود را در صورت دوام این چنین سیاست سلطان غیر ممکن پندارند. باین ترتیب آنها ب فکر قیام علیه سلطان افتادند.

غلبه قشون شاهی در گوالیار کافی بود تا از یکطرف اشراف در حال طغیان را خاموش نگهدارد و از جانب دیگر زمین‌ها را برای توسعه مزید امپراتوری فراهم سازد. اما شورش اسلام خان پسر کوچک مسند عالی اعظم همایون سروانی در ولایت Kara فصارا مغشوش ساخت. (۲) اعظم همایون لودی و سیدخان (یوسف خیل) نیز مشکلات مزیدی را در سرکار لکنهو بوجود آوردند و همبستگی شانرا با اسلام خان اعلام داشتند. (۳)

برای آرام ساختن این شورش سلطان، احمدخان لودی پسر بزرگ خان جهان لودی را که توسط سلطان سکندر از اقطاع و مقام پدر به نفع مسند عالی محروم شده بود و کیل ساخت. سلطان ابراهیم، اقطاع و اراضی پدرش را بشمول

(۱) تاریخ خان جهانی، ص ۲۳۲

(۲) تاریخ داودی، ص ۹۱۰ و طبقات اکبری، صفحات ۵۰-۳۴۹

(۳) تاریخ خان جهانی، ص ۸-۲۴۷

علت شورش اعظم همایون لودی آن بود که اولاً وی از نظر نیک سلطان در مقابل برادر بزرگ، در دل کینه گرفت ثانیاً انتصاب احمد خان لودی بفرض از بین بردن شورشیان بشمول برادرانش این حقیقت را نشان داد که اشراف بزرگ به خانواده‌های شان در صورتیکه منافع شخصی آنها در میان باشد آنقدر دلچسپی نشان نمیدهند و این کار مخصوصاً در صورتیکه رئیس خانواده چندین خانم می‌داشت همیشه ممکن بود.

امور سرکار بدو ابوی سپرد. این نظر نیک سلطان در مقابل احمد خان باعث تاثیر برادر کوچکش اعظم همایون لودی گردید که امتیازات فوق را استحقاق خود می شمرد.

در آغاز، طرفداران سلطنت قادر نبودند در مقابل شورشیان که بتعداد چهل هزار سوار و پنجصد فیل جنگی در اختیار داشتند مقاومت نمایند (۱) بنا بران توسط شورشیان به شکست فاحش مواجه گردیدند. اگر چه سلطان از ناکامی جنرالان خویش فوق العاده متاثر شده بود با آنهم قوای تازه دم را در اختیار آنها گذاشت و به مقطع های سرزمین های شرقی هدایت داد تا قشون شاهی را در مضمحل ساختن شورشیان یاری نمایند. با واصلت قوای تازه دم موقعیت قشون شاهی بهتر گردید، و بطوریکه بالاخره برای مقابله با شورشیان آماده شدند اما قبل از آنکه جنگ نهایی صورت گیرد شیخ را جو بخاری مداخله نمود خواست تا مصالحه نماید (۲) شورشیان موافقه نمودند امپراتوری سلطان را ترک گویند و به جایی دیگر بروند بشرط آنکه سلطان، اعظم همایون سروانی را از حبس رها سازد. این حالت شورشیان نشان میدهد که اشراف، سلطان را بحیث فرمانروای امپراتوری لودی می شناختند. بهر صورت صلح به ناکامی انجامید زیرا سلطان آنرا نپسندید و برای اضمحلال آنها اصرار ورزید (۳) باساس نظریات وی شورشیان ارزش مصالحه را نداشتند و باید بقتل رسانده می شدند. ضمناً قبول شرایط فوق شاید مقام و منزلت دولت را پائین می آورد. شورشیان با مایوس شدن از مصالحه بجنگ شدیدی اقدام ورزیدند اما فتح نهایی نصیب طرفداران سلطان بود.

(۱) تاریخ خان جهانی، ص ۹-۲۴۸

(۲) ایضاً، ص ۲۴۹ و طبقات اکبری، ص ۳۵۰

(۳) تاریخ خان جهانی، ص ۲۴۹

اسلام خان سروانی و اقبال خان خاصه خیل، اعظم همایون لودی کشته شدند. حالانکه سید خان لودی توسط پیر و ان دریا خان نوحانی اسیر گردید، اعظم همایون لودی نیز از صحنه سیاست معدوم گردید. (۱)

این موفقیت باعث گردید تا موقف سلطان در مقابل اشراف قدیمه هنوز هم مستحکم گردد. وی به منظور معلوم کردن وفاداری آنها ایشانرا تحت قیادت اشراف جدید به جنگ میفرستاد. اما اشراف مذکور این روش سلطان را توهمین آمیز پنداشته و عکس العمل جدی نشان دادند. زیرا آنها ضمه حلال شانرا نیز در ضمن این تحقیر ملاحظه میکردند. اشراف جدید چون مقام های عمده و رتبه های بلندی را در دست داشتند بعضی از اشراف قدیمه را تحت شعاع قرار داده بودند، دولت خان نوحانی خدمتگار (خاصه خیل) همایون سروانی مقام نیابت سلطنت را با داشتن ۱۲ هزار سوار بدست آورد (۲) میا (Makkhan) یکی از مامورین مجاهد خان کمیو در دوره او باندازه شهرت یافت که پسرش حسن به صورت جداگانه امور مربوط به قلعه (Kandhar) را در را چپو تانه بدست گرفت (۳)، همچنان شیخ فرید (یکی از خویشاوندان رزق الله مشتاقی) که به سلطان در هنگام طفلی تعلیم میداد به رتبه صدارت مفتخر گردید. (۴) نفوذ

(۱) تاریخ خان جهانی، صفحات ۱-۲۵۰

(۲) دیده شود واقعات مشتاقی، ورق ۳۶ الف وب در مورد خدمت وی در تحت اثر اعظم همایون

و تاریخ شیر شاهی ورق ۲۳ راجع به رتبه و موقعیت وی نیز تاریخ داودی، صفحات ۱۱۰-۱۰۹

۳- با بر نامه، ص ۳۰-۲۹

۴- زبده التواریخ، اوراق ۷۹ ب و ۸۰ الف

شیخ فریدبر سلطان و اشراف مورد اعتماد او بحدی بود که میتوانست با تحریک سلطان هر شخصی را که گمان میرفت با سلطان عداوت دارد از بین ببرد (۱) در نتیجه اشراف قدیمه از بین رفتند و اشخاص جدید موقعیت های ایشان را به دست آوردند.

این نوع تغییرات حتی مورد قبول اشراف غیر افغان مربوط به دوره سلطان سکندر نیز واقع نشد چنانکه شیخ جمالی آن مسأله را چنین ایضاح میدارد:

«بعد وفاتش (سلطان سکندر) دوستان او را تفرقه عظیم رو نمود و سلسله جمعیت ایشان بگسست، مردم کژ طبع و کم فهم و بد خلق بدیوان سلطان ابراهیم مذکور ظاهر شدند.»

شیخ جمالی که سلطان سکندر او را به مقام ملک الشعرا یی در بار رسانیده بود امتیازات خود را بعد از مرگ وی از دست داد و بنابراین طبعاً از بازماندگان وی متأثر بود (۲) اما این مطلب نیز حقیقت دارد که اداره کلی در بارشاهی در دست کسانی بود که سلطان ابراهیم آنها را به نظر نیک میدید و اشراف قدیمه که سرزمین های وسیع و دارایی و منابع سرشار را در اختیار داشتند در مورد آینده شان نگران بودند. و مصونیت آنها در مخالفت شان با سلطان جدید نهفته بود (۳)

(۱) یکی از نویسندگان متاخر شیخ جمال میگوید «سلطان را استادی بود فرید نام در غایت رزالت و بطالت مشهور که هر گز از مشیبت مادر تفکر همت برادر جز اطفال فتنه و فساد متولد نمیگشت، صاحب اختیار گشت در حقیقت شیخ فرید یک شخص تعلیم یافته بود و به سلطان کاملاً وفادار. او عدم اطاعت اشراف را در مقابل مقام سلطنت از بین رفتن امپراتوری تصور مینمود بنابراین اضمحلال هر شخصی را که با ولی نعمتش عداوت میورزید جایز می شمرد. نویسنده فوق با شیخ روابط حسنه نداشت زیرا از دست وی متضرر شده بود. سیر العارفین صفحات ۹-۱۳۸

ایضاً، ص ۱۳۸

(۲) سیر العارفین، صفحات ۱۳۹-۱۳۸

(۳) فرشته، ص ۱۸۸

در اینجا جمالی علت خشونت سلطان را در مقابل خود توضیح میدهد، وی میگوید که یک بیت از مرثیه که او به نسبت وفات سلطان سکندر سروده شده بود توسط دشمنان وی برای سلطان جدید غلط تفسیر شد و بنا بران وی به داشتن سوءنیت در مقابل سلطان مقصر شناخته شد این بیت از اینقرار است.

ای سلیمان زان آه کجایسی آخر

تا کنم پیش تو از فتنه دیوان فریاد

بنابر آن درین مورد باید اظهار داشت که مجادله بین دربار و اشراف در اثر منافع و علایق شخصی هر دو جانب شدید شده بود و جز همین علت دیگر نداشت. بعضی از نویسندگان بعدی چون فرشته که افسانه های دربار شاهان افغانی دارند این مجادله را بصورت غلط تفسیر مینمایند. به طور مثال فرشته میگوید که تمام فضای دربار افغان توسط سلطان ابراهیم تغییر یافت. اشراف مجبور بودند تا بادست ادب در مقابل تخت شاهی بایستند علاوه بر آن سلطان اعلام داشت که شاهان ارتباط با نژاد و یا قبایل را برسمیت نمی شناسند. تمام مردم به صورت مساوی رعایای او میباشند و باید در مقابل وی عرض ارادت نمایند (۱) اما چنانکه قبلاً تذکر داده شد بصورت یقین میدانیم که اشراف در مقابل سلطان سکندر لودی نیز به رسم خاصی به تعظیم می پرداختند.

در حقیقت سلطان ابراهیم لودی میخواست که اشراف وی چون خدمتگاران وفادار رفتار نمایند و از ایشان حرکاتی سرزنند که دال بر عدم رضائیت آنان در برابر نظریات و روش وی باشد اما عیب بزرگ سلطان این بود که وی فاقد عاملیتی بود که پدرش آنرا داشت. فعالیت های وی در مورد کنترل اشراف عجولانه و بدون تدبیر بود باین ترتیب اقدامات وی بغرض از بین بردن علایم اغتشاش در امپراتوری او اوضاع را متشنج تر ساخت. اشراف احساسات دشمنانه خود را تا موقع مساعد پنهان نگه داشتند و به مجرد آنکه موقع را مناسب یافتند در مقابل وی قیام نمودند و زمینه را برای سقوط نهایی وی فراهم میساختند.

مسند عالی میا حسین فرملی مقطع Saran و Champaran، میا معروف خان فرملی مقطع قنوج و برادر کوچکش میا Taha بادوستان و همبستگان شان چون ملک اسماعیل جیلوانی، میا Bodha کاکر، خضر خان لودی، میا معروف فرملی و میا

Taha فر ملی در هنگامیکه به آنها هدایت داده شده بود تا در تحت قیادت میامک خان از اشراف جدید در مقابل Rana Sanga بجنگند عسا کر شاهی را ترک گفتند و بنا اخیر الذکر پیوستند و باین ترتیب قشون شاهی را فوق العاده ضعیف ساختند . تعداد زیادی از اشراف بزرگ چون مسند عالی ابراهیم ، پسر خان اعظم عمر خان سروانی ، دریاخان پسر معروف نوحانی و افسران و سواران قشون شاهی در میدان جنگ کشته شدند . مشتاقی تلفات قشون سلطان را در اثر بی تجربگی و عدم پختگی قوماندان عمومی جبهه میدان (۱) ، اشراف شورشی باغرووریکه از این فتح نصیبشان شده بود هنوز هم پیشرفتند و پلان های شانرا در مقابل سلطان عملی نمودند . بطوریکه شهزاده غیاث الدین یکی از بازماندگان بهلول را بحیث پادشاه شان در مقابل سلطان ابراهیم اعلام داشتند . و در باره سلطان گفتند .

«سلطان ما را خحل دماغ پدید آمده است» . (۲)

خوشبختانه مخالفت های بین حامیان غیاث الدین بزودی آغاز یافت و فکر اتحاد در بین آنها دوام نکرد (۳) میاحسین فر ملی و رفقاییش تصمیم گرفتند تا بار دیگر نزد

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۶۱ ب

(۲) تاریخ شیر شاهی ، ص ۸۶ ، تاریخ داودی ، ص ۹۲ و واقعات مشتاقی ورق ۶۰ - الف - شهزاده

غیاث الدین بعد از شکست قشون شاهی در میدان جنگ توسط راجپوت ها محبوس گردید .

(۳) سعید خان یوسف خیل و فتح خان سروانی را در اثر خواهش مسند عالی حسین فر ملی در هنگامیکه

اخیر الذکر وعده نمود تا با را نا خیانت نماید ، آزاد نمود از آنجائیکه سلطان میخواست که به قدرت

شورشیان در کمپ را نا خاتمه دهد بنابراین خواهش او را درینمورد پذیرفت و هر دو نفر آنها را آزاد نمود ،

سعید خان یوسف خیل با مواصلت به کمپ را نا نتوانست احترام لازم را در مقابل مسند عالی حفظ نماید

بعوض آن شروع نمود تا او را در حضور Rana Sanga توهین نماید .

علاوه بر آن او نظرنیک را ناراً بطرف خود جلب نمود ، و باین ترتیب میا حسین را تنها گذاشت و قتیکه

اخیر الذکر با حامیان خود عازم کمپ شاهی گردید یکی از خدمتگاران سعید خان برای جلب نظر شاه

ولی نعمتش را با استفاده از شراب زهر آلود مسموم ساخت . به پینید واقعات مشتاقی اوراق ۶۳ - الف وب .

سلطان بروند و بنا بر آن میاها Tahal فر ملی را برای طلب عفو نزد سلطان فرستادند، سلطان مصونیت آنها را اطمینان داد و وعده نمود که وظایف مهم و اقطاع های وسیع را در یکی از سرزمین های سه گانه ولایت Champaran و Saran سرکار Sambhal و سرکار چاندیری در اختیار آنها خواهد گذاشت.

مسند عالی ناحیه چاندیری را بر سرزمین های دیگر ترجیح داد حال آنکه دیگران در اقطاع های قدیمه شان مقرر شدند. Salahdi شخصیکه با حسین خان فر ملی نزد سلطان آمد و در خدمت وی شامل شد چند پرگنه محدود را در چاندیری بدست آورد، زیرا خواست در همانجا بماند. تنها خضر خان لودی برادر کوچک مسند عالی Bhikkhan خان لودی از Etawah نتوانست هیچ اقطاعی بدست آورد. زیرا برادر بزرگش از وی متأثر بود و سلطان هم بوی احترام زیادی را قایل بود. سلطان درین مورد اظهار داشت هر چیزیکه برادرش میا بهیکخان به او میدهد باید قبول نماید. من او را به هیچ کاری نخواهم گماشت بنا بر آن از آنجا بیکه بهیکخان از برادر کوچکش متأثر بود اخیراً ذکر نتوانست توجه سلطان را بطرف خود جلب نماید (۱)

باین ترتیب با مصالحه فوق بین سلطان و اشراف طوری معلوم میشود که بحران عظیم بین جانبین مرفوع شده باشد. امانه سلطان و نه همکاران وی حاضر بودند تا گناهان و اشتباهات مسند عالی میا حسین فر ملی را فراموش کنند. شیخ فرید، شیخ زاده های محلی چاندیری را تشویق نمود تا او را بقتل برسانند، البته سلطان

(۱) ایضاً ورق ۶۳ ب.

از وقتیکه خضر خان لودی موفق شد با تغیر دادن نظر سلطان سکندر در مقابل برادرش میا بهیکخان اقطاع وی را بدست بیاورد مناسبات آنها با هم خراب شد. بعد از مرگ سلطان سکندر، سلطان ابراهیم - اقطاع مربوط و امور اداره سرکار Etawah را بار دیگر به میا بهیکخان سپرد. و خضر خان مجبور شد در خدمت برادرش باشد.

و عده داد که مکافات عمل آنها را خواهد داد. در یکی از شب‌ها هنگامیکه تمام مامورین وی در نقاط مختلف ولایت مقرر شده بودند شیخ زاده ها، محل بود و باش او را محاصره نموده و او را بقتل رساندند (۱)

هنگامیکه ناصر خان نوحانی مقطع غازی پور از اطاعت فرمان شاهی مبنی بر حاضر شدن وی به محکمه امتناع ورزید اشراف سرکارها و ولایات شرقی به شورش پرداختند. او همچنان موفق شد تا برادر خود دریاخان نوحانی مقطع بهار را برای بغاوت در مقابل سلطان تشویق نماید (۲). مسند عالی معروف فرملی نیز در سرکار قنوج شورش نمود اما مصطفی فرملی خلیف و داماد محمدخان فرملی مقطع Awadh فیروزخان سرننگ خانی و بایزید فرملی توانستند تا تمام سرزمین های شرقی را الی بهار از تصرف آنها بیرون بیاورد. شورشیان سرکارهای فوق بطرف بهار فرار نمودند. سلطان میخواست تا دریاخان نوحانی که اقطاع هایسی را در بهار در تصرف داشت توسط اشراف وی مضمحل گردد. اما پلان آنها نزد دریاخان افشا گردید و اشراف بطرف آگره گریختند. کمالخان کمبو و حسین خان سوراژ جمله مهمترین آنها بشمار میرفتند (۳).

در اخیر میا مصطفی فرملی بجانب بهار پیشرفت نمود زیرا در آنجا بهادرخان

(۱) دیده شود: واقعات مشتاقی، اوراق ۶۰ - الف و ۶۵ - الف راجع به امور مربوط به میا حسین و تفصیلات جنگ در مقابل راناسنگا گمان میرود که میا حسین فرملی يك شخص مغرور بود، زمانیکه مراتب تاجر سلطان سکندر را فراهم نمود. سلطان در سال « ۱۵۱۰ » میلادی حاجی سرننگ را فرستاد تا او را محبوس نماید. حاجی سرننگ موفق شد تا طرفداران او را از وی جدا سازد و بنابراین زمینه را برای محبوس ساختن وی مساعد ساخت. او از موضوع اطلاع یافت و بنابراین نزد سلطان علا الدین در بنگال فرار نمود. طبقات اکبری صفحه ۳۳۳ ضمناً چنان معلوم میشود که بعد از مرگ سلطان سکندر، میا حسین به سلطان ابراهیم پیوست و چون شخص فوق العاده حساس بود نمیخواست در زیر دست میا بهیکخان بجنگد.

(۲) واقعات مشتاقی، اوراق ۴۳ - الف وب و همچنان با برنامه، ص ۵۲۷

(۳) واقعات مشتاقی، ورق ۴۲ ب و تاریخ شیر شاهی اوراق ۵۴ - ۵۵ - الف

بعد از مرگ پدرش دریاخان نوحانی خود را سلطان اعلام داشته بود. اما امیدموفقیت قشون شاهی بامرگ ناگهانی میا مصطفی فرملی که دارای تدبیر و شجاعت فوق العاده بود مبدل بیأس گردید. میا بایزید فرملی برادر کوچک میا مصطفی فرملی سرکردگی قشون را بعهدہ گرفت تصمیم داشت تا به پیشرفت خود در مقابل شورشیان ادامه دهد. اما بزودی با قشون شورشیان که به سلطان محمدشاه ارتباط داشته و سرکردگی آنها را ناصرخان نوحانی و فتح خان سروانی بعهدہ داشتند مقابل گردید. اگرچه بایزید موفق شد فتح خان سروانی را شکست دهد اما جدا شدن فیروز خان سرنگ خانی از قشون وی و پیوستن به ناصرخان باعث گردید تا این غلبه بایزید به شکست مبدل گردد.

شرایط سیاسی در سرکارهای غربی نیز مساعد نبود. دولت خان لودی (یوسف خیل) مقطع سرکارهای لاهور و Bhera نیز از سلطان می ترسید. او در آگره به دربار حضور نیافت و هنگامیکه احضار شد با آوردن عذر مریضی پسر خود دلاورخان را در عوض به دربار فرستاد. سلطان با درک حقیقت موضوع برآشفته شد و به دلاورخان گفت (اگر پدرت بزودی حاضر نشود مانند اشراف دیگر محبوس خواهد شد).

بعداً دلاورخان را بیکمی از محابس بردند تا مجازات اشراف سرکش را مشاهده نماید. دلاورخان از دیدن این وضع به لرزه افتاد. وقتیکه بار دیگر نزد سلطان آمد سلطان از وی سوال کرد (آیا دیدی مردمی را که از اطاعت من ابا میورزند؟) (۱) دلاورخان درحالی که می لرزید بر زمین افتاد (۲) و با یافتن فرصت هرچه زودتر نزد پدرش رفت (۳).

۱- تاریخ شاهی ، ص ۷۸

۲- ایضاً ، ص ۸۸

۳- واقعات مشتاقی ، ورق ۴۲ ب

دولت خان لودی با درك عداوت سلطان در مقابل خود، تصمیم گرفت تا به هر قیمتی که باشد سلطان را از بین ببرد. و درین مورد بعضی از اشراف دیگر را نیز که در سرزمین های غربی مقرر بودند طرفدار خود ساخت مانند سلیمان فرملی که اقطاع Indri را با شش هزار سوار در اختیار داشت (۱) بیبن (Biban) شاهوخیل (لودی) مقطع سرکار سرهند نیز از وی جانبداری نمود. (۲) آنها بصورت مجموعی از شهزاده علم خان در گجرات دعوت نمودند تا برای گرفتن تاج و تخت دهلی تصمیمی اتخاذ نماید. (۳)

بنابر آن چنان می نماید که سلطان از سال ۱۵۲۳ میلادی ببعدها مشکلات عظیمی مواجه گردید. بعد از مرگ میا مصطفی فرملی اشراف شورشی موقعیت های شان را در شرق بار دیگر بدست آوردند. Rana Sanga و Raga Maldeo از Marwar نیز بالترتیب سرزمین های چاندیری (Chanderi) و ناگور Nagor را تصرف کردند (۴) با وجود از دست دادن اراضی فوق سلطان مردی نبود که از مخالفت اشراف ترسی را در دل راه دهد. او با پیش آمد ها به سرعت مقابله مینمود. بنابر آن قشون عظیمی را بغرض مقابله با شورشیان پنجاب بسر کردگی بهار خان، مبارک خان لودی و Bhik khan نوحانی تشکیل داد. در نتیجه دولت خان و خویشاوندان وی به ملتان رانده شدند و در آنجا نزد سرکردگان بلوچ مهاجرت نمودند (۵).

متعاقباً همین اشراف در سال ۱۵۲۳ چنان جنگ خونینی را با بابر شاه در نزدیکی لاهور بر راه انداختند که بابر شاه بعد از غلبه جهة از بین بردن و تأثیر خویش تمام

(۱) ایضاً ورق ۶۰ ب برای رتبه سلیمان فرملی

(۲) با برنامه، صفحات ۴۶۶ - ۴۶۸

(۳) میراث سکندری، ص ۱۶۳

(۴) واقعات مشتاقی اوراق ۵۶ - الف وب و ۶۵ - الف وب

(۵) با برنامه، ص ۴۵۹

بازارهای لاهور را به آتش کشید (۱) همچنان اشراف سرکار Dipalpar نیز
بشدت با بابر شاه جنگیدند و اخیراً لذکر با قبول مشکلات زیاد توانست آنها را
شکست دهد. بابر شاه بمنظور ایجاد دهشت، مردم را قتل عام نمود و حتی کتابخانه
هارا با خاک یکسان ساخت (۲).

دولت خان لودی و پسران وی علی خان، غازی خان و دلاور خان به Dipalpur
آمدند تا با امپراتور مغل بازدید بعمل آورند. امپراتور مغل از آنها استقبال نموده
و پرگنه‌های جلندر، سلطانپور و غیره را بشکل اقطاع در اختیار آنها گذاشت.
اما با اینهم دولت خان قناعت نکرد زیرا وی از مغلها تقاضا داشت تا وی را در
مضمحل ساختن سلطان ابراهیم یاری نمایند. تا آنکه بالاخره اشغال لاهور توسط
مغلها اختلاف نظر را در بین او و بابر بوجود آورد (۳).

بمجرد آنکه بابر به کابل بازگشت نمود دولت خان و غازی خان، دلاور خان
را محبوس نموده و Baba Qashga و سلطان علاءالدین لودی (قبلاً شهزاده علم خان)
را از Dipalpur بیرون راندند اما در مقابل مغلها در سیالکوٹ پیشرفت کرده
توانستند (۴). در همین وقت قشونی که توسط سلطان ابراهیم بمنظور مضمحل
ساختن شورشیان و مغلها در سرزمینهای غربی تشکیل شده بود به سرهند رسیدند.
اگرچه دولت خان قادر نبود با این قشون مقابله نماید اما با اینهم وی توانست
قوماندان قشون شاهی را طرفدار خود بسازد در حالیکه عساکر و اشراف دیگر نزد

۱- ایضاً، ص ۴۵۱ همچنان فرشته، ص ۲۰۲

۲- لطایف قدوسی، صفحات ۳-۶۴

۳- با برنامه، صفحات ۳-۴۵۱

۴- فرشته، ص ۲۰۲

سلطان بازگشت نمودند (۱).
 متعاقباً سلطان علاءالدین موفق شد تا توافق نظر غازی خان پسر دولت خان لودی و دیگر اشراف شورشی هندی را برای اقدام وی جهت بدست آوردن دهلی حاصل نماید. آنها به دهلی آمدند و قلعه را محاصره نمودند اما مسند عالی عیسی خان سروانی موفقانه مقاومت نمود (۲) دلاور خان (خان خانان لودی) ملك اسماعیل جیلوانی، محمود خان پسر خان خانان نوحانی و شیخزاده میا سلیمان فرملی بعدی حلقه محاصره را تنگ ساختند که سلطان مجبور شد با هشتاد هزار سوار با اشراف محاصره شده کمک نماید (۳) با مواصلت سلطان شورشیان از محاصره دست کشیدند و چنین تصمیم گرفتند:

«اگر مادر روشنی روز حمله کنیم افغانها تسلیم نخواهند شد زیرا یکدیگر را می شناسند اما اگر مادر هنگام شب حمله نماییم چون یکی دیگر را شناخته نمی توانند بنا بران هر کدام بصورت منفردانه اقدام خواهند کرد» بنا بران هنگامیکه آنها از هر طرف بر قشون شاهی ریختند و بعضی از اشراف نیز به سرکردگی جلال خان (لودی) مقطع کالپی به سلطان علاءالدین پیوستند، (۴) قشون شاهی در حالت بدی قرار گرفتند. اما سلطان ابراهیم هنوز هم شهادت خود را از دست نداده و با

۱- ایضاً، ص ۲۰۲ و تاریخ شیر شاهی ورق ۸۸- الف

عیسی خان سروانی پسر هیبت خان، پسر خان اعظم، عمر خان سروانی بود. هنگامیکه هیبت خان و برادر بزرگش خان اعظم سعید خان توسط سلطان سکندر تبعید شدند عیسی خان در خدمت سلطان مالوا شامل شد و در آنجا پیشرفت زیادی در قسمت کسب دانش و غیره نمود. با مرگ سلطان سکندر وی به جایگاه سلطان ابراهیم امور قلعه دهلی را بوی سپرد بازگشت نمود.

۲- با برنامه، صفحات ۷-۵۶

۳- فرشته، ص ۱۹۱

۴- تاریخ خان جهانی، ص ۲۵۶

پنج و یاشش هزار امیر و سوار خاصه خیل خود در مجاورت مرکز اقامت خویش باقی ماند در حالیکه قشون باقیمانده وی پراکنده شدند باطلوع آفتاب سلطان مشاهده کرد که سلطان علاءالدین در یک محل معین با چند صد نفر سوار محدود ایستاده است بنابراین قهرمانان به روی حمله نمود و چون عساکر وی به چور و چپاول مشغول بودند لذا سلطان علاءالدین فرار نمود (۱) این غلبه سلطان معنویات طرفداران علاءالدین را ضعیف ساخته و اکثر آنها را ترک گفتند. حتی جلال پسرش نیز بر هبری وی مشکوک گردید.

بصورت مختصر موجودیت انارشی و هرج و مرج در قسمت غربی امپراتوری لودی از یکطرف، قدرت مرکزی و از جانب دیگر قدرت دولت خان را ضعیف ساخت و بنابراین برای سلطان و دولت خان لودی هر دو مشکل بود تا فعالیت های مغلها را در سرکار لاهور بدون همکاری متقابل کنترل نمایند.

ضمناً باید اظهار داشت که دولت خان لودی و پیروان وی بنا بر طول مدت سکونت در آنجا با شرایط جغرافیایی این منطقه آشنایی کامل داشتند حالانکه اشراف جدید سلطان با وجود شجاعتی که داشتند قادر نبودند با مهاجمین مقابله نمایند زیرا بانفوس محلی و ساختمان جغرافیایی منطقه هر دو آشنایی نداشتند. بنابراین اشتباه است اگر گفته شود که سلطان ابراهیم تمام اشراف قدیمه

افغان را از خود بیگانه نمود. وی در عوض تمام اشراف قدیمه را که نزد پدرش از نظر افتاده بودند دوباره مقرر نمود چنانچه باز ماندگان جمال خان سرنگ خانیه به اداره ولایت جوانپور و سرکارهای Chunar (۲) و گوالیار ادامه میدادند

۱- با برنامه صفحه ۴۵۷

۲- واقعات مشتاقی ورق ۳۷- الف و ۳۸- الف همچنان تاریخ شیر شاهی ورق ۴۸- الف و بداونی

صفحه ۳۶۱، برای تاج خان سرنگ خانیه.

همچنان به میا مصطفی فرملی برادرزاده و داماد مسند عالی میا محمد Kalapahar اجازه داده شد تا رتبه، اقطاع و ملکیت او را در اختیار داشته باشد (۱) اما تقرر مجدد بعضی از اشراف و عروج افسران جوان بشمول آنها بیکه به قبایل غیر محترم افغان متعلق بودند عوامل عمده شورش هارا تشکیل میدادند. (۲)

سلطان بدون مقاومت و درك حقایق فوق سعی نمود تا با تقرر هواخواهان خود موازنه قوارا در مورد اشراف قدیمه حفظ نماید. اما این موضوع يك حقیقت مسلم است که از وی در هر جادر مقابل شورشیان حمایت شده است. طبقه جدید که از نوکیسه ها و مردم غیر مجرب تشکیل شده بود در جلو قرار گرفت و همیشه سعی مینمودند تا اشراف قدیمه را از صحنه بیرون سازند. این طرز دید اشراف مذکور طبعاً برای اشراف بزرگ غیر قابل تحمل بود.

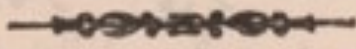
چنانچه طعنه و سرزنش میا حسین فرملی در مقابل میا مک خان Mak khan این موضوع را بوضاحت نشان میدهد.

اگر محاربه پانی پت صورت نمیگرفت سلطان ابراهیم میتوانست از شر تمام دشمنانش خود را رهایی بخشد. فراموش نباید کرد که موقعیت بابر با سلطان ابراهیم در اثر استعمال روش بهتر نظامی و استفاده از توپخانه بوده بنا بر عدم

۱- تاریخ شیر شاهی ورق ۵۳-۵۴

۲- به بینید واقعات مشتاقی، ورق ۶۰- الف مسند عالی بهیکخان لودی پسر شهزاده علم خان بامر سلطان سکندر توسط برادر کوچکش خضر خان در سرکار Etawa معزول شد. اما سلطان ابراهیم بار دیگر امور مربوط به سرکار Etawa را به مسند عالی بهیک خان سپرد و بنا بران خضر خان با سلطان بنای عداوت را گذاشت. سلطان ابراهیم بحدی به مسند عالی بهیکخان احترام میگذاشت که به خضر خان لودی، هنگامیکه با مسند عالی حسین فرملی از کمپر نا سنگه دوباره نزد سلطان آمد هیچ اقطاع باو سپرده نشد و به او گفته شد که باید برای بدست آوردن شی مطلوب خویش نزد برادر بزرگش مراجعه نماید این امر هنوز هم خضر خان لودی را متأثر ساخت.

استعداد او یا تجربه به سلطان لودی نبوده است . سلطان بهلول با ایجاد روحیه برادری بین اشراف افغان و گذاردن احترام به اشراف غیر افغان توانست تمایلات و خواهشات آنها را کنترل نماید . سلطان سکندر نیز از اعتماد و خدمت اشراف بزرگ برخوردار بود زیرا اقربانی های سیاست وی معمولاً شهزاده های بودند که بنا بر سوابق فامیلی و داشتن سرکارهای وسیع و قشون منظم، اشراف را تحت اشعاع قرار داده بودند. هنگامیکه آنها از صحنه سیاست خارج میشدند تبه ها و موقعیت های ایشان به اشراف سپرده میشد . حالانکه سلطان ابراهیم مجبور بود با موقعیت دیگری مواجه شود .



دکتور محمد افضل بنووال

صنعت جلد سازی و تذ هیب

هنر تذ هیب از فنون ظریفه است. صاحبان این فن به مقام بس ارجمندی رسیده بودند. غالب نقاشان برای آنکه قدر و منزلت شان بالاتر برود خود را مذهب نیز معرفی کرده بودند. صنعت جلد سازی و طلاکاری در ادوار مختلف جامه های مختلف بتن کرده است یعنی در قرن چهارم ساده و بی پیرایه، در قرنهای (۵-۸۶) متین و منسجم، در قرن (۸۸) مجلل و نیرومند و در قرنهای (۹-۱۰ هـ) ظریف و پرمایه شده است. مرحوم فکری سلجوقی که از محققان بانام معاصر افغانستان است در خصوص قرآن مذهب مربوط به مکتب هرات عصر تیموری در مجله آریانا بحث مبسوط و مشروحی ارائه داشته اند که منحصراً ارتباط قسمتی از آن نقل میشود:

چندین سال قبل در هرات قرآن شریفی را که اول الی آخر به خط زیبای ملاعلاء بیگ تبریزی کتابت و در نهایت نفاست تذ هیب و ترصیع یافته بود دیدم بامضای روشن علاءالدین تبریزی که تاکنون به آن نفاست و زیبایی کلام الله شریف ندیده بودم. شنیدم که آن کلام الهی بوسیله یکی از تاجران آن عصر به مشهد برده شده و به کتابخانه آستانه حضرت رضا علیه التحیه و الثناء

وقف گردید « (۱) .

کارهای تذهیبی قرآن نویسی در قرنهای (۴ - ۵ هـ) بوجود آمد و در نهایت هنرمندی صفحات نوشته شده قرآن مجید را به آب طلا تذهیب مینمودند برخی از نسخ قرآن شریف بدست آمده است که ابتدا بنزیر تحریر درآمده و سپس صورتهای رسمها و انواع گلهها و بتهها در آن کار شده است و آنگاه به حواشی اول و آخر صفحات کتاب پرداخته میشود یعنی سرفصلها و عناوین و غیره را تذهیب میکردند . در قرنهای (۹ - ۱۰ هـ) این عمل بدقت تام و حسن نظر بیشتری صورت میگرفت و کتب تذهیب شده در کمال زیبایی و قشنگی میبود قدیم ترین کتب خطی مذهب و ابسته بعصر سلجوقی است که ابداع و پیشقدمی درین فن در عصر مزبور قابل یاددہانی است . مذهببان اطراف سطرهارا خط کشی مینمودند و بعد صفحه را از بیرون با خطوط و گلهها و بتههای متنوع زینت میدادند نسخ قرآن مجید عصر عباسی متعلق به قرن نهم روی پوست برنگهای طبیعی آبی ، بنفش ، سرخ مرکب ، سیاه یا طلایی نوشته شده است . در عصر مغول مذهببان برنگهای طلایی آبی ، سرخ ، سبز بیشتر توجه میکردند و اما در دوره تیموری تذهیب رونق اساسی تری یافت تزئینات کتب به اشکال گیاه بشکل طبیعی و گاهی اشکال طیور و حیوانات باروش چینی دیده میشود . و نیز حواشی کتابها بانواع و اشکال نباتات گلهها و مناظر طبیعی مزین میشود که بعداً در سایر آثار فنی و صنعتی تأثیر کرد: رابطه آن اشکال و رسمها را در «چینی» ، «سفال» ، «قالی» و «تجلید کتب» میتوان مشاهده کرد .

نسخه خطی از شاهنامه که مؤرخ بسال ۸۳۰ هـ (۱۴۲۷ م) است صورتهای از نویسندگان نسخه ، نقاش ، مذهب و حتی مربی که این نسخه باو تقدیم شده است

نشان میدهد. در موزه متروپولیتن نیویارک قرآنی از عصر عباسی که چهار ورق آن مذهب است دیده میشود. این قرآن مجید دارای تزئینات مشبک و برگ و نبات و اشکال تخیلی است. غالب این تزئینات در متن کتاب ادامه داشته و نمونه از آن را میتوان در یکی از اوراق نسخه از قرآن شریف در موزه مذکور مشاهده کرد. يك نسخه از قرآن مذهب دیگر که بسال ۷۱۳ هـ بسبک مغولی در عهد «ایلخانان اولجايتو خدا بنده محمد» کار شده در کتابخانه سلطنتی مصر نگهداری میشود.

نسخه عالی دیگر که قسمتی از آن در مجموعه (چستر بیٹی) و قسمت دیگر در موزه صنایع ظریفه «بوستون» محفوظ است مورخ سال ۷۳۸ هـ میباشد که حاکی از استعداد فطری هنرمندان آن عصر است. تذهیب کاریهای که در صفحات چندین نسخه خطی دوره تیموری برای شاهرخ میرزا «وسلطان حسین بایقراء» تهیه شده از زیباترین تذهیب کاری مکتب هرات است که چشم زمانه چنین کاری را ندیده است.

نسخه دیگر از شاهنامه مصور فردوسی مورخ بسال ۸۳۳ هـ که فعلاً در کاخ گلستان تهران نگهداری می شود. تذهیب کاریهای آن بوسیله هنرمندان درباری صورت گرفته است. تزئینات و طرحهای گل و گیاه این تذهیب کاریها نمونه خوبی دقت در جزئیات و شفافیت رنگ است بطوریکه مثال آنرا در مینا کاری میتوان یافت. (۱)

مذهبان

از مذهبان معروف عصر تیموری در نگارخانه هرات «امیر خلیل»، «سید میرک نقاش» «مولینا حاج محمد نقاش»، «مولینا یاری»، «مولینا محمود مذهب»، «محمد حسن کاتب

«خواجه نصیرالدین محمد، و «محمد مذهب» و نظایر آنان را میتوان نام برد. مولینا حاج محمد نقاش در علم «تصویر و تذهیب» قدرت عظیم داشته است غالب کتابهای مصور و نفیس سلطنتی هرات بکتابت و تذهیب او میباشد. مولینا هوایی در صنعت نقاشی و کاشی سازی مهارت فوق العاده داشته و اشعار خود را با نقش و نگار و تذهیب های بغایت زیبا آراسته است. خواجه نصیرالدین از مذهببان معروف و بنام عصر «بایقرایی» خوانده میشود. مولینا یاری از شاگردان ملاولی نقاش بود و از مذهببان دربار سلطان حسین بایقرا محسوب میگردد. مولینا محمود مذهب نسبت به «یاری» تذهیب بهتر میکرده است. چنانکه دیباچه یی برای سلطان موصوف آماده کرده و نا تمام گذاشته است، بدیع ترین کاریکه از این هنرمند باقی مانده صورتی است در یک نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس که در قسمتی از منظومه خمسه نظامی بخش مخزن الاسرار که کار آن در اوایل قرن دهم هجری انجام شده دیده، میشود. محمد محسن کاتب هر وی هم نقاش و هم مصور بوده و از کارهای او یکی هم نسخه خطی دیوان کامل حافظ شیرازی میباشد که بخط زیبای او باقی مانده است. وی این نسخه را بنا بر امر فریدون حسین میرزای بایقرا تصویر و تذهیب کرده است و شاید هم همان نسخه یی باشد که همین حال در کتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور در کابل موجود میباشد. محمد مذهب هم عصر سلطان محمد نقاش بود و در تهیه جلدها بارنگ و روغن و نقاشی مجالس، قدرت و مهارت خاصی داشته است.

جهت معلومات بیشتر در خصوص مذهببان عصر تیموری هرات به صفحات ۲۸۱ و روضة الصفاء ص ۲۱۵ بحث دوم، مجالس النفایس ص ۸۴-۸۶، تاریخ سلسله کورگانی ص ۷۳ و ص ۱۱ س ۶ مجله کابل ص ۸۰ دوره (۲۶)، اریانا ص ۶۷-۷۸ مجله هنر و مردم مراجعه شود.

ذکر آن‌عده از موزه‌ها، کتابخانه‌ها
و مجموعه‌هاییکه آثار هنری هرات
عصر تیموری در آنها محفوظ است

۱- اسم کتابخانه، موزه، محل نام کتاب و اثر هنری

موزه متروپولیتن، نیویارک، خمسه مصور و مخطوط امیر خسرو دهلوی داری
۳۳ قطعه مینیاتور.

بوستان مصور سعدی مخطوط و مذهب.

خمسه نظامی مخطوط مذهب و مصور

معراج نامه مصور. منطق الطیر مصور

۳- بریتش موزیم لندن نسخه مصور و مخطوط خمسه نظامی

» » » قرآن شریف

» » » دیوان سلطان حسین بایقرا

» » » خمسه نظامی به امضای قاسم علی

چهره کشای

سه صورت از خمسه مصور نظامی

دیوان مصور مخطوط جامی

صفحات میناتور عصر تیموری بصورت جدا گانه

۳- کتاب خانه ملی پاریس (پاریس) نسخه مصور خطی امیر خسرو دهلوی

مربوط به بهزاد

تصاویر قسمتی از منظومه خمسه مخطوط کار محمود مذهب

نسخه خطی بوستان سعدی کار بخارا مشابه کار بهزاد

نسخه مصور و مخطوط معراج نامه

صفحه مینیاتور همای و همایون

۴- کتابخانه قصر گلستان تهران نسخه مصور و مخطوط کلیله و دمنه

» » » شاهنامه

» » » دیوان حافظ شیرازی

شاهنامه: دارای ۳۳ قطعه مینیاتور

۵- کتابخانه نسخ خطی اطلاعات و کلتور کابل

نسخه مصور مخطوط امیر خسرو دهلوی

» » » هفت اورنگ جامی

» » » تحفة الاحرار جامی

» » » دیوان خواجه حافظ شیرازی

۶- کتابخانه شخصی بناغلی محمد نعیم کابل

نسخه مصور مخطوط خمسه نظامی باده قطعه مینیاتور

۷- موزه لوور پاریس تابلوی های محمدی نقاش

۸- کتابخانه مرگان نیویارک نسخه خطی و مصور منافع

الحيوان و جامع التواريخ

۹- کتابخانه ساکیان تابلوهای از بهزاد و دیگر نقاشان

۱۰- کتابخانه بادلیان اکسفورد (اکسفورد انگلستان) نسخه مصور مخطوط

و مذهب خمسه نظامی کارق و محملی

نسخه مصور مخطوط و مذهب بوستان سعدی که

در آن سه مینیاتور از بهزاد دیده میشود

۱۱- دارالکتب قاهره (مصر) نسخه مصور مخطوط شاهنامه

» » » بوستان سعدی

(کار استاد بهزاد)

۱۲- توپ قابو (استانبول) ترکیه نسخه مصور مخطوط کلپله و دمنه

آثار بدیعه بهزاد و صورت بهزاد

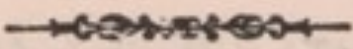
۱۳- مجموعه لویی کارتیه پاریس نسخه مصور مخطوط خمسه نظامی

۱۴- مجموعه هنرهای زیبای پاریس (فرانسه) « « « کلپله و دمنه

۱۵- چستر بیٹی نسخه مصور مخطوط گلستان سعدی

۱۶- مجموعه روبرت کارت بالتیمور امریکا « « ظفر نامه کار بهزاد

سایر مجموعه ها مانند مجموعه هنری مارتین سویدنی، کیفور کیان نیو رک، خانم کورا تمکین بورنت، کونتس دبهاک روتچیلد پاریس، فریر فریر که در آنها آثار ارزنده هنری عصر تیموریان هرات محفوظ است.



مآثر تاریخ ادب درک

پوهنوال عبدالرزاق (زهیر)

تذکره نگاری در ادب دری

از خلال تتبعات و تصفحات در تذکره ها از عصور پیشین تا امروز برمیآید که بصورت عمومی تذکره های تالیف شده بدو شکل در قید تحریر و برشته تدوین در آمده اند:

الف: تذکره های که مؤلفین آن شرح حال شعرا را از آغاز پیدایش شعر تا عهد خودش ذکر نموده اند.

ب: تذکره های خصوصی که مؤلفین آن شعرا را یک دوره مخصوص را در قید قلم در آورده اند. اینگونه تذکره ها از لحاظ روش تذکره نگاری از هم فرق داشته در شکل و ترتیب تحریر و تدوین در بین آنها تفاوتی بنظر میخورد که با تعمق در آنها روشهای متفاوت این نوع تذکره ها را می توان چنین خلاصه کرد .

- ۱- تذکره هاییکه مطالب را باعتبار زمان و عصر و فرق و یا با اساس سلسله شاهان ترتیب داده اند .

- ۲- باعتبار مکان و محل ، و بلاد و اقالیم و ملک و شهر و قریه چنانکه ترجمه حال شعرا را هر اقلیم ، ملک و شهر و قریه را در ذیل همان اقلیم ، ملک شهر و قریه شرح نموده اند .

- ۳- با اساس حروف تهجی در برخی از تذکره ها در ترتیب حروف تهجی باز هم

سعی بعمل آمده است که عصر و زمان تاریخی را مدنظر بگیرند. ۴- باعتبار شغل و پیشه و حرفه. شرح حال شعرا را دسته بندی کرده اند و برای دسته حکمرانها، شهزاده‌ها، وزرا، ارباب‌ها، ایمه، علما، و فضلا و حتی ظرفا بیکه گاه گاهی در شعر سرایسی طبع آزمایی کرده اند و یا سخنی موزون گفته اند، باب و فصلی جداگانه بدان افزوده اند. همچنان در برخی از کتب تاریخی و شرح کارنامه های رجال بزرگ از شعرای همان دوره، و وضع ادبی و چگونگی تاثیرات ادب بر طبع شاهان و وزرا یاد آوری شده است و یا اینکه در لاقه کتب تاریخ فصل و باب جداگانه و علیحده در باره شعرای نامور و ناموران سخن سنج ذکر بعمل آمده است و همچنین مجموعه هایی بنام بیاض، جنگ، خریطه، سفینه، مجمع، انتخاب و منتخب در سیر ادب و ادبیات دری نمایندگی از سیر تاریخی تذکره ها میکنند، که در آنها در ضمن آوردن افراد ابیات، و غزلهای شعرأ ذکر از اسامی آنها شده است. همچنین در فرهنگ های زبان دری در ضمن شرح لغات جهت استشهاد، اشعار و ابیاتی را نقل کرده اند و نامی از شاعران برده اند. بهر صورت روش و طرز تدوین و تالیف تذکره ها از حدود شرح و تفصیل فوق در کلیات و عمومیات بیرون نیست، و بصورت عمومی از این چوکات در تسوید، تدوین و تحریر تذکره ها دور نرفته اند (۱)

آغاز سیر تاریخی تذکره ها در ادب دری تا جا بیکه تحقیق در تذکره ها نشان میدهد، ظاهراً از اوایل قرن هفتم هجری پیش نیست، که باینصورت از آغاز تدوین تذکره نویسی تا امروز هفت قرن میشود، اگرچه از چگونگی برخی از اینوع کتب

۱- مجله اورینتل کالج طبع هند مقاله داکتر عبدالستار صدیقی، تحت عنوان (ادبیات فارسی و هم مجله کابل سال (۸-۱۳۱۷ شماره ۹۶) مضمون قاری عبدالله ملک الشعرا و تاریخ ادبیات ایران از هر مان اته طبع تهران)

و تذکره هادر برخی از مآخذ و منابع پیشین در ضمن شرح و تفصیل مطالب دیگر از تذکره و تذکره نگارانی نام برده اند، که از تذکره آنها امروز نشانی در دست نیست، و شاید روزی سیر زمان بدان روشنی بیان دارد، و یا اینکه حوادث زمان اصلاً این نوع کتب را از بین برده، و جز نامی از آنها باقی نمانده است.

در ادب دری از لابلای برخی از کتب بر میآید، که قبل از قرن هفتم کتابی بنام (تذکره خاتونی) یا (مناقب الشعراء) بشکل تذکره در قید تحریر در آورده شده است، ولی از خود کتاب امروز کدام نشانه در دست نیست، از خلال نوشته های مولفین که در این باره تذکراتی داده اند، بر می آید که مناقب الشعراء عبارت از مجموعه حکایات ادبی راجع به محاضرات و مشاعرات شعرا و منتخباتی از اشعار ایشان بود (۲) ولی از اینکه مولف تذکره الشعراء سمرقندی که تذکره خود را بنام امیر علی شیر نوایی در «۵۸۹۲» مطابق (۱۴۸۷ م) تحریر کرده است. یکی دو جای از مناقب الشعراء ابی طاهر خاتونی تذکر می دهد، معلوم می شود که قسمت بیشتر این تذکره در شرح حال شعراء متقدم و یا معاصرویی بوده است (۳) ولی مولف کتاب تذکره الشعراء یعنی دولت شاه سمرقندی در ضمن این که خود را نخستین تذکره نویس در ادب دری میدانند، از تذکره لباب الالباب عوفی که تقریباً یک قرن قبل از تالیف تذکره او در قید تحریر در آمده است هیچ ذکری نمی دهد، که باین صورت واضح می شود که از وجود این تذکره اطلاعی نداشته است زیرا در مقدمه کلام خود می نویسد که: «تاریخ و تذکره و حالات شعراء فارسی را هیچ آفریده از فضلا ضبط نه نموده»

۲- لباب الالباب از نور الدین محمد عوفی باهتمام ادوارد برون لندن (۱۳۲۴) - مقدمه علامه قزوینی

«ص ۵ ص ۳ ص ۲»

۳- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی باهتمام محمد لویی عباس با مقدمه ادوارد براون طبع تهران

«۱۳۳۷. مقدمه»

بهر صورت کتاب مناقب الشعرا کتابی بوده که کم و بیش مشتمل بر شرح حال شعراء و حکایات ادبی راجع به محاضرات و مشاعرات شعراء و منتخباتی از اشعار ایشان که البته کتابی پر مایه و اثر ذیقیمیتی بوده است، مؤلف آن از اشهر فضلا و رجال علم و دانش عصر سلجوقیان بشمار میرفته که مولفین تواریخ سلجوقی از وی با احترام زیاد نام می برد.

عمادالدین اصفهانی مؤلف کتاب تاریخ سلجوقیه وی را منشی گوهر خاتون زوجه سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی (۴۹۸ - ۵۱۱ هـ) میدانند که مردی پرکار و دبیر فاضل و منشی دانشمندی بوده و متذکر می شود که وی کتابخانه در ساوه بنا نهاده است. (۴)

نویسندگان هم که در ضمن شرح حوادث تاریخی در باره سلجوقیان اشعاری از این تذکره نقل کرده اند تذکر می دهند، که (کتاب شکارنامه سلطان ملکشاه سلجوقی را بخط ابی طاهر خاتونی دیده اند) (۵) اسدی طوسی لغت نویس متقدم که فرهنگ او یگانه مرجع فرهنگ نویسان بعدی قرار گرفته است در لغتنامه خود اشعاری از این تذکره را نقل میکند، و وی را در سخنوری مرتبه عالی و در شاعری درجه و مقام شامخ میدهد. (۶)

ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود وقتی از تغییرات حکومت در عصر سلجوقی بحث میکند و تغییراتی را که پس از خواجه نظام الملک وزیر معروف سلجوقیان در دستگاه دولتی صورت میگرد و آمدن مجدد الملک ابو الفضل قمی را بجای شرف الملک ابوسعید مورد بحث قرار میدهد، از ابوطاهر خاتونی

۴- بحواله تذکره لباب الالباب عوفی مقدمه قزوینی (ص ح ط)

۵- کتاب راحة الصدور تالیف علی راوندی باهتمام محمد اقبال چاپ تهران (۱۳۳۳-۱۳۳۱-۱۳۳۶)

۶- لغت فرس تالیف اسدی طوسی باهتمام محمد دبیر سیاقی چاپ تهران «۱۳۳۶» (ص ۴۱)

اشعاری چند که در هجو مجدد الملك ابو الفضل گفته ، میاورد (۷)

از خلال تفصیلات مورخین ادب بر می آید ، که ابو طاهر خاتونی تا عهد سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه « ۵۲۹ - ۵۴۷ هـ » در قید حیات بوده است ، و وقایع او قبل از « ۵۴۷ هـ » صورت گرفته باشد ، ولی عقاید برخی بر اینکه کتاب مناقب الشعراء تا عصر حاجی خلیفه مؤلف کتاب کشف الظنون نیز موجود بوده ، زیرا مؤلف کشف الظنون در چند جا از آن یاد کرده است ، شاید قول درست نباشد زیرا کتاب کشف الظنون بعد از « ۱۰۵۴ هـ » تحریر شده است و اشاره ، حاجی خلیفه بدین کتاب با احتمال قوی با اساس کتاب تذکره الشعراء سمرقندی باشد . (۸)

بهر صورت این تذکره یکی از کتب پر غنیمتی بوده ، ولی از آنجا بیکه امروز در دسترس نیست نمی توان از چگونگی آن حرف بیشتر گفت .

در سیر تاریخی تذکره نویسی پس از تذکره فوق نخستین تذکره ای که واقعاً در ادب دری خیلی پر ارزش و قیمتمدار است ، و در سال « ۶۱۸ هـ » یعنی اوایل قرن « ۱۳ » میلادی از طرف دانشمند فاضل سدیدالدین یانورالدین محمد عوفی مروزی برشته تحریر در آمده است . « تذکره لباب الالباب » است که از لحاظ مطالب تاریخی و ثقه بودن موضوعات کتابیست در خور ارزش و اهمیت ، که تذکره نگاران بعدی اساس ماخذ و مدارك خود را بدین تذکره گذاشته اند .

۷- این هجو در کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم تألیف قیس رازی هست و براون باستان آن نقل میکند و این افراد اینست .

می بنزد به بحل مجدد الملك چه به گاورس گرسنه قمری

گر همه قیام چنین باشد فم ز . . . و بر همه قسم ری

تاریخ ادبیات فارسی ادوار دبراون (از فردوسی تا سعدی) ترجمه فتح الله مجتبائی طبع تهران ، ص ۲۷۳

۸- نگ - مقدمه لباب الالباب عوفی از محمد قزوینی (ص ح و ص ط و مجمع الفصحا تألیف -

رضا قلی خان هدایت جلد اول چاپ تهران به تصحیح قزوینی ص ۶۶)

تذکره بعد از تذکره لباب الالباب از چند کتاب عرفانی بایست تذکره داد، که در شرح حال متصوفین و عرفا تدوین شده است. از قبیل: کشف المحجوب علی هجویری که در او اواسط قرن پنجم توسط ابو الحسن غزنوی تألیف و مشحون از عقاید، حالات و مقامات مشایخ صوفیه بوده، و اشعاری نیز در آن آمده است. و دیگر اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید از تصنیفات مهم تصوفی است که در تعریف احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابوالخیر مؤلف کتاب و اشعار عرفانی با شرح اخبار بسیاری از فضلا و مشایخ عصر در آن آورده شده است. عصر تألیف آن در نصف دوم قرن ششم شاید در حدود ۵۶۰ هـ یعنی صدسال بعد از کشف المحجوب بحتم آمده است.

بعد از این کتاب نویسندگانی و متصوف معروف شیخ فرید الدین عطار تذکره الاولیاء را در اوایل قرن هفتم نوشت که اثریست تصوفی حاوی تعریف مقامات و غرایب صفات، و نخبه کلمات، و عبادات و عادات بزرگان صوفیه دیگر نفحاة الانس جامی که در سال «۸۸۳ هـ» از طرف دانشمند عالی مقام جام نورالدین عبدالرحمن جامی تألیف و در آن شرح حال «۶۱۴» تن از فضلا، علما و مشایخ صوفیه شرح شده است، اصل این کتاب بزبان عربی تألیف محمد بن حسین سلمی نیشاپوریست (متوفی در ۴۱۲ هـ) و موسوم به طبقات صوفیه که بعد خواجه عبداللہ انصاری (متوفی ۴۸۱ هـ) آنرا بزبان هروی توسیع نموده، سپس جامی بر حسب دستور امیر علی شیر نوایی آنرا سراز نو بقا رسی ادبی در آورده و تکمیل نموده و ترجمه احوال مشایخ را تا زمان خودش در آن آورده است، اگرچه چهار اثر فوق در ذکر عرفا و متصوفین زمان پیشین تألیف شده است، اما از آنجاییکه در ذکر برخی از فضلا و ائمه ایهاتی دارد، ذکر آنها خالی از فایده نبوده، و در سلسله تذکره نگاری یادآوری آن لازم و اهم بود، بهمین سلسله کتاب چهار مقاله تألیف

ابو الحسن احمد سمرقندی ملقب به نظامی عروضی که در حدود «۵۵۰» هجری تألیف شده و در آن ضمن چهار مقاله در شرح حال شعر او فضلا و اشعار و مقالات از فضلی معروف زمان حرفی بمیان میاورد نیز قابل یادداشت است (۹)

پس از لباب الالباب عوفی مهمترین تذکره ای که در سیر تاریخی ادب دری مهم و با ارزش بشمار میرود تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی است. مولف آن دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی از امیرزادگان و رجال و اعیان بوده پدرش از ندمای شاهرخ و خودش در هرات از مقربان ابوالغازی سلطان حسین و امیر علی شیر نوایی و معاصر مولینا عبدالرحمن جامی است که در مدح و فضایل این سه تن در او آخر تذکره خود به تفصیل شرح میدهد، و تذکره خود را در «۸۹۲» بنام امیر علی شیر نوایی تحریر و تألیف نمود است، در این تذکره شرح حال «۱۰۵» تن شاعر فارسی زبان از ابتداء تا او آخر قرن نهم بعمل آمده است، ترجمه ترکی این تذکره بنام سفینه الشعراء در «۱۸۴۳م» در استانبول بچاپ رسید و متن فارسی آن در هند بزبور طبع رسیده است. ادوارد براون در «۱۹۰۱م» در لندن آنرا شایع ساخت. (۱۰)

نورالدین عبدالرحمن جامی فرزند نامی و دانشمند هرات در «۸۹۲» کتاب بهارستان را نوشت و در روضه هشتم این کتاب در باره شرح حال (۲۸) نفر از شعر او فضلا باختصار پرداخته است.

امیر علی شیر نوایی وزیر دانشمند که اهل فضل و دانش را مشوق و قافله سالار

۹- چهار مقاله عروضی سمرقندی با حواشی و تعلیقات میرزا محمد قروینی چاپ تهران «۱۳۲۷»

و با اهتمام دکتر محمد معین چاپ تهران «۱۳۳۱»

۱۰- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی با اهتمام محمد لویی عباس با مقدمه ادوارد براون چاپ تهران

شعراء و ادبای این این عصر محسوب می شد در «۵۸۹۶» مطابق «۱۴۹۱ م» بزبان چغتایی تذکره‌ای بنام «مجالس النفايس» در باب شرح حال شعرای معاصر خود نوشت، که بعداً فخری بن امیری در حدود «۵۹۲۷» مطابق «۱۵۲۱ م» آنرا بفارسی ترجمه نموده و الحاقاتی بدان افزوده اسمش را الطائفنامه گذاشت (۱۱) و بعد حکیم شاه محمود قزوینی آنرا بترکی عثمانی ترجمه نموده و شرح حال شعرای روم را بر آن افزود (۱۲)

در (۹۰۵) (۱۵۰۰ م) نورالدین مرغشی تذکره بنام (مجالس المؤمنین) در احوال مشاهیر اهل تشیع از آغاز اسلام تا تسلط خاندان صفوی و عروج اهل تشیع تألیف کرد؛ و در آخر این کتاب در مقاله دوازدهم يك باب ترجمه حال شعرای دری زبان را افزود، که از فردوسی طوسی آغاز و تا سانی خاتمه می پذیرد، این تذکره در «۱۲۶۸» در تهران چاپ شده است. فخری بن امیری در نیمه دوم قرن دهم در شرح حال ملوک و امراییکه شاعر بوده اند تذکره بنام «روضه السلاطين» برشته تحریر کشید و در آن از سلاطین سلجوقی، اوزبک چغتایی و تیموریان هرات و شاهان عراق و روم و ملوک هند که در شعرو شاعری قریحه آزمایی کرده اند. تفصیلاتی ارائه نمود و همین طور در «۵۹۴۷» مطابق «۱۵۳۲ م» تذکره (جواهر العجائب یا تذکره النساء) را نگاشت. در بخارا چند سال بعد ازین تاریخ یعنی (۵۹۵۱) دانشمندی بنام ابوالحسن محمد باقر بن محمد علی بتالیف تذکره بنام (تذکره محمد باقر) پرداخت و به تاسی از نفحاة الانس جامی در آن تذکره از معرفت توحید و تصوف سخن رانده سپس شرح حال چهار خلیفه و امام را بیان میکند و بعد به شرح حال متصوفین و در آخر بشرح حال

۱۱- مجالس النفايس چاپ سنگی تاشکند مرکز جمهوریت اوزبکستان (۱۹۰۸ م و چاپ تهران

به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ۱۳۲۳ هـ ش)

۱۲- تذکره شعراء و شاعران بخارا، ص ۷۱۲ و ۷۱۳

۱۲- رك - به كشف الظنون چاپ استانبول (ص ۲۷۴)

شیخان اوزبک ماوراءالنهر می پردازد (۱۳)

در (۹۵۷ هـ) (۱۵۴۰ م) سام میرزای صفوی بن شاه اسماعیل که بانی سلسله صفویان ایران است تذکره بنام تحفه سامی بادامه تذکره دولتشاه سمرقندی نوشت. در (۹۷۳ هـ) مطابق (۱۵۵۵ م) میر علاو الدوله قزوینی کامی بنام نفایس الماثر بتالیف تذکره‌ای در شرح حال شعرای عهد مغلی هند و زمان پیشتر آن پرداخت که در ردیف تذکره نویسی قابل یادآوری است.

در بخارا پیوست بهمین زمان دانشمندی با اسم سید خواجه حسن البخاری نثاری در سال (۹۷۴ هـ) مطابق (۱۵۵۶ م) تذکره‌ای بنام مذکور الاحباب تالیف کرد که اثری است در خور اهمیت و در آن شرح حال (۲۷۰) شاعریکه پس از عهد امیر علی شیر نوایی تا عصر مولف در بخارا و حوالی آن بشمول شاعران فارسی زبان اینطرف دریای آمو تا هرات میزیسته اند توضیح نمود. نسخه‌های خطی این تذکره در اوزبکستان و کتابخانه‌های تاجکستان زیاد است. (۱۴)

از تاریخ (۹۸۴ هـ) تا (۱۰۱۰ هـ) در سلسله تذکره نویسی به آثاری بر میخوریم که بعضاً شرح شعر ارضمنی و برخی آن تذکره‌های مخصوصی بشمار می‌رود از قبیل (خلاصة الاشعار و زبدة الافکار) نسبت به سایر تذکره‌های عمومی و مشهور و بر ترتیب تاریخی تدوین شده است. اصل این تذکره رانقی کاشفی ابتداء در (۹۸۵ هـ) (۱۵۶۵ م) نگاشته بعد در (۹۹۳) مطابق (۱۵۷۳ م) ضمیمه بدان افزود و در آن ترجمه حال شعرای معاصر را به ترتیب جغرافیایی تدوین نمود تا آنکه در (۱۰۱۶ هـ) مطابق (۱۵۹۶ م) تذکره مذکور را پس از اصلاح و ضمیمه دوباره مرتب نموده تدوین کرد.

۱۳- نك - فهرست نسخه خطی شرقی کتابخانه انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبکستان

جلد سوم ، ص ۳۱۷ به نمره « ۱۸۴۶۰۱۱ »

۱۴- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه انستیتوت خاور شناسی دوشنبه مرکز تاجکستان به نمره « ۳۲۲۳ »

در (۱۰۰۰ هـ) سید علی بن محمود حسینی با اسم خان خانان تذکره محتوی شرح حال شاعران متقدم و متاخر بنام (بزم آرا) تالیف کرد که این تذکره را با شرح حال شعر ابصورت مختصر و سطحی تالیف نموده است (۱۵).
 از (۱۰۱۰ هـ) به بعد برخی از کتب تاریخی در شرح حال شعرافصل و بابی جداگانه تخصیص داده اند که البته ذکر آنها در سلسله تذکره نگاری خیلی مهم است از قبیل تذکره هفت اقلیم اثر امین احمد رازی که در (۱۰۰۲ هـ) تالیف شده است یا کتاب منتخب التواریخ اثر عبدالقادر بدایونی که در (۱۰۰۴ هـ) در تاریخ عمومی هند از آغاز عهد مسلمانان تا سال دهم جلوس اکبر جلال الدین تدوین نموده است، و به ضمیمه آن ترجمه حال از شعرای نامور عهد اکبر ذکر شده است همین طور علامه ابوالفضل مورخ نامی مغلهای هند بنام (آیین اکبری) یا (اکبرنامه) تاریخی در حدود (۱۰۰۶ هـ) نوشت که در آخر یک باب جداگانه بنام (آیین قافیه سنجان) مشتمل بر تراجم حال شعرای عهد اکبری در آن ذکر کرده است. در (۱۰۱۰ هـ) تذکره (خزینه گنج الهی) در شیراز توسط حسین الهی شیرازی بترتیب حروف تهجی تدوین شد که در آن شرح حال شعرای بعد از (۷۳۰ هـ) تا عصر مولف توضیح شده است.

در همین تاریخ یعنی (۱۰۱۰ هـ) مطابق (۱۵۹۰ م) تذکره بنام (بتخانه) توسط محمد صوفی و حسن بیک خاکی تالیف شده که بعدها توسط شخصی بنام عبداللطیف بن عبدالله عباسی بر آن الحاقاتی در گجرات هند صورت گرفته است.
 در حوالی سنوات (۱۰۱۴ - ۱۰۲۶ هـ) در بخارا تذکره پرغیمتی بنام تذکره الشعرای مطربسی تالیف شده که اسم مؤلف در تذکره مذکور واضح نیست ولی تذکره مذکور پس از یک مقدمه در باره شهزاده ها و شاهانیکه به شعر و شاعری

علاقه مفراط داشته اند بانمونه اشعارشان و سپس در باره اربابها و بعد به ترتیب
الفبا بصورت مختصر در باره شعرای ماوراءالنهر، ایران، افغانستان و هند بحث
میکند. (۱۶)

در «۱۰۱۷ هـ» شخصی بنام حسین بن غیاث الدین محمود، تذکره بنام (خیرالبیان)
نوشت که در (۱۰۳۵ هـ) بدان نظر ثانی نموده و در (۱۰۳۶) اضافاتی بر آن افزوده
است. این تذکره در شرح حال شعرای دری از قدیم و جدید که مشتمل بر یک
مقدمه در تاریخ خاندان صفوی و دو فصل و یک باب و یک خاتمه است تدوین و
تألیف گردیده است. این تذکره بعداً از جمله مأخذ مجمع الفصحا تألیف رضاقلی
هدایت قرار می گیرد. (۱۷)

در (۱۰۲۲ - ۱۰۲۴ هـ) در آگره هند وستان تذکره بنام (عرفات العاشقین)
(عرفات و یا عرفات عارفین) توسط تقی بن معین الدین حسینی و احدی اصفهانی
تألیف شد. تذکره مذکور مطابق بشماره حروف تهجی به بیست و هشت عرصه
ترتیب و هر عرصه مشتمل بر سه عرصه و هر عرصه مخصوص طبقه از قدماء متوسطین و
متأخرین بود که بعداً مولف آنرا خلاصه نموده، اسم آنرا کعبه عرفان گذاشت، و از
کعبه عرفان نیز انتخاباتی صورت گرفت که بحکم جهانگیر پادشاه مغل نامش را
انتخاب کعبه عرفان گذاشتند. (۱۸)

۱۶- رک :- کارت کتابخانه انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم تاشکند مرکز
اوزبکستان جلد اول (ص ۱۳۵) به نمره (۲۲۵۳) یک نسخه خطی از این تذکره در کتابخانه اطلاعات -
و کلتور بصورت بسیار ناقص محفوظ است و هم مایکرو فیلم قسمتها نیکه مربوط به شعرای افغانستان است نزد
نگارنده موجود است.

۱۷- نگگ تکمله فهرست ریو «ص ۷۶»

۱۸- نگگ فهرست بانکی پور جلد ۸، ص ۷۵، و کتاب احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی

چاپ تهران، در سه جلد، جلد اول، ص ۴۷

(۱۰۲۵) نویسنده دانشمندی بنام عبدالباقی نهاوندی (ماثر رحیمی) را نوشت و در آن علاوه بر ذکر علما بترجمه مفصل حال شعرائیکه مدح خان خانان را کرده اند پرداخت.

در (۱۰۲۸ هـ) ملا عبدالغنی فخرالزمانی قزوینی کتابی بنام میخانه تدوین نمود و در آن اشعار (۷۱) تن شاعر ساقی نامه سرا را گرد آورده شرح حال آنها را برشته تحریر در آورد، تذکره مذکور بسه قسمت تقسیم شده در مرتبه اول از (۲۶) تن شاعر ساقی نامه سرای که هنگام تألیف میخانه مرده بودند و در مرتبه دوم از (۲۵) تن شاعر ساقی نامه گوی که تا این وقت در قید حیات بوده اند و در مرتبه سوم از (۲۵) تن شاعر ساقی نامه گوی که معاصر مؤلف کتاب بودند شرح میدهد. (۱۹)

ازین تاریخ به بعد ذوق تذکره نویسی به پیمانیه وسیعتری گسترش می یابد، و تا (۱۱۰۰ هـ) در خراسان و اطراف و اکناف آن تذکره نویسان زیادی سراغ می شود که بتدوین و تألیف تذکره ها پرداخته اند، علاوه بر ضمن مطالب تاریخی و جغرافیایی نیز مؤلفان بشرح حال شعرا توجه گماریده اند، مثلاً از آن جمله در کتاب منتخب التواریخ اثر محمد یوسف زنگی که در (۱۰۳۷ هـ) تألیف و مشتمل بر تاریخ وقایع تا جلوس شاه جهان و منقسم بر یک مقدمه و پنج قسمت و یک خاتمه است در قسمت پنجم آن از شعرا صحبت میکند.

همچنین در مجمع الشعراى جهان نگیری در سال (۱۰۳۷) نیز بحثی در باره مدح سرایان جهانگیر پادشاه بمان آمده است.

در (۱۰۲۵ هـ) تذکره ای بنام (عالم آرای عباسی) مشتمل بر ذکر شعرا ییکه در هنگام فوت شاه طهماسب صفوی زنده بودند تألیف شد این تذکره در تهران

۱۹- کتاب میخانه، اثر ملا عبدالغنی فخرالزمانی قزوینی با اهتمام احمد گلچین معانی طبع تهران و همین طور این کتاب با اهتمام پروفیسر محمد شفیق در لاهور طبع شده است.

بیطبع رسیده است. (۱) در (۱۰۴۰ هـ) حسن بن لطف الله تهرانی رازی با شماره حسن بیدک شاهو تذکره ای بنام (میخانه یا خرابات) بترتیب ابجد از ابو عبدالله محمد رودکی تا خواججه یوسف جامی تدوین و تألیف نمود. (۲) در (۱۰۴۶ هـ) محمد صادق تذکره خود را بنام (طبقات شاه جهانی) تدوین نمود، این اثر تذکره مشاهیر، که از شعرای عهد تیموری نیز صحبت مینماید. نویسنده فاضل در سرزمین هند بنام چندر بهای برهمن در (۱۰۴۸ هـ) رساله مختصری در شرح حال شعرا از عهدا کبر پادشاه تا عهد خود در قید تحریر در آورد مؤلف آن به دربار شاه جهان بخدمت واقعه نویسی حضور مقرر بود و مدتی خدمت دارا شکوه را نیز نموده و در سنه (۱۰۷۳) وفات کرده است (۱) در همین سرزمین چند سال بعد یعنی در (۱۰۵۶ هـ) محمد صادق بن محمد صالح اصفهانی بنام صبح صادق تذکره مبسوطی تحریر کرد که تذکره مذکور از مهمترین مأخذ تذکره های ما بعد در سرزمین هند قرار گرفت. (۲) چند سال بعد در (۱۰۶۷ هـ) در خاتمه تاریخ عمومی بنام مرآة العالم تألیف محمد بقا که سهواً آنرا به بخت آورخان منسوب کرده اند، تذکره در شرح حال شعرا بترتیب حروف تهجی بطور ضمیمه تحریر و الحاق شده است. در (۱۰۹۴ هـ) ذیل مرآة العالم بنام مرآة جهان نما در شرح حال رجال بترتیب حروف تهجی بدان افزوده شده است. درین عصر تذکره ای که در قطار تذکره و سلسله نویسان اهمیت خیلی مهم کسب کرد، تذکره معروف نصر آبادی است مؤلف آن نصر آبادی است که اثر خود را در (۱۰۸۰ هـ) تألیف نموده است. (۲)

(۱) شرح حال نویسنده این کتاب در تذکره نشر عشق در ذیل کلمه برهمن و فهرست ریو ۳۹۷ هـ

تفصیل داده شده است.

(۲) تذکره مذکور با اهتمام وحید دستگردی در تهران سنه ۱۳۱۶ - ۱۷ بچاپ رسیده است.

در (۱۰۹۰) محمد مفید مستوفی یزدی در باره شهر تبریز و یزد و مشاهیر یکه
از این شهر برخاسته اند، و یاد در آنجا اقامت گزیده اند، کتابی بنام (جامع مفیدی)
در قید تحریر در آورد.

در (۱۰۹۳ هـ) محمد افضل سرخوش نویسنده سرزمین هند بنام (کلمات الشعراء)
مجموعه‌ای را ترتیب داد.

پیوست بهمین تاریخ شیخ محمد بقایی سانپوری بنام (تذکره الشعراء) کتابی
ترتیب داد، شیخ محمد بقایی مولف کتاب مرآة جهان نما نیز می باشد.

در (۱۱۰۰ هـ) محمد بدیع بن محمد شریف السمرقندی به عمر چهل سالگی
بتالیف تذکره‌ای بنام (مذکر الاصحاب) دست زد، مولف آن در موقع تألیف کتابش
قاضی سمرقند بود، و اثر خود را که به (۲۹) فصل تقسیم نموده در باره احوال شعرای
آسیای میانه به ترتیب الفبا در قید تحریر در آورده است (۱) هژده سال بعد در
سرزمین هند محمد علی متین کشمیری تذکره‌ای بنام (حیات الشعراء) در شرح
حال شعرائیکه از عهد بهادر شاه (جلوس ۱۱۱۸) تا زمان محمد شاه (جلوس ۱۱۳۱)
گذشته بود، تحریر کرد.

پیوست بهمین وقت شیرخان لودی نویسنده دانشمند مردمان لودیهای پنبتون
در سرزمین هند تذکره‌ای بنام (مرآة الخیال) برشته تحریر میکشد، و در اثر خود
علاوه بر شرح حال مردمان دانشمند و شاعران سخن سنج از پرده نشینان سخنگوی
و بانوان شاعر و از زنان نکته سنج نیز بحث میکند.

در (۱۱۳۷) تذکره سفینه خوشگو که تذکره ایست عمومی در سه جلد از
طرف خوشگو در شرح حال شعرای متقدم، متوسط و متأخر تألیف گردید. پیوست

(۱) فهرست نسخه های خطی کتابخانه خاور شناسی تاشکند بنام البیرونی جلد اول (ص ۱۳۳
و ص ۱۳۴، به نمرات (۱۱۱/۲۷۲۷-۱۰۲۶۱۳/۱ و ۵۸/۱-۲۷۲۷۵-۵۸/۱۱) و جلد دوم فهرست نسخه
های خطی کتابخانه خاور شناسی دوشنبه (ص ۲۰ به نمره) ۶۱۰

بهمین تاریخ از طرف دانشمندان و مذهب بنام کشتن چند اخلاص در شرح حال شعرای عهد جهانگیر تاجلوس محمد شاه (۱۱۳۱ هـ) تذکره‌ای بنام (همیشه بهار) تحریر می‌شود و تذکره اش در (۱۱۳۶) خاتمه می‌پذیرد. در (۱۱۴۱) میرعظمت‌الله بلگرامی تذکره‌ای بنام (سفینه بیخبر) تألیف مینماید که پس از یک سال رخ به نقاب خاک می‌کشد. هشت سال بعد از این تذکره علی فطرت تذکره‌ای به اسم تذکره ندرت بترتیب عصر و زمان تدوین و در سال (۱۱۴۹ هـ) برشته تحریر می‌کشد.

چند سال بعد مردانشمند دیگری بنام عبدالوهاب عالمگیر انتخابی از (عرفات العاشقین) تقی بن معین الدین حسینی اوحدی اصفهانی بنام انتخاب از کعبه عرفان با اسم (گلدسته) در (۱۱۵۵ هـ) ترتیب میدهد، که مشتمل بر سه رکن و هر رکن بترتیب حروف تهجی است.

پیوست بهمین تاریخ دانشمند هندو مذهب بنام خوشحال چند با اسم (تاریخ محمد شاهی) که معروف به نادر الزمانی است اثری تألیف میکند، و دو باب آنرا در شرح حال شاعران متقدم، متأخر و معاصر تخصیص میدهد، و در آن شرح حال (۲۵۸) تن شاعر می‌پردازد.

در (۱۱۶۳ هـ) ملا محمد بقایی قمی بنام مجمع الفضلا بتالیف تذکره‌ای جامع می‌پردازد که ماخذ تذکره‌های مابعد چون خزانه عامره و نگارستان سخن و غیره قرار می‌گیرد.

در (۱۱۶۴ هـ) شاعر شیرین کلام هند سراج الدین علی خان آرزو بتالیف تذکره عمومی بنام (مجمع النقایس) دست می‌زند.

پیوست بهمین تاریخ علی قلی خان واله داغستانی تذکره عمومی با اساس

حروف تهجی بنام (ریاض الشعراء) تدوین مینماید که تاریخ تألیف این اثر (۱۱۶۱ هـ) است .

در همین تاریخ شخصیکه محمدعلی خان نام داشته است کتابی بنام (منتخب الاشعار) ترتیب میدهد ، که نمونه اشعار آن بیشتر و تراجم احوال آن مختصر در قید تحریر در آمده است .

در (۱۱۶۲ هـ) میر حسین خان دوست سنبهلی تذکره عمومی بحروف تهجی ترتیب و تدوین میکند که این تذکره در سرزمین هند ماخذ تذکره های بعدی قرار میگیرد و بنام (تذکره حسینی) موسوم است . (دوام دارد)

از مشاهیر و بزرگان ادب دری چه میدانید؟

حسین نایل لیسانس ادبیات

هفت شهر عشق را عطار گشت

ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم

فریدالدین محمد عطار نیشاپوری

عطار نیشاپوری از چهره های شناسای جهان ادب و تصوف است و در باره او مانند بسیاری از صوفیان دیگر سخنان زیادی در کتب احوالات صوفیه و تذکره ها و سایر منابع نوشته اند که بیشتر آن ها افسانه آمیز اند و حقیقت ندارند. از اینرو حقایق زندگی عطار در میان افسانه ها و داستانهایی بی اساس که مشتی موهوم پرست و خیالبا ف آنهار اساخته و پرداخته اند به کلی مغشوش و مجهول گردیده است. و مشکل است بتوان مطالب حقیقی و صحیح را در زمینه حیات و شخصیت او از میان آنهمه گزافه ها و یاوه ها به آسانی و به درستی بیرون آورد و چهره اصلی او را که مردی با اطلاع و نویسنده و شاعر و طبیب و درعین حال صوفی بوده است بر احتی نمایش داد.

در روزگار ما که دوران بلوغ دانش و تکنالوژی است و همه چیز به حقیقت و واقعیت تکیه دارد مردان بزرگ را از روی کارنامه ها و آثارشان می شناسند و شخصیت آنرا در لابلای اعمال و فرآورده های شان جستجو و از زیابسی می نمایند. و سخنان افسانه مانند، دیگر در باره کسی مورد پذیرش ندارد.

بدین اساس در باره عطار نیز که آنهمه گفتار قابلیت پذیرش نداشت از طرف بعضی از فضلاء معاصر کوشش بعمل آمده است تا چهره اصلی او بکمک آثارش ازورای پرده ابهام بیرون کشیده شود. در میان تقریباً یکصد منبع که راجع به عطار در آنها سخن رفته است اولین اثر انتقادی و جامعیکه برای شناسایی بهتر و صحیح تر او نوشته شده کتاب « جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشاپوری » از آن سعید نفیسی میباشد که تمام مطالب در باره عطار را جمع و بررسی کرده و حقایق را از میان آنها مستنبط نموده و استدرک خود را نیز بدان افزوده و در ظرف (۱۹۴) صفحه در سال « ۱۳۲۰ ش » در تهران بچاپ رسانده است. هلموت ریتر المانی (متوفی ۱۹ مه ۱۹۷۱) که الهی نامه عطار را تصحیح و چاپ کرده نیز کتاب مستقلی بنام « دریای روح » بزبان المانی راجع به او نوشته است که مطالب آن در مثنویهای « الهی نامه » ، « مصیبت نامه » ، « منطق الطیر » و « اسرار نامه » اتکاد دارد. اثر مستقل و جامع دیگر در باره عطار کتاب « شرح احوال و نقد تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار » تألیف فروزانفر است که در « ۵۴۰ » صفحه نوشته شده و در سال (۱۳۴۰ ش) در تهران بچاپ رسیده است. گویا جامعترین اثر در نقد و تفسیر حال و آثار عطار می باشد. گذشته از اینها و چند مقاله دیگر که در سالهای اخیر نوشته اند بجالبترین اثر در زمینه نقد آثار عطار، کتاب رساله مانند دکتور مهدی حمیدی بنام « عطار در مثنویهای گزیده او » می باشد که در آن بر طرز تفکر، مفاهیم خرافی و سستی اشعار و پرگوئیها و دیگر نارساییهای او انتقاد نموده و مرتبه او را بسیار پایین تر از آنچه تصور کرده اند و انمود ساخته است.

چون در محیط ماعطار را بخوبی نمی شناسند و با کتابهای اوخاصه^۴ و تذکرة الاولیا و «منطق الطیر» و «مصیبت نامه» و «الهی نامه» که از آثار خوب زبان دری به شمار می آیند اطلاع کافی در دست همگان نیست و داستان دلپذیر عشق را به شاعره پر آوازه بلخ رابه بکتاش که در ضمن «الهی نامه» آورده است، غالب علاقمندان آن نخوانده اند بنا برین درین نبشته؛ باستنادچند منبع مطالب قابل پذیرش در باره او و آثارش بصورت فشرده ارائه میشود.

ولادت، نام و نسب:

تاریخ ولادت عطار روشن نیست و در باره آن بین نویسندگان شرح حال او اختلاف فراوان وجود دارد چنانکه سال تولد او را از (۵۱۲ تا ۵۴۰) ثبت کرده اند اما در تحقیقات جدید که دقیق تر است سال (۵۳۷ یا ۵۴۰) را تاریخ ولادت او در شهر نیشاپور دانسته اند.

نام عطار به تصریح خودش محمد بود، لقبش را فریدالدین و کنیه اش را ابو حامد نوشته اند. پدرش ابو بکر ابراهیم نام داشت و بدینتر تیب شهرت کامل او محمد بن ابو بکر ابراهیم ملقب به فریدالدین و متخلص به عطار میباشد. و در دیوانش بیش از «۸۰» غزل به تخلص فرید نیز دیده میشود و در مورد مولدش که شهر نیشاپور بود، تردیدی در میان نیست.

مکتوبات عطار:

چون پدر عطار بادر آمد پیشه عطاری زندگانی نسبتاً مرفهی داشت بنا بران در تعلیم و تربیت فرزند خود اهتمام زیاد بخرج داد و او را در کسب دانش منہمک گردانید و بدانسان که از آثار عطار استنباط میشود او از بخشهایی از علوم متداول زمان خود مانند قراءت، حدیث، تفسیر، فقه، کلام، نحو و ادب یک اندازه آگاهی داشته و همچنین دارای معلوماتی در تاریخ-تصوف و طب بوده است.

بر پایه همین مکتوبات و اطلاعات عطار کتب زیادی در نظم و نثر بر جود آورد و نام خود را در عداد شاعران و نویسندگان ثبت نمود .
 دکان عطاری که عطار آنرا از پدر بارت برده و از آن راه امرار معاش میکرد .
 حکم یک داروخانه را نیز داشت و او بر اساس دانش طبی محدود خود در آن به طبابت می پرداخت و همه روزه عده زیادی بغرض معالجه نزد او مراجعه مینمودند و او آنانرا معاینه میکرد و دوا میداد و خود بصورت مبالغه آمیز درین مورد گوید:
 بداروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز بنضم می نمودند؛ اما قدر مسلم این است که عطار بیش از آنچه بوده شهرت یافته است .
 تصوف عطار:

دره بار صوفی شدن عطار داستان خنده داری و جود دارد که بدینگونه است:
 روزی عطار در دکان عطاری خود نشسته و بداد و ستند سرگرم بود که درویشی پیش دکانش آمد و از تقاضای کمک نمود اما عطار برایش چیزی نداد و چون درویش سوال خود را تکرار کرد و باز هم چیزی دریافت نداشت به عطار گفت که تو با این امساک بعزرائیل چگونه جان خواهی داد؟ - او گفت بدانسان که تو جان خواهی داد، درویش در حال کاسه ای را که در دست داشت زیر سر گذاشت و پاهاراد را از کرد و گفت من اینطور جان میدهم و بلافاصله جان داد .
 عطار از مشاهده این وضع متغیر گردید و این حادثه در روحیه او اثر عمیق گذاشت و پس از آن ترك مال و مشغله کرد و رهسپار وادی عرفان شد و آنقدر درین راه سیر نمود تا که به صفت یک صوفی بزرگ معروف گشت .
 این داستان که برای تغییر حالت عطار و توجه او به عرفان ساخته شده است کاملاً بی اساس می باشد و افسانه ای بیش نیست زیرا عطار بصورت آنی تغییر حالت نداد و بدون اطلاع از فلسفه تصوف و درك چگونگی آن به آن متوجه

نگشته بلکه در اثر يك سلسله مطالعه درین زمینه و آگاهی از حالات متصوفین و ملاقات هایی با بعضی از صوفیان معاصر خود و در نتیجه پیدا کردن يك اندازه سابقه بمسائل عرفان متدرجاً گرایش یافته است چنانکه در تمام آثار یعنی اولیه و بعدی او عناصر تصوف و اشاراتی باین فلسفه به نظر میرسد و اگر چنین نبود آثار اولیه او باید فاقد روحیه عرفانی میبود. در هر حال او يك صوفی بود. بعضی از مولفان گذشته او را مرید شیخ مجدالدین بغدادی پنداشته اند ولی مطلعان معاصر احوال عطار این نظر را درست نمی پندارند و احتمال میدهند که او پیرو اصول و طریقه نجم الدین کبری بوده باشد، اما امکان ملاقات او با مجدالدین بغدادی بعید به نظر نمی رسد.

آثار عطار:

شیخ عطار از شاعران بسیار گوی بود و در دوره زندگانی خود آثار زیادی در نظم بوجود آورد که صرف نظر از مقدار تلف شده آن همان مقدار باقیمانده و موجود آن به بیش از ۴۶ هزار بیت میرسد. خود شیخ نیز که ملتفت پر گوئی خود بوده است در چند جا از اشعار خویش این مطلب را یادآوری میکنند و از جمله در مصیبت نامه گوید:

از ازل چون عشق با جان خوی کرد شور عشقم این چنین پر گوی کرد
و همچنین در منطق الطیر گوید:

من به بیهوده شدم بسیار گوی و ز شما یکتا نشد اسرار جوی

چون قاعده در پر گوئی مجال بیشتر برای اندیشه باقی نمی ماند لذا حرافیه های عطار نیز باعث کم اندیشی و در نتیجه نارمائی و سستی سخنان او گردیده است.

زیرا بدانسان که واضح است مثنوی های عطار و همچنان غزلهای او چه از لحاظ عمق اندیشه و مفاهیم و چه از نظر زیبایی و استحکام لفظ بپایه سخنوران قبل از

او و حتی گاهی به سطح گویندگان همزمان او و بعد از او نمیرسند .
 طرحهای یکنواخت و مکرری که او داستانهای خود را به آنها بنا گذارده است
 نیز عدم توفیق او را در کاری که در پیش دارد روشن میگرداند و در بهتر گردانیدن
 قصه هایش زیاد باویاری نمیدهد .
 زیاد گوئی عطار از سوی دیگر این اعتقاد خام را بوجود آورده است
 که تعداد آثار او از صد متجاوز میباشد و بنا برین در تذکره ها تعداد متفاو
 تی از کتابها را باو منسوب داشته و حتی کتابهای دیگران را در هند و ایران بنا
 م او بچاپ رسانده اند .

قاضی نورالله شوشتری در باره تعداد آثار عطار گوید :

همان خریطه کش داروی فناعطار که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین

مقابل عددسوره کلام نوشت سفینه های عزیز و کتابهای گزین

یعنی «۱۱۴» جلد .

عامل دیگر در زیاد جلوه یافتن آثار عطار این است که معتقدان و پیروان
 نادان او برای اینکه او را بزرگتر و بااهمیت تر جلوه داده باشند مبالغه ها
 و گزافه هایی غیر قابل تصویری در مورد آثار و حوادث زندگی او نموده
 و هر کتابی را که به نظرشان رسیده باو منسوب داشته اند . و همچنین قبل ازین
 عطار و بعد از وی کسان دیگر نیز بنام عطار میزیسته و آثاری داشته اند که بعضی
 از آنها را مولفان بنام عطار نیشاپوری ضبط کرده اند و نمونه برجسته آن عطار
 تونی شاعر قرن نهم هجری قمری است که تمام کتابهایش بنام عطار نیشاپوری
 شناخته و چاپ شده است .

در هر حال در اثر تحقیقاتی که در سالهای اخیر در باره عطار صورت

پذیرفته است و در آغاز بدان اشاره بعمل آمد انتساب آن تعداد کتاب به عطار

که قبلا یاد شد کاملاً نادرست و خلاف واقع میباشد و آنچه از نظر سبک و روش و طرز تلقی و تعبیرات و خصوصیات زبان و اشارات زمانی و جهات دیگر از آن عطار دانسته شده اند عبارتند از تذکرة الاولیاء، منطق الطیر، مصیبت نامه، الهی نامه، اسرار نامه، پند نامه، خسرو نامه، مختار نامه، یادیوان رباعیات، دیوان اشعار، جواهر نامه، مفتاح الفتوح و شرح القلب که سه کتاب اخیر الذکر در دست نمیباشند و از میان رفته اند.

خود عطار نیز در مقدمه منثور کتاب مختار نامه خود از خسرو نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، جواهر نامه، و شرح القلب نام میبرد. همچنین در کتاب خسرو نامه بعضی از این کتابها را بدینگونه یاد آوری میکند:

رفیقی داشتم عالی ستاره
ولی چون آفتاب شعر باره
ز شعرم یاد داشت آن صعب داعی
همه «مختار نامه» از رباعی
«جواهر نامه» من بر زبان داشت
ز «شرح القلب» من جان در میان داشت
و در جای دیگر این کتاب گوید:

«مصیبت نامه» زاد رهروان است
(الهی نامه) گنج خسروان است
جهان معرفت «اسرار نامه» است
بهشت اهل دل «مختار نامه» است
«مقامات طیبور» ما چنان است
که مرغ عقل را معراج جان است
«چو خسرو نامه» را طرزی عجیب است
ز طرف او که و مه با نصیب است

اکنون مختصری در پیرامون کتابهای عطار گفت و گو بعمل می آید:

تذکرة الاولیا :

معروفترین اثر عطار و در عین حال یگانه اثر او به نثر کتاب تذکرة الاولیا است که حاوی سخنان و حالات یکتعداد از بزرگان صوفیه میباشد و بقول خود عطار در سال (۶۱۷) تالیف شده است. تذکرة الاولیا از نظر انشاء از جمله متون خوب

قرن هفتم هجری بشمار می آید و آنرا بزبانهای عربی و ترکی نیز ترجمه کرده اند و باری هم شاعری بنام حافظ علاف که خود از متصوفه بوده آنرا برای ابوالفتح ابراهیم سلطان پسر شاهرخ پادشاه معروف تیموری بنام (ولی نامه) بسال (۸۲۱) در شیراز در (۲۴) هزار بیت منظوم گردانیده است.

از چاپهای متعدد تذکره الاولیاء که در هندوایران صورت پذیرفته است چاپ لیدن (۱۹۰۵-۱۹۰۷) به تصحیح نیکلسون و مقدمه محمد قزوینی و چاپ استکهلم (۱۹۳۱-۱۹۳۲) از روی همان چاپ رامیتوان یادآوری کرد.

چاپ سوم مصحح نیکلسون در دو بخش و (۲۸۶-۳۰۰) صفحه حاوی شرح حال (۷۲-۲۵) تن از صوفیان در سال (۱۳۳۶) شمسی در تهران انجام یافته است.

منطق الطیر :

منطق الطیر که بنام مقامات طیور (۱) نیز شهرت دارد در سال (۵۸۳ق) تمام شده است. از آثار او اوسط عمر عطار و از مثنویهای خوب او به شمار می آید که آنرا در بحر رمل مسدس مقصور محذوف سروده است و دارای زیادتر از (۴۵۰۰) بیت میباشد.

موضوع این حماسه عرفانی را گفت و گوی گروهی از مرغان تشکیل میدهد که بر سر انتخاب پادشاهی بین خود بعمل می آورند و برای این منظور سیمرغ مناسب دانسته میشود. در باره سیمرغ و پیدا کردن محل او و رسیدن به پیش او به رهنمایی همد بحث ها و جستجوهای صورت می پذیرد و تا هنگامیکه به جایگاه سیمرغ میرسند از تمام آنها فقط سی مرغ باقی می ماند و بقیه همه در اثر دشواری مراحلی که باید پشت سر گذاشته شود تلف یا پراگنده میشوند. سی مرغ باقی مانده و به منزل رسیده، وقتی میخواهند سیمرغ را ببینند متوجه

(۱) مقامات طیور را چسنا نست که مرغ عقل را معراج جان است

میشوند که چنین چیزی در میان نیست و آن سیمرغی که در جستجویش میباشند جز خودشان که سیمرغ اندکشی دیگری نمیباشد. و آنچه را که در طلبش بودند در خود می یابند. این يك نتیجه عرفانی است که از داستان گرفته شده است.

داستان مرغان و اظهار بعضی از مطالب از زبان آنها به صیغه استعاره پیش از عطار نیز به شکل های متفاوتی بیان شده و سابقه داشته است که صرف نظر از منشاء اروپایی آن میتوان رساله الطیر ابن سینا و رساله الطیر غزالی را بعنوان نمونه یادآوری نمود. بعد از عطار نیز منطق الطیر هائسی ساخته اند و ای گفته میشود که منطق الطیر عطار از همه بهتر و دلچسپ تر است.

متن دری منطق الطیر در هند و ایران و همچنین ترجمه های آن به زبانهای دیگر در کشورهای دیگر بارها بچاپ رسیده است.

ترجمه منطق الطیر به شعر ترکی در (۹۰۴ ق) بوسیله امیر علی شیر نوایی وزیر دانشمند عهد تیموریان افغانستان صورت گرفت و هم يك شاعر هندی بنام وجدی آنرا به زبان اردو برگردانید. يك زردشتی هندی بنام رستم پ - مسانی ترجمه این کتاب را بنام (The Conference of birds) (انجمن مرغان) به انگلیسی صورت داد که در بنگلور هند به طبع رسید و همچنین فیتزجرالد مترجم رباعیات خیام خلاصه ای از آنرا به نظم انگلیسی در آورده و نیز غلام محمد هندی (۱۱۷۰) بیت آنرا به انگلیسی ترجمه و در (۱۹۱۱) منتشر کرد. ترجمه و چاپ فرانسوی منطق الطیر توسط گارسن دو تاسی در (۱۸۶۳) بعمل آمد که ترجمه و چاپ سوئدی آن از روی همین ترجمه فرانسوی بوسیله بارون اریک هرملین در (۱۹۲۹) در استکهلم صورت پذیرفت و بار دیگر از روی این متن فرانسوی ترجمه ملخص به انگلیسی بدست (S-C-Nott) بنام انجمن مرغان صورت

داده شد و در (۱۹۵۴) در لندن به چاپ رسید. آخرین ترجمه منطق الطیر از آن پروفسور پیترا یوری میباشد که بنام (The Dis-Courcis of birds) بعمل آورده است. کار جالب دیگر در باره منطق الطیر این است که نویسنده ای بنام نعمت الله قاضی (شکیب) آنرا از نظم به نثر دری برگردانیده و در سال (۱۳۴۳) در تهران بچاپ رسانیده است. داستان عرفانی مستعار منطق الطیر با وصف استقبال زیادی که از آن شده است اگر از لحاظ مفهوم و آن هم از دیدگاه بخصوصی جالب باشد از نظر شکل و هنر قصه پردازی زیاد قابل اعتنا نیست. مصیبت نامه:

مثنوی مصیبت نامه نیز مانند منطق الطیر از آثار مشهور عطار است که بیش از (۷۵۰۰) بیت در بحر رمل مسدس مقصور دارد. درین مثنوی که از سلوک و گرفتاریهای روحانی حرف زده میشود اطلاعات فلسفی عطار بیشتر بکار رفته است و دارای (۳۴۷) حکایت است که بعضی هم دارای جنبه انتقادی برامرا و حکام و ستمگران و متعصبان و تنگ نظران میباشد. وجه تسمیه این مثنوی به مصیبت نامه شاید این باشد که عطار در ایجاد آن مصیبت هار امتحان شده یعنی زحمات زیاد کشیده است چنانکه خود درین مورد گوید:

در حقیقت مغز جان پسا لوده ام

تانه پنداری که در بیهوده ام

زانکه هر بیستی که من بنگاشتم

بر سر آن مایمی میداشتم

در مصیبت ساختم هنگامه من

نیام آن کردم مصیبت نامه من

مصیبت نامه چند بار چاپ شده است که آخرین و بهترین آنها چاپ سال
(۱۳۳۸ ش) با اهتمام و تصحیح دا کتر نورانی وصال می باشد .

بدنیست چند بیت بصورت نمونه از مصیبت نامه آورده شود :

(کناس باهمت)

اصمعی میرفت در راهی سوار

دید کناسی شده مشغول کار

نفس را میگفت ای نفس نفیس

کردمت آزاد از کار خسیس

هم ترا باری گرامی داشتم

هم برای نیک نامی داشتم

اصمعی گفتش تو باری این بگوی

این سخن اینجا باین مسکین بگوی

چون تو هستی در نجاست کارگر

آن چه باشد در جهان زین خوارتر

گفت باشد خوار تر افتاد نم

بر در همچون تویی استاد نم

گر چه ره جز سر بریدن نبودم

گردن منت کشیدن نبودم

(حال مجنون)

چون ز لیلی گشت مجنون بیقرار

روز و شب شد همچو گر دون بیقرار

خور در روز و خواب شب پدرود کرد

دیده از در یسای دل چون رود کرد

ت پای در میدان رسوایی نهاد
داغ دل بر عقل سودائی نهاد
الهی نامه:

مثنوی الهی نامه با مثنوی مصیبت نامه که قبلاً در باره آن حرف زده شد
هر دو بقول خود عطار در دار و خانه یعنی دکان عطاری او سروده شده اند و در مدت
کوتاهی از تمام آنها فراغت یافته است چنانکه خود درین مورد گوید:

مصیبت نامه کاندوه جهان است
الهی نامه کاسرار عیان است
بدار و خانه کردم هر دو آغاز
چه گویم زود رستم زین و آن باز
و گویا نظم این مثنوی با ایام پیری او مصادف بوده است. این مطلب ازین
بیت او بدست می آید:

اگر چه جمله در تقصیر گشتم
مرا مفسر و ش کاخر پیر گشتم
موضوع الهی نامه گفتگوی پدری با پسران شش گانه او است که هر یک
آرزوهای غیر ممکن را در سر می پروراند و طالب چیز موهومی می باشد مثلاً پسر اول
عاشق دختر شاه پریان است، دوم آن شیدای دست یافتن به سحر و جادو، در حالیکه
سومی طالب جام جم و چارمی خواهان آب حیات و پنجمی آشفته انگشتر
سلیمان و ششمی جویای کیمیا میباشند.

پدر با آوردن داستانها و گرفتن نتایج اخلاقی از آنها پسران خود را به
بیهودگی این خواسته ها متوجه میگرداند و ازین خواهشات نامعقول با زشان
میدارد.

در خلال این داستان طویل که از هفت هزار بیت بیشتر است حکایات متعددی از حالات و رویدادهای زندگی افراد متفارت و حادثات گونا گونی که در حیات انسانها پیش می آید و بر آنان اثر میگذارد گفتگو صورت میگیرد. چون عطار هنگام نظم این داستان آدم پخته و ورزیده ای بوده حکایات و مثالهای خوب از آب در آمده است. که طور مثال میتوان داستان عشق شور آفرین و درد آور رابعه بلخی و بکتاش را از آن جمله یا دآوری نمود. داستان رابعه در «۴۲۳» بیت نظم شده است که اگر ابیات ضعیف و غیر دلچسپ آن از آن جدا شود از خلاصه آن داستان دلچسپی بدست می آید.

لهی نامه در «۱۸۷۲» در لکهنو و بار دیگر از روی آن در «۱۳۱۶» در تهران بچاپ رسیده و هلموت پتر المانی در «۱۹۴۰» چاپ دیگری از آن در استامبول صورت داده است و یکی از چاپهای خوب و صحیح لهی نامه چاپ مصحح فواد روحانی بسال (۱۳۳۹) در تهران میباشد. گویا فواد روحانی این کتاب را به لسان فرانسه نیز ترجمه کرده است.

در اینجا قطعاتی از قسمت های مختلف قصه عشق رابعه و بکتاش آورده میشود:

وصف رابعه:

بنام آن سیمبر زین العرب بود

دل آشوبی و دلبندی عجب بود

خرد در پیش او دیوانه بودی

بخوبی در جهان افسانه بودی

سر زلفش چو در خاک او فتادی

از و پیچی در فلاك او فتادی

دو نرگس داشت نرگس دان ز بادام

چو دو جادو دوزنگی بچه در دام

د وزنگی بچه هر يك با کمانی

به تیرانداختن هر جا که جانی

دهانش درج مروا رید تر بود

که هر يك گوهرین ترزان دگر بود

لب لعلش که جام گوهری بود

شرابش از زلال کوثری بود

وصف بکتاش:

بنام آن ماه و ش بکتاش بودی

قد انم تا کسی همتا ش بودی

بخوبی در جهان اعجوبه ای بود

غم عشقش عجب منصوبه ای بود

اگر عکس رخش گشتی پدیدار

به جنبش آمدی صورت زد یوار

دهانی داشت هم چون لعل سفته

در اوسی درنا سفته نهفته

بلی گر سفته شد لعل دهاش

نبود آن جز با لاس ز بانس

(دنباله دارد)

مقصد

(ابوالمعانی بیدل)

یارب از سرمتزل مقصد چسان یا بزم سراغ
دیده حیرانست و من بیدست و پا، دل بید ماغ
غیرت بیدست و پا بیهای شخص هستیم
هر کراسوزد نفس می با یدم گرد ید داغ
دل اگر روشن شود غفلت نمیگنجد بچشم
آنچه نتوان دید تاریکیست در نور چراغ
زشت هم از قرب خوبان موج خوبی میزند
خار را جو هر کند آینه دیوار باغ
از سبکرو حان گرانجانی است گرمانداثر
بوی گل هر جا رود باخویش بردارد سراغ
سایه غر فطرت بگردش گر نیاید گو میا
نیست کم بوی جنون هم بهر سا مان د ماغ
کرد آگای هم ز سوز و ماتم این انجمن
در بهار آوا ز بلبل در خزان با نگ کلاغ
بی طپیدن نیست ممکن وضع ایجا د نفس
ای زاصل کار غافل ز ندگی آنگه فراغ
سوختن آماده باش آگاهیت غفلت د مید
صبح خود را شام کردی شام می خواهد چراغ
اختلاف وضعها « بیدل » لباسی بیش نیست
ورنه پیکر نگ است خون در پیکر طاوس و زاغ

داشتم ، دارم

دل اسیرنگاری که داشتم ، دارم

هوای کوی دیاری که داشتم ، دارم

به پیشواز خیال رخ هوس خیزش

دو چشم لعل نثاری که داشتم ، دارم

گل امید نبینم بباغ اقبالم

خزان رسیده بهاری که داشتم ، دارم

بچهره رنگ هوس داغ آرزو در دل

ز عشق لاله عذاری که داشتم ، دارم

درون تیره مغاک فراق عمری شد

خروش و ناله زاری که داشتم ، دارم

بیا د سلسله موج زلف مشکینش

فغان سلسله داری که داشتم ، دارم

ز یک نگاه بقلب یمین زد آتش

دل گرفته شراری که داشتم ، دارم

بسوی تربت من پانمی نهد آن ماه

چوشام تار ، مزاری که داشتم ، دارم

عصر سرعت

نیمه زینست

عصر، عصر سرعت و کار است، خسپیدن چرا؟

تنبلی دید اردت در خواب فرسودن چرا

اختراع را کتان قاره پیما این زمان

کی دهد فرصت ترا از جا نجنبیدن چرا

قدرت علم و سیانس آخر بمیدان عمل

ماه را تسخیر سازد گوش کربودن چرا؟

راز تکنیک است کاندر بحر و برو آسمان

غیر دار دسروری، ما، در غم خوردن چرا

در محافل روز و شب موداست شطر نجو و فلاش

در پی لهو و لعب بیهوده گردیدن چرا

آتش اندر خانه خود از نفاق انداختی

ای برادر در چه حالی؟ خانه جنگیدن چرا

می شوی خوش گرر فیتی او فتد در چاه ژرف

ترس عقبی در دلت نی، حرف نشنیدن چرا

ای برادر حشمت پارینه ات اکنون چه شد

از کفت بر بسود دیو جهل، جوشیدن چرا

یاد کن از وسعت ملک، بدین امروز نیست

در کفت جزمشت خاک، می نشر میدن چرا

واقف از اغیار باش و جهل کس در علم و فن

در قبای جهل و ظلمت ذوق آسودن چرا؟

وصف زلف و کاکل و معشوق و مینا تا بکی

بر حدیث سنبل و گل چند پیچیدن چرا

وقت، وقت راکت و طیاره جت آمده

رمز و اسرار اتومی را نفهمیدن چرا

فیض آباد - بدخشان - میر مظفر الدین انصاری ۱۲ سنبله ۱۳۳۶

نوت: این اثر مرحوم را، پوهاندا انصاری برای مافر ستاده اند.

پاره دل

بخوبان پاره دل میفروشم

تپیدنهای بسمل میفروشم

دل گرمی پر از گلهای داغی

به گلر و بان خوشگل میفروشم

من این گنجشک بی بال و پر مرا

بدست شوخ جاهل میفروشم

بخون آغشته مرغ بسملم را

نیازشست قاتل میفروشم

مگریا بزم یکی صاحب دلی را

دلی میجو بسم و دل میفروشم

دل خود را نهان از چشم مردم

بچندین پرده حایل میفروشم

چو دریا گنج گوهرهای مواج

به محرومان ساحل میفروشم

بیا با ترا به مجنون بتلا جو

به لیلی ناز محمل میفروشم

دلی چون شعر شور انگیز «مفتون»

به آن شیرین شمایل میفروشم

«محمدنبی مفتون از مزار»

نگاه چشم با دام

کجا حاصل شود کامم ز لعل شوخ خود کامی
 که در پایش همی غلطد هزاران سر بهر گاهی
 نگاهش آفت جان است و غمزه رهزن ایمان
 بقصد صید دل گسترده زلفش هر طرف دامی
 نخواهد تر شود از روغن با دام مغز من
 دماغ خشک را بایند نگاه چشم بادا می
 گهی یا دم نکر دی از وفا ای بیوفا دلبر
 بالطف ار نمی از زم نوازش کن بدشنا می
 نه زرد کف نه دل در بر - نه ره کوتاه - نه همراهی
 مبادا در سفر یارب چون کس بی سرانجامی
 چو مکتوبم ببری با او پس از آداب ای قاصد
 زبانی هم بگویش از زبان بنده پیغامی
 (ولی) را صبر و عقل و هوش و دین و دل را بود آخر
 نگارنا زك ترك قبا پوش گل اندامی
 « ولی طواف »

از چهار فصله شصت دوم
بر قفسه ادبیات و علوم بشری

بیمان

بردم آتش ساغری در محفل جا ناد من
گفتش بردار سر کش مست شوای جان من
بچه هایش تا گیان از گوشه ساغر گر بخت

کاپوریه

گاه رنگ آن بگه کرد گاه سوی دیده ام
خون را کلبه بر پیشانی نشانی آید
گفتش بردار آفر این در رنگ از نه ایملن بچمه رنگه او ایضاً نا نا نا

لعل لب

بی پرده جلوه کن که تماشا کند کسی
خون را بجای باده بمینا کند کسی
خود میکشی ولعل لب زنده میکند
زاری چرا به پیش مسیحا کند کسی

خوش گلشن است حیف که گلچین روزگار

فرصت نمیدهد که تماشا کند کسی
دندان که در دهان نبود خنده بد نما ست

دو کسان بی متاع چرا وا کند کسی

در قصر های خلد قدم میتوان زدن

« قصاب » اگر زیارت دلها کند کسی

« قصاب »

ساقی بهار

تا صدا آمد بگوش ما ز شور بلبلان
کاروان گل خیام افگند همچون لعبتان
ساربانش نو بهار و محملش پیک سحر
لیدی اولاله سان و حجله دارش مهوشان
بوستانها آتشین و شد زمرد بوم و بر
نرگس از شوخی زند طعنه بچشم آهوان
ساقی مسند نشین تاجلوه در محراب زد
گشت خندان غنچه ها چون لعل پیکون بتان
ای بهارستان شوقم ای جهان آرای عشق
موجهارابین روان چون اشک چشم عاشقان
آنقدر دلها گریست از ناله (فرخ) که باز
ماه می گرید بحالش شب میان آسمان

«از سید نور فرخ»

از بهار محصله صنف دوم
پوهنهی ادبیات و علوم بشری

پیمان

بردم آنشب ساغری در محفل جا نان من
گفتمش بردار سر کش مست شوای جان من
پنجه هایش ناگهان از گوشه ساغر گریخت
گاه سوی جام دیدو گه سوی چشمان من
گاه رنگ آن نگه کرد گاه سوی دیده ام
خیره شد يك لحظه اندر لعل آتش سان من
گفتمش بردار آخر این درنگت از چه روست
گفت بهر چه بنوشم شعله سوزان من
صد میستان باده دارد گردش چشمان تو
گر برای رنگت گویی لعل تو مرجان من
بهر موجش گر بنوشم موج اندامت بسم
موج اندامیکه یکسر کرده سرگردان من
گر برای آن بنوشم تا بسوزد پیکرم
گر می يك بوسه تو داغ سازد جان من
وز برای حالتش گویی نمی نوشم که من
آنچنان مستم که جامت گشته است حیران من
پس اگر جامت بنوشم این دگر دیوانگیست
جام را برداشت آخر عاشق خواهان من
سرنگون کردش، شکستش، ریختش در پای من
خنده کرد و گفت آنگه شوخ نا فرمان من
شرم بادم گر بگیرم پیش چشمت ساغری
زهر بادا گر بنوشد قطره اش را جان من
تو بهار و رنگ و بوی و مستی و جام شراب
تا ترا دارم ننوشم این بود پیمان من

نظمی

نه ناله لاجرم باغچه به زبانه بپشت آویز

نه ناله زبانه بپشت آویز

کوشیهی از ادب عامیانه دری

شاعر علی اکبر شهرستانی

بقایای بعضی از مختصات

لهجه های ترکی در لهجه دری هزارگی

لهجه هزارگی، یکی از لهجه های زبان دری است که مختصات باستانی این زبان را نگهداشته است. در عین زمان بعضی از مشخصات لهجه های مختلف زبان ترکی و حتی مغلی را نیز درین لهجه می یابیم. اگر ما این مختصات را دقیقانه و علمی و موشگافانه مطالعه و بررسی کنیم، نقاط بسیار غامض تاریخی بر ما روشن می شود. حتی لغات و کلماتی درین لهجه از شکل قدیم زبان دری می یابیم که در لهجه های دیگر زبان دری بسیار به ندرت می توان یافت. بطور مثال کلمه «اولو Ulew» که «بیدگار» معنی دارد در لهجه کابل و حتی زبان ادبی تا کنون سراغ نگردیده است. این کلمه دری در زبان وخی به تلفظ اولو «Ulaw» باقی است که در لهجه هزارگی به تلفظ اول الذکر مستعمل است. و نیز کلمه پلاس Palas یعنی «گلیم» بهمان مفهوم می که در هزارگی بکار برده می شود در زبان وخی بجا مانده است و همچنان کلمه «ترینج Trinj» یا «ترینجه Trinja» که در هزارگی بمعنای: «محکم کش کردن و بستن، و بحد اشباع و تر کسیدن پر شدن» بکار برده می شود، در زبان وخی نیز بعین مفهوم باقی مانده است. مگر به تلفظ ترنج Tranj.

زبان وخی که خصوصیات بسیار باستانی زبان آری را در خود نگه داشته است (۱)، از نگاه مشابهت کلمات با لهجه دری هزارگی، ثابت میکنند که کلمات دری هزارگی خیلی کهن است. بقاء کلمات بشکل بسیار قدیمش در یک لهجه، دلالت به کهن بودن همان لهجه دارد. زیرا تحولات اجتماعی که زبان هم جزو آن است، در کشور ما تا کنون بسیار سریع نبود خصوصاً در مناطق کوهسار که وسایل مواصلات اندک بود، تحول بشکل بطی بنظر می آمد. مشابهت میان کلمات مستعمل در لهجه هزارگی و لهجه های ترکی از نگاه های گوناگون مشاهده می شود که اهم آن قرار زیر است:

۱- اشتراك حروف از لحاظ مخارج:

همه حروفی که در زبان دری بکار برده می شود، در لهجه هزارگی نیز مورد استفاده میباشد. علاوه بر حروف مستعمله در زبان دری، دو حرف دیگر نیز درین لهجه هست که عبارت از (ق) باعین مخرج آن در عربی (۲) میباشد، و یک حرف دیگر که تلفظ و انفصال آن از مخرج میان حروف: (ق، غ و گ) است. و آن حرف همیشه با (ن) مجاورت دارد و بعد از نون و متصل به آن می آید. و از نگاه فونتیک، زبان شناسان آنرا از جنس حروف غنه یا «nasal» در زبان ترکی دانسته اند.

تلفظ این حرف که از نگاه فونتیک بدین شکل «ŋ» وضع شده است، شنونده تیرا که اهل زبان نباشد با شتبا می افکند ازین رو گاه آنرا به غین و گاهی به قاف و گاهی نیز با گاف دری التباس می نمایند.

در کتب ترکی که بر رسم الخط عربی، تا کنون بطبع رسیده است یا نوشته

(۱) این موضوع مقالتی جدا گانه را ایجاب می نماید.

(۲) کلماتی که حرف «ق» داشته باشند در زبان دری از ترکی یا عربی دخیل شده اند.

شده ، در تحریر حرف مذکور ، اشکال « ق ، گت ، غ » را بکار برده اند چنانکه در کلمه « تونگوز ، تونقوز ، دونقوز » و امثال آن بخوبی بنظر میرسد که تلفظ هر سه شکل آن از مخارج « ق ، گت و غ » نیست مگر در نوشته ناگزیر همچنان می نوشته اند . مگر معنای هر سه شکل یکی است . که در تقویم هاییکه تا کنون نوشته اند ، « سال خوک » را « تونگوز بیل » نوشته اند . که در لهجه قرغز « دو نغوز donghuz » و در لهجه قازاق تونقوز Tonqhoz گویند . مگر تلفظ آن در هر دو لهجه یکسان است . و همچنین در تلفظ کلمه « پیشانی ، جبین » که در لهجه ترکمنی manghlay و در لهجه قرغزی manghday گویند . (۱)

در لهجه دری هزارگی ، حرف مذکور با عین تلفظ آن در لهجه های ترکی ، در کلمات آتی باقی است :

جنقریق Janqhriq : جاییکه آب را با ناوه یا دیوار از جایگاه عمیق و پرتگاه بگذرانند که در زبان فرانسوی aqueduc گویند .

قونغار qonghar : رنگ سرخ آمیخته با سیاه .

قنغشال qanghshaal : حصه علیای بینی متصل به جبین .

چونگوز qonghuz : چنگیز .

قونغوز qonghuz : قانغوزك سیاه که در فرانسوی bousier گویند .

دوم - کلماتی در لهجه هزارگی وجود دارند که از لحاظ جذر « ریشه » و مفهوم با کلمات ترکی در لهجه های مختلف یکی اند . اختلافهای جزوی که در آنها بنظر می آید و در طرز ساختمان کلمات در یکی از اجزاء کلمه : « مثلاً پیشوند یا پسوند » تقدیم و تأخیر موجود می باشد ، نیز سبب پیدگانی کلمات نمی شود . چنانکه در لغات زیر :

(۱) ریشه زنا (۱)

(۱) این حرف غنه مثل اصوات غنه an ، in ، on و en فرانسوی میباشد . (۲)

- ۱- هزارگی : قرغولاج qarghulaaj یعنی پرستو، غچی
 قرغزی : قرلغاچ = qarlgahaach
 قازاخی : قرلغاش = qarlgahaash
 ترکمنی : قرلواچ = qarlwaaach
 مروی هروی : غلنغاچ = ghalanghaach
 ترکی استانبولی : قرلیگاچ = qarligaach
 قازان : قرغولاج = qarghulaach

۲- هزارگی : قره جی qaraji یعنی این سو و آنسو تماشا و نظاره کردن.

- قرغزی : قرچی = qarachi = دیده بان
 قنغوراتی : قره غن qaraghan = دیدن
 ازبکی : قرگین qaragin = دیدن
 اویغوری : قراش qaraash = دیدن

چون پسوند های (جی، چی، غن، گین، اش) را حذف کنیم از نگاه ریشه

« قره qara » همه یکی اند که این ریشه در کلمات قراول، نظام قراول، پیش قراول و غیره در اصطلاحات رزمی باقی است.

و « قره qara » به تنهایی در ترکی « بین » و « تماشا کن » معنی دارد.

۳- هزارگی : سبده Sabada، چنانکه گفته شود : سبده کو یعنی با چوب

محکم بزن. این کلمه ازدو جزو : « سب » + « ده » مرکب است. و پسوند « ده da »

که علامه فاعلیت و صفت است در کلمات دیگر هم هست مثلاً : پپرده Paparda

یعنی از خوف یا خشم زرد گشتن. و غوره ده Ghorada یعنی از نومیدی اشک

بنچشم گردانیدن و غیره.

قرغزی : ساپ Saap یعنی با چوب محکم بزن.

اقلاب مختلفی که در تلفظ «سپ و سب» موجود است، مفهوم را از میان برنمیدارد و اینچنین اقلاب در هر زبان هست. که در زبان فرانسوی هم هست و آنرا Assimilation میگویند.

۴ - هزارگی : قریش Qarish = وجب ، بلست که در فرانسوی Empan گویند .

قازاخی : قارس Qaares یعنی وجب .

ازبکی : قریش Qarish » »

مرووی هروی : قریش Qarish » »

قرغزی : قریش Qarish » »

۵ - هزارگی : یشیل Yeshil : سبز = Vert .

قرغزی : یشیل Yeshil و جشیل Jashil = سبز .

قازاخی : ژاسیل Zhaasil = سبز .

مرووی هری : یشیل Yashil = سبز .

اویغوری : یشل Yashel = سبز .

۶ - هزارگی : یرغیش Yerghish = بز (اکنون متروک است) .

قرغزی : یرگیچ Yergich = بز .

قنغوراتی : یچکه Yechka = بز .

اویغوری : اوشکه Oshka = بز .

۷ - هزارگی : یال Yaal = موی دراز پشت گردن اسپ و دیگر حیوانات .

ازبکی : یال Yaal ؛ ترکمنی : یال ؛ قازاخی : ژال ، اویغوری : یایله Yayla .

۸ - هزارگی : ارغلی Arghali یعنی گوسفند ماده و حشی . که در زبان

فرانسوی Mouflon گویند .

قرغزی : ارقر Arqar ؛ قازاخی : ارخر Arxar ، قنغور اتنی : ازغلاچی

Erghaachi ؛ اویغوری : ارغلی Arghali .

چنانکه در امثله متذکره دیدیم ، کلمات ، ریشه ها و مفهومی های مشترک دارند با نظر داشت مختصاتی که در زیر یاد کرده آید :

۱- در لهجه های ترکی حروف : (ج ، چ ، ش) که با هم قریب المخرج اند یکی عوض دیگر آمده و در آن ابدال صورت گرفته است . و همچنان در حروف (س و ش) همین کیفیت دیده می شود .

این ابدال را در کلمات خاندان «آش» بخوبی مشاهده می نمایم .

هزارگی : اور گوماج Orgumaaj = نوعی از غذا که از شکنجه و رو ده گوسفند

پزند . و آنرا در لهجه ترکی چغتایی اور کماج Orkmaaj گویند .

هزارگی : اوماج umuaaj = آش دانه دانه

ازبسکی : اوماج Umaaj =

قرغزی : اوماچ Umaach =

و همچنان در کلمات ترکی که در زبان دری دخیل گردیده است از قبیل تماچ

Tatmaaj ، سگباج Segbaaj و آچار و غیره نیز میتوان یافت . که ریشه «آچ ، آش» بشکل «ایچ» Ech هم موجود و معنای آن «خوردنی» است .

اینگونه ابدال در زبان دری هم دیده می شود . مثلاً حافظ شیرین سخن گفته است :

فتاد در دل حافظ هوای چون توشهی کمینه ذره خاک در تو بودی کاج

و همین سان در نامهای واحد المعنی «قشقار» .

هزارگی : قشقار Qushqaar = گوسفند نر ، قچ .

قنغور اتنی غچقار = Ghochqaar

ترکی سلجوقی : قچقار Qochqaar = (زین الاخبار) .

اویغوری : قشقار Qoshqar = گوسفندنر
 و تبدیل (س و ش) رادر کلمه قوشقو Qoshqo (هزارگی) و قوشقون Qusqon
 (چغتایی) و قشقون (ازبکی) و Qusqan قوسقن و قویسقن Qoyisqan (قازاخی)
 دیده میتوانیم .

۲- تبدیل حروف (خ، گ، ق و غین) باهمدیگر در کلمات واحدالمفهوم
 چنانکه در کلمه «ارغلی» یعنی ماده گوسفندوحشی .
 هزارگی : ارغلی Arghali .
 قرغزی : ارقر arqar ، قازاخی : ارخر arxar و ترکی قدیم : ارگلی argali (درفر).

۳- تبدیل «ج، ی، ژ»
 هزارگی : جیل jil = یعنی دوران سال ، سال .
 قرغزی : جیل jil = سال ، قازاخی : ژیل Zhil = سال .
 مغلی : جیل jil = سال ، ترکی قدیم : ییل yil = سال .
 ترکی قدیم : ییل yil = سال .

۴- تبدیل حروف (ت، د، ج) :
 هزارگی : برگود ، برگوج Borgud ، Burgud یعنی عقاب ، شهاب ز .
 قرغزی : برگود Borgud ، قازاخی : برکت Borkot . وهمچنان در کلمه
 قنجی qanji که گویند : قنجی کدیم qanji kadem یعنی سیراب شده ام .
 قرغزی : قاندیم qaandem = سیراب شدم .

۵- تبدیل حروف (غ، ق و و) :
 چنانکه در کلمه «قرغولاج» دیده شد. وهمچنان عین کیفیت در کلمه alghaach
 الغاچ = گاز (ازبکی) والواچ alwaach (بدخشی) و در قره ول qarawul = نشانه
 هدف (هزارگی) و qaraqol قره قول (ترکی) = محافظ ، دیده می شود .

که نظام قره‌ول و نظام قره‌قول هم گفته می‌شود. *قره‌قول* نیز به همین معنی است.
 ۶- تبدیل محل حروف در لهجه‌های مختلف چنانکه دیده آمد، یکی از خصوصیت‌های لهجوی و حتی تأثیرات محیط و آب و هوا می‌باشد که در زبان عامیانه، مردم کلمات را طوری که تلفظ آن بر زبان و ذهن ثقلت و تکلیف وارد نیارد، ادا میکنند. (مجله سخن - سال نوزدهم) حتی اینگونه تغییرات و تبدلات در لهجه‌های گوناگون محلی هزارگی نیز به‌مشاهده می‌رسد.

سوم - وندها affixes :
 پیشوند (سابقه ، prefixe) در لهجه هزارگی بدو شکل ، از ریشه ترکی بجای مانده است :

۱- پیشوند ترکی باریشه ترکی در امثله آتی :
 بیقوش Bayqosh یعنی بجغد که از دو جزو (بی ، بای) و (قوش یعنی پرنده) مرکب است و qush در لهجه‌های مختلف ترکی (پرنده) را گویند و بیقوش ، جغذرا ، قره قوش qaraqosh که از دو جزو (قره) و (قوش) مرکب است .
 ۲- پیشوند دری باریشه ترکی : مثل سر قوش sarqosh یعنی سر کرده و سالار کاروان ، که مرکب است : سر (دری) و (قوش یعنی جمع ، جمعیت) ترکی .
 سرغوج sar-ghuch یعنی کلاه مخصوص زنان که بلند است و نسبت به عرقچین بلندتر میباشد و ریشه ghuch ، «غوج» و Wuch «وچ» و Wuz «ووچ» از همان نوع انقلاب و تبدلی است که یاد کرده آمد .

سر قول Sar-qol یعنی دهیکه در بلندترین نقطه دره واقع باشد .
 و حتی این کلمه در لهجه قرغزی نیز باقی است چنانکه «پامیر خرد» را «سر قول» میگویند .

پای قول Paay-qol یعنی دهیکه در آخرین نقطه دره واقع باشد .

۳- پسو هاند Suffixs :

پسوندهایی در لهجه هزارگی هستند که ریشه ترکی دارند، امثله زیاد از همچو
وندهار ادر لهجه های ترکی شرقی و غربی میتوان یافت :

الف - له La: این يك لاحقه مشابهت، تصنع و صفت و امر است .

۱- برای مشابهت: چون در آخر اسم بیاید، مشابهت يك اسم را به اسم دیگر

نشان میدهد. مثلاً کلمه «گردگله» Gardag-la در جمله: برف گرد کله مو کنه یعنی

برف همچون گرد می بارد . - اپسقال له Apsaqaal-la در جمله: گردی کلو اپسقله

میکند: یعنی گردی حسین بسیار کلان کاری و تظاهر میکرد . - غوزه له ghoza-la در

جمله: پنبه غوزه له کده: یعنی پنبه شکل غوزه را گرفته است . یا: لبای شی غوزه له

کده، یعنی لبهایش همچون غوزه تبخال بر آورده است .

۲- برای تصنع و تکلف: با موصوف می پیوند و موصوف را به صفتی که دارا

نیست، متظاهر می سازد. مثلاً سوخله Sux la در جمله: سوخله کده مونه ده جور سنده

یعنی آرزو حرص نشان داده مارا به جان رسانده است،

سوخله دیدی کده ده دیسچی نرسید: یعنی بسیار آرزو نشان دادمگر بدستش نرسید.

سیر له مل له Sirla malla: سیر له مل له کده اید کار نمو کنه، یعنی لجاجت کرده هیچ

کار نمیکند .

و همچنان تر قگله Tarqagla یعنی خود را بر آشفته نشان دادن . دلخگله dalxagla

خود را به مسخرگی زدن .

۳- برای صفت: مثل سوله Sula یعنی نرم و آبگین . کور بله Korbala یعنی

مراغه و خاکمالی کردن و خود را از يك پهلو به پهلو دیگر گردانیدن .

۴- برای امر و نهی: که با فعل معاون می آید مثلاً: سیخگله کوی یعنی با سیخ

بزن - گوی گیر له نکو، یعنی از راه تمسخر مباحثه مکن - قغله کو qaghla یعنی

خشک کن - چغله کویعنی اندازه بگیر - بر بغله کد: برای گرفتن پنجه انداخت
و دست دراز کرد .

تبصره : کلمات اصلی لغات متذکره عبارتند از :
گرد یعنی غبار ، افسقال : ریش سفید ؛ غوزه ؛ سوخ : حر یص ، آزمند ،
سیر له مل : لجوج ، سمج ، ترقلک : عصبانی ، دلخک : مسخره ، ظریف ، کور به :
افتادگی ، ویرانی ، قع ، قاق : خشک و غیره . (ilaxud) :

پسوندها La در لهجه های مختلف ترکی برای موصوف و صفت می آید چنانکه
در امثله ذیل از لهجه های گوناگون دیده می شود:

قازاخی : الف - بشکل امر : abaayla یعنی احتیاط کن ، taazala تطهیر کن ؛
Seberla : آهسته سخن بزن .

قنغوراتی : qaqla : خشک کن ، Sixla : چیزی را به چیز دیگر فرو ببر ؛ Saq(x)la
سقله : ببین ، نگاه کن ؛ qitiqla قیتقله : قتقتک کن .

مرووی هروی : (tasla) تاسله : ببنداز ، پرتاب کن ؛ (kella) کلاله : سخن بزن .
تر کمنی : (sozla) سوزله : گپ بزن ؛ (gozla) گوزله : نگاه کن
(chaapala) چاپله : دوان برو ، بدو .

اویغوری : (baghla) بغله : بسته کن (barbaghla) بر بغله : برو ببند .

ب - بشکل صفت :

قازاخی : (sowla) سوله : تری ، سستی . (utalagui) :

مرووی هروی : (ghoshla) گوشله : دو تایی .

تبصره : در لهجه مرووی برای مالکیت نیز می آید . مثلاً (urayla) اوری له :

دلاور ، شجاع .

ب - لاحقہ لی (یاء مجهول) ولی (یاء معروف) : این پسوند در لهجه دری هزارگی برای صفت و تصغیر می آید :
 ۱- برای صفت : (qoshali) قوشلی : دو تایی ، توأم ، دو گانه (sechali) سیچلی : آنچه از پول و شیرینی و غیره که بر سر عروس و مسافر تازه وارد و غیره از جهت تبریک پاشند .

۲ - برای تصغیر : (kuzali) کوزه لی : کوزه چه ؛ (kutali) کوتلی : حجیره ، کلبه محقر .
 این لاحقہ در لهجه قازاخی بشکل صفت موجود است مگر با تلفظ یاء مجهول مثلاً : (zhaarle) ژار لی : فقیر ، تهی دست (aazhaarle) آژار لی : منقش ، نگارین .

ج - لاحقہ (تو) ، برای مالکیت :
 در زبان دری ، وقتیکه بر اسم یا صفت پسوند های : دار ، آور ، و مند ، بیایند مفهوم صاحب بودن و دار بودن یا اتصاف به صفتی را میرسانند . در لهجه هزارگی علاوه بر پسوند های (دار ، آور) يك لاحقہ دیگر هست که عبارت از (تو) میباشد این لاحقہ برای مالکیت آید . مثلاً : بز تو یعنی بزدار یا مالک بز آن زیاده ؛ جرگتو (jargatu) یعنی دلاور ؛ روی تو = آبرو مند ، معروف ؛ نامتو = نامدار ، نامور ؛ بلقیه تو (bulqia) = توانا ، نیر و مند ؛ شیغی تو (shighay-tu) = شتالنگ ، کعب ؛ قرغنه تو (qarghana-tu) یعنی قرغنه زار ؛ روودتو (rawud-tu) یعنی مرتب ، منظم ؛ - قوشقتو (qushqa-tu) یعنی بردبار ، مصدر در کار ؛ ایر که تو (erkatu) = باجرات ؛ جوراکتو (juraakatu) = دلاور ، جری .

این پسوند در لهجه های ترکی نیز وجود دارد ، مگر تلفظ آن گاهی همچون هزارگی با او معروف و گاهی با ضمه غیر مشبعه یا او مجهول صورت میگیرد . چنانکه در امثله ذیل :

ن قازاخی : ژرکت (zhərək-tə) یعنی دلاور، بادل .
 قرغزی : جروکتو (joruktu) یعنی دلاور، بادل .
 در متون کهن دری، این پسوند از زبان ترکی دخیل شده است .
 مثلاً : ا لجا ی تو : که مرکب است از دو جز و : ا لجا ی (oljaay) یعنی تخت . و تو (tu) یعنی صاحب ، یا مالک که لقب یکی از شاهان مغل دوره ایباخانی بوده است .
 و غلجا تو (ghuljaatu) یعنی جا بیکه گو سفند «قچ» و وحشی که آنرا غولجه (ghulja) گویند ، زیاد باشد . (پنج رساله حافظ ابرو چاپ پراگ) و بلغو تو (belghu-tu) (زبدۃ التواریخ - مجله کابل سال ششم - شماره ۱-۲) .
 تبصره : چنان بنظر میرسد که این اسم مرکب از سه جز و باشد : (بیل + غو + تو) یعنی جایی که آهن یا چوب قابل ساختن بیل زیاد باشد . و غو (ghu) در لهجه هزارگی پسوند «قابلیت» و «لیاقت» است ، و اندازه و مقدار را نیز نشان میدهد .
 مثلاً وارغو (waarghu) یعنی درگیران ، یا آنچه بدان چیزی دیگر مشتعل ساخته شود ؛ نان غو (naanghu) یعنی باندازه یک نان آرد ؛ پیر و غو (pero-ghu) = پیر آهن وار ، بقدریک پیر آهن رخت .
 پسوند (تو) در مغلی نیز برای مالکیت بکار برده می شود مثلاً نیره تو (neratu) یعنی نامدار (قطعات عشره) .

د - پسوند جسی و چی :

این دو پسوند که گاهی یکی عوض دیگر نیز بکار برده میشود ، فعل را «وجه مصدری» میدهد و در آخر اسم یا صیغه امر لاحق گردیده فاعلش میسازد . مگر در لهجه هزارگی همیشه با فعل معاون یک جامی آید . اگر فعل اصلی لازمی باشد بالحاق مشتقات فعل «کدو» (kado) باز هم بحال لازمی میماند . واگر

فعل اصل متعدی باشد با فعل معاون مذکور معنایش متعدی میگردد. با فعل معاون «شدو» و مشتقات آن لازمی می آید. چنانکه در امثله آتی دیده می شود:

قوره جی کد qoraji kad یعنی مرد، وفات یافت (لازمی)

غوله جی کد gholaji kad = بیز ارشد (لازمی).

قره جی میکد qaraji mikad = تماشا و نظاره میکرد.

سونجی کده sunji kada = دراز شده است.

چوبه جی شد chubaji shud = خراشیده شد.

چوبه جی کد chubaji kad = خراشانند، شاراند.

اگر جی» در آخر اسم جامد بیاید معنایش را خاص تر میسازد. مثلاً ته وه

tawa = تابه گلین؛ ته وه جی tawaji = تابه آهنین.

در لهجه ترکی استانبولی، برای فاعلیت و عدد وصفی آید:

چون: chaariq - ji چاریقچی = کفش دوز؛ برنجی berinji = اول، ایکنجی

ekinji = دوم؛ او چونجی uchunji = سوم. و غیره.

در لهجه ترکی کمنی برای فاعلیت آید مثل تیکجی tik - ji = خیاط و کفش دوز.

پسوند «چی» chi برای فاعلیت است و در آخر اسم می آید و آنرا فاعل می سازد

مثلاً خاشه چی = هیزم کش؛ آشار چی = حشر گر، حشری؛ توی چی = آنکه

عروسی دارد و در عروسی اشتراک دارد. ایلچی elchi = قاصد، میانبرو.

تر کمنی: شوغولچی shughulchi = محرك، تمام.

قنغوراتی: qosh - chi قوشچی = گاوران، کسیکه قلبه میراند.

مروی هروی: ghosh - chi غوشچی =

ترکی چغتایی: ایلچی el - chi = قاصد، سفیر.

قرغزی: چاریقچی، چاریقچو chaariqchə, chaariqehi یعنی کفش دوز.
 در لهجه هزارگی این پسوند برای صفت و مشابهت نیز می آید. مثلاً از سوله
 sula یعنی نرم، سست: سوله چی sula - chi = از گرسنگی سست و بیحال چنانکه
 ضرب المثلی است: گرگ سوله چی کده زور یگت باره ره دره: یعنی گرگیکه از
 گرسنگی بیحال مرگت در آمده باشد هم زورش بیک بره میرسد.
 این پسوند از طریق عسکری و اداری در ادب زبان دری و زبان عامیانه کابلی
 دخیل گردیده است. مثلاً: نو بتچی، قوشچی، قورچی، جارچی یا جهرچی
 تاواچی، قاپچی و امثال آن.

۵ - پسوند (قو) qo :

این لاحقه از لواحق زبان ترکی است که بدو شکل «قون، قن» در لهجه های
 مختلف آن زبان موجود است. در لهجه هزارگی بطرز «قو» qo باواو مجهول
 تلفظ میشود. زیرا درین لهجه از اسماء مختوم به «ان، ون، ن» لواحق متذکره حذف
 گردیده به واو مجهول بدل میشود. چنانکه «خان» را «خو» و «جان» را «جو» و
 مسلمان را «مسلمو» و مهربان را «مهربو» و گفتان را «گفتو» گویند. و در وقت
 اضافه نون آخر آن به تلفظ می آید.

چپقون chapqun را چپقو chapqo گویند

قپقان qapqaan « قپقو qapqo »

مثلاً: امشا و چپقون سخت بود = یعنی امشب طوفان شدید برف و باد بود.

قنغوراتی: چپقون = طوفان شدید برف آلود.

مروی هر وی: چپقون: « » « »

ترکی استانبولی: چاپقین chaapqin: طوفان برف و باد.

قازاخی: چپقون: طوفان باد و برف.

مغلی هری : chapqhun : طوفان برف و باد .
 ریشه این کلمه (چاپ) chaap یعنی شدت ، تیزی ، دوش تیز و سرعت است که با پسوند (قون ، قین) يك جا شده است . و فعل امر آن «چاپ» یعنی به تیزی بدو، است . و وجه مصدری آن : چاپمق ، chaapmeq و چاپول ، و چاپولغن است . و کلمات : چاپار ، چاپ انداز و چاپول ، نیز از همین ریشه اند . لغت شوقون shawqon یعنی قالمقال در ازبکی و شاو خون shaawxun یعنی قالمقال در قنغوراتی نیز از همان گونه است .
 و کلمه شبیخون و شبخون که در زبان دری به جمله ناگهانی تعبیر می شود نیز از همانجا منبع میگیرد .

پسوند qo در کلمات دیگر نیز هست :

هزارگی : qapqo قپقو = تله روبا ، la piege .

مغلی هری : qapqaan قپقان = »

ترکمنی : qapan قپان »

قنغوراتی : qaqbaan ققبان »

قازاخی : qapqaan قپقان »

اویغوری : qapqaan قپقان »

ازبکی : qapqaan قپقان »

این کلمه ، از دو جزو : qab قپ یعنی ناگهان گرفتن ، و qaan قان یعنی آله ،

دام ، مرکب است . در لهجه دری عامیانه کابلی تنها ریشه «قپ» موجود است

و «قپ کردن» و «قپان» از آن ساخته شده است .

هزارگی : qoshqo قشقو = پاردم

قرغزی : qoshqan قشمن = »

ترکی چغتایی: qoshqon قشقون = پاردم

ازبکی: qowushqan قووشقن = »

ترکمنی: qhushqhun قوشغون = »

قنغوراتی: qushqan قرشقن = »

قازاخی: qusqan ، qoyisqan قوسقن .

و- پسوند شه sha :

در آخر اسم و صفت می آید و همچون باب تفاعل در عربی خاصیت تجنب راه‌یگیرد . مثلاً بیگنه شه beganasha یعنی خود را بیگانه پنداشتن . چنانکه گفته شود : ده قد دیگا بیگنه شه میکند: یعنی میان دیگران بیگانگی حس میکرد .

بدشه badsha : برای دیگری بدی تراشیدن .

ککشه kaksha = متکبر ، کا که نما .

این پسوند در لهجه های ترکی نیز موجود است .

قنغوراتی : وولمه wolemsa یعنی کم جرأت

قازاخی : قرخشه qaraxsha علامه ای که میان کشت زار برای ترسانیدن

گنجشکان و غیره نصب نمایند .

ز- لاحقۃ الجی alji :

در آخر اسم ، صفت و صیغه امر پیوسته معنای لازمی آنرا متعدی میسازد .

مثلاً ازافت uft ، افتلجی uftalji یعنی انداختن بر زمین ساخته می شود .

از ارخی arxay ، ورخی warxay = برخیز ، ارخلجی arxalji ، و ورخلجی

می آید .

از چیقرا chiqraa = گریه ، چیقراالجی chiqraalji = گریاندن ، ایست est ،

ایستلجی estalji = خیزاندن ، برپا کردن ، ازدبه daba = غائب ، دبلجی dabalji و از

اوچی uchi یعنی نوشیدن مایع ، اوچلجی uchalji = نوشاندن ، می آید .

از سیرشدن ، سیرلجی seralji = سیرگردا نیدن می شود .

نویسنده: عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

-۹-

(الف)

خوانندگان محترم بخاطر خواهند داشت که اینجانب از چهار سال باینطرف مضمونی را تحت عنوان فوق از طریق مجله ادب به نشر می رسانم و از سال (۱۳۴۴) تا حال مصروف تحقیق شخصی و جمع آوری معلومات راجع به لغات عامیانه دو بیتی ها - ضرب المثلها - مشاهیر و غیره موضوعات عامیانه دری بدخشان می باشم باید بعرض برسانم که موضوعات فوق الذکر بجز از مشاهیریکه از کتب و تذکره ها جمع آوری می شوند ما بقی به اثر تماس مستقیم با مردم و همکاری بعضی دوستان که در ضمن تشکر میخواستیم اسمای شان را در اینجا ذکر نمایم مثل: بناغلو برهان الدین نامق از خاش، سراج الدین شیون از خستک جرم، غلام محمد فارغ دار المعلمین از کشم، یحیی خان از درواز، محمد یعقوب کوشانی از فیض آباد و غیره که مدتی زیاد بمن همکاری نموده اند جمع و ترتیب گردیده و اینجانب بعد از غور و تحقیق زیاد و مقابله با آثار قدما و مأخذ قدیمه از حالت اولی و شکل خام آن به قسم پخته و یسا مطبوع در می آورم که بذات خود این کار نهایت صعب و دشوار است با آنهم بنده احساس خستگی نموده در پهلوی مضمون (لغات مستعمل در لهجه دری

بدخشان) یا فرهنگ دری بدخشان کتابهای دیگری را جهت استفاده از باب ذوق و دوستداران ادب چه در مجله ادب و مجلات دیگر و وطن عزیز تقدیم مینمایم و هم امیدوارم در صورت مجهز بودن مطبعه اشکال و ذکر (تلفظات و گفتار خاص دری بدخشان) را بشکل نمونه با فونتیک بین المللی نشان بدهم و بدین طریق بتوانم نهجه اصلی دری مردم کوهستانی و دره نشینان بدخشان را با جماعه معرفی نمایم.

درین مقاله آن حروفی که از قبیل (ح - ه - ع) در بدخشان بشکل (الف) تلفظ میگردند بایست در ردیف (الف) تحریر می یافتند اما با آنهم درینجا بغرض توضیح میخوام در پهلوی هر یک از لغات اصل لغت و در غیر آن تلفظ و شکل دو می را تحریر دارم. هم چنان در بعضی حروف دیگر عین حروف تلفظ نمیگردند مثلاً:

- ۱ - عوض (ط) حرف (ت).
- ۲ - عوض (ذ، ظ، ض) حرف (ز).
- ۳ - عوض (ص، ث) حرف (س).

درین مبحث ضروری میدانم تا بار دیگر به تعقیب شماره (۱ و ۲) مجله ادب سال (۱۳۴۹) علامات و اشارات مضمون را ایاد آور شوم:

- ۱ - ك (كشم).
- ۲ - د (درواز).
- ۳ - ج (جرم).
- ۴ - ف (فیض آباد).
- ۵ - برهان (برهان قاطع).
- ۶ - غیاث (غیاث اللغات).
- ۷ - افغانی نویس (لغات عامیانه فارسی افغانستان).

۸ - فرس (لغت فرس)

۹ - عمید (فرهنگ عمید)

ریشه های لغات از قبیل ترکی و عربی ، در جایهای خود ذکر گردیده اند. [

۱ - آی آی (Aayaay) اسم جمع و معنی (ح ف د ك) شور و غوغا - سرود

و خوشی ضد و واو یلاو بعضاً بتلفظ و صدای های های وا یا او ی (aiyaaowy) هیا هوی هم می آید و گاهی بشکل های هوی تلفظ میگردد.

الف :- بمعنی زود هم آمده و معمولاً بشکل امر استعمال می شود .

ب :- (این هیا هوی سلیم جان چو شنف - خنده کرد با رفیقان گفت

ابو القاسم لاهوتی)

ج - (بتکرار های بمعنی زود زود و جلد جلد و شتاب تعجب باشد بمعنی ها یا

های هم است که شور ، گریه مصیبت زدگان است - برهان)

د - (بکنند موی و شخودند موی - زایران بر آمد یکی های هوی) فردوسی

طوسی .

۲ - آون (aawan) اسم (ك) عبارت از امیل پیازه تازه و بعضاً بشکل هاون

تلفظ می شود و هاونیکه مشهور است آنرا نیز گویند که توسط آن شالی و گندم

بچکنند bichokand (چکیدن بمعنی میده کردن)

الف - (بفتح و سکون نون معروفست - برهان)

ب - چو استخوان که هاون دوران روزگار

خردش چنان بکوفت که خاکش غبار کرد (سعدی)

۳ - آجزه (aajiza) اسم عام و معنی (د ج ك ف) اصلاً عاجزه که از عاجز

گرفته شده و بشکل مونث آورده می شود بمعنی دختر و یا جنس زن.

۴ - آشور (aashor) اسم (ج ك ف) اصلاً عاشور و بعضاً بشکل اسماً نیز

می آید مثلاً آشور بیدگ، آشور مد و برای زن ها مثل آشور بی که در حقیقت عاشور بی بی بوده و نسبت وجه تسمیه شان همانا از ماه عاشورا (دهم محرم الحرام) است که متولدین ماه مذکور بدان اسم نام گذاری شده اند.

۵- آنس (aanis) اسم فاعل و صفت نسبتی (ج ك ف) گناهگار و رسوا اصلاً از لغت عرب و از مصدر (حنت) گرفته شده و شکل صحیح آن (حانت) است و از نگاه لغت گناهگار معنی میدهد اما از نگاه استعمال مختص به آن شخصی اطلاق میگردد که یکبار از عمل کاری توسط قسم انکار ورزیده و بعداً قصد خود را شکستانده دوباره به اجرا و عمل آن دست زده باشد.

الف - حانت - گناهگار - غیاث)

مثال: راستشه یگوم سا آنس مان کدی

(راستی را بگویم مرا حانت ساختی)

یعنی این جمله وقتی استعمال میگردد که قبلاً قسم خورده است تا کاری را نماید اما کسی او را از کار و مقصد او ایش باز داشته است.

۶- آجی پشیمان یا «حاجی برگشته» لفظیست نسبت بکسانی که حج نکرده

و از راه پس آمده باشند (ج ك ف)

اجی - حاجی (الحاج)

۷- آواره (aawaara) صفت نسبتی (د ف ج ك) گم شده: نامعلوم، لادرك

۱- آوارگی - حالت آواره بودن و لادرکی.

۲- گم گشته، سرگشته، بسی خانمان، دربدر، دور از وطن آواره هم گفته شده

آوارگی حالت آواره بودن، دربدری سرگردانی و بیخانمانی، عمید)

۸- آجی برگشته (aaji bargashta) (ج ف ك) کسیکه قصد حج «بیت الله را

نماید و بعداً از عمل آن انکار ورزد».

۹- آق پدر (aaqi padar) «ج ف ك» کسی را که پدرش به نسبت نافرمانی که کرده از نزد خود رانده و دعای بدنموده باشد اصلاً «عاق» نوشته می‌شود و کلمه عربی است.

بعضاً اشخاص نامعقول و مضر را هم «آق پدر» گویند.
الف- عاق: آزار دهنده پدر یا مادر، کسی که با پدر یا مادر خود نافرمانی و بد رفتاری کند و آنان را بر نجانند. عاق والدین: کسی که پدر و مادر هر دو از او ناراضی باشند. «فرهنگ عمید»

۱۰- اته «aata» اسم مکان (ج) اصلاً از کلمه «احاطه و یا حیاطه» گرفته شده و بمعنی باغچه کوچک آمده.

۱۱- آپه (apa) که بعضاً آپه (aapa) هم تلفظ می‌شود بمعنی خواهر کلان باشد مثلاً بل این کلمه و که «woka» برادر و یا خواهر خورد است. برادر کلان را «ا که aka» گویند که همه این لغات در بین ترکی زبانها نیز مروج است و شاید هم ترکی باشند. برادر و خواهر کوچک را بزبان دری بدخشان «نینیک ninik» گویند. آپه را یک تعداد از مردم در افغانستان بجای مادر نیز استعمال مینمایند.

در ترکی خواهر کلان و خواهر خورد، بر علاوه کلمات فوق بنامهای دیگری یاد می‌شوند مثلاً خواهر کلان را «سینی Seeni» و خواهر خورد را «ایگه چی aygachi» یا «ایگاچی (aygaachi) گویند مگر فعلاً در بین خود ترکی زبانها در باره این لغات اختلاف دیده می‌شود، طور مثال ترکی زبانهای بدخشان به خواهر کلان و خورد «ایگه چی» گویند اما ترکی زبانهای دیگر مثل اند خود و غیره «سینی» گویند (ج د ف ك) مثال: اومه بگوله گاو اره دوخته یانی (آپه ام را بگو که گاوهار ادوشیده و یاخیر)

الف: دوختن doxtan (مصدر بمعنی دوشیدن)

۱۲- اردم خیال (ardam xeyaal) صفت نسبتی (ك د ج ف) کنایه از آدم خودسر

بدون رهنما، شخصیکه استقرار فکری نداشته باشد اصلاً «هرکاره» است.

۱- (کسیکه مزاجش تقرر ندارد - افغانی نویس)

۱۳- ارکاره (arkaara) صفت نسبتی (ج ك ف) شخصیکه در بسیاری از موارد وارد و اردوآگاه باشد طور مثال شخصیکه در پهلوی مالدار می تواند نجاری، گلکاری و غیره رایاد داشته باشد آن شخص هرکاره است. اصلاً «هرکاره است»

۱- (ادم جرار و کاریگر - افغانی نویس)

۱۴- افت یک (aftyak) هفت یک و شش یک همه اصطلاحات بیست که

دهاقین و زمینداران زیاده تر استعمال میکنند.

هرگاه دهقانی با اسم و قرار داد «هفت یک» بایک نفر زمیندار حاضر میگردد معنی این را دارد که از محصولات یکساله از هفت حصه یک حصه را بخود میگیرد و شش حصه دیگر حاصلات را به صاحب زمین و یا زمیندار تسلیم میکنند اما اشخاص کاریگری که باین مفهوم قرار داد مینمایند با اسم «دهقان» یاد می شوند و در پهلوی آنها مز دوریکه جهت کمک بادهقان و یا به نسبت چراندن «مالها» یعنی (بز و گوسفند) گرفته می شوند ایشان را با اسم یتیم یاد میکنند.

۱۵- افت میوه (aft maywa) هفت میوه) اسم معرفه است در کابل اما در بدخشان

کشمش و نخود را هم هفت میوه گویند و هفت میوه عبارت از آنست که از هفت قسم میوه بدست می آید.

۱- (میوه ایست که هفت میوه مرکب است - افغانی نویس)

۲- (عبارت از کشمش و طایفی و انجیر خشک و قیسی خشک و شفتالوی

خشک و خرما و خشک و آلو بخارا باشد - برهان)

۱۶- آفت ایکل (aft aikal) اسم مرکب (هفت هیکل) (ك ج د ف) مراد از کتابی

است که در آن سوره های قرآن شریف بوده در خانه ها جهت دفع بلا نگاه میدارند از هفت هیکل برای تعویذ هم استفاده میکنند، ضخامت این کتاب کوچک و جیبی می باشد از آن سبب هر کس که بسفر میرود هفت هیکل را در جیب خود می برد هر گاه با خود نبرد از زیر هفت هیکل باید تیر شود تا از خطرات وارده در امان بماند. مردم بان فکر اند که در هفت هیکل همان آیات مبارک قرآن انتخاب گردیده که «اسم اعظم» در آن است.

۱- (کنایه از هفت آسمان و هفت زمین و تعویذها و بازو بندها را نیز گویند - برهان)

۲- هفت اعضای زمین نیروست

تا ذات تو هفت هیکل اوست

«تحفة العراقین ص ۱۳۲»

۳- «هیکل: بمعنی تعویذ و دعا و حمایل و بازو بند مشهور است - برهان»

۱۷- افته بارش (afta baarash) اسم مرکب (هفته بارش) مراد از دوام باران

باشد یا اینکه از شروع هفته تا ختم آن مسلسل یا بارش ببارد و یا هوا «گیرش girash» باشد آفتاب معلوم نگردد.

۱- «گرش alagoola» ابرویا ابری

۱۸- اله گوله ala goola (ج ك د) لفظیست که در حالت شورش، غالمغال و روز

بد استعمال می شود.

۱۹- امته (amta) (ك ج ف) همینطور - همین قسم و امتهی amtae همینطور ی.

۲۰- ام چشم (amcheshm) هم چشم مرکب و ترکیب امتزاجی (ك ج ف د)

سیال (eyaals) و شریک - دشمن و رقیب.

۱- سیال (seyaal) در ترکی نیز معمول است بمعنی رقیب استعمال میگردد.

۲- شريك که اصلاً از شرکت و شراکت گرفته شده با وجود یک معنی شريك بودن را میدهد بمعنی رقیب و سیال نیز آمده.

۳- هم چشم (حریف و رقیب. افغانی نویسنده)

۲۱- امسایه (amsaaya) «هم سایه» (ج ف ک د) کسیکه خانه اش پهلوی خانه دیگری باشد با هم همسایه اند. نه آنها یکی که بشکل مزدور در خانه صاحب خانه حیات بسر می برند.

۲۲- امقه (aməqa) اسم (ج ک د ف) همین اندازه همینقدر بعضاً بشکل سوالیه و بعضاً بشکل بیانیه می آید مثلاً امقه آوردی (همینقدر آوردی)؟

۲- امقیک آوردم (همینقدر آوردم)

۲۳- امک (amək) عربی و از «عمک» یا عم گرفته شده بمعنی کا کا (د ف ج ک) اسم علم.

۲۴- امیان (amyaaan) اسم علم و جامد عبارت از هیکل نقره ای که زنان آنرا بگردن اندازند امیل (amil) هم گویند.

۱- همیان بایای حطی بروزن دنبال کیسه باشد طولانی که بر کمر بندند و به عربی صره خوانند و بمعنی کمر و میان هم بنظر آمده است. (برهان)

۲- (همیان: انبان کیسه پول، کیسه دراز که در آن پول میریزند و بکمر می بندند هامیان، هنبان و امیان هم گفته شده بعربی همیان میگویند) بکسر ها) و جمع آن همایین است (فرهنگ عمید) امیان را معمولاً رقم قطار مرمی از روی شانه به بغل اندازند در پهلوی مورها و زیورات دیگر در امیان هیکل چهره را نیز که در میان آن (آیات قرآن مجید) است ضم می سازند.

زنان وقتیکه می خواهند واقعاً خود را افیض و سامانه دهند بر علاوه امیان «چفکلی chafkali» که از مشهدی mashhadi ساخته شده است در گردن می اندازند مشهدی

عبارت باشد از همان نقره های سکه زده و هم بالای چفکلی «شلشله shalshala» در گردن می آویزند که آن دو از ده قطار باشد و همه قطارها از مور و یا ماریک maarik پر باشد.

۲۵- انگاره (angaara) اسم بمعنی انگره (angara) که در ردیف الف شماره اول تشریح شده) بدر وازی «paya» پیه گویند، انگاره را در بعضی حصص جرم سفاره safaara گویند مگر سفاره بمعنی سواره یا تنه گندم و جو هم باشد.

۲۶- اوس و ارمان (awasoarmaan) اسم مرکب (ج ف د ک) اصلاً هوس و ارمان بمعنی میل و آرزو مگر معمولاً به عروسی و ازدواج پسران استعمال میگردد مثلاً خانمی و یا مردی میخواد هوس و ارمان را در وقت ازدواج پسرش بدست آورد و یا عقده ای که در زمین از سالها باینطرف داشته مرفوع سازد.

۲۷- ای (ay) لفظیست که شوهران خانمهای خود را بدان صدا کنند هر گاه «ai» خوانده شود. در انصورت حالت تعجب، ترساندن و خطاب بکسی معنی میدهد اما بعضاً علاوه بر تهدید و سرزنش عوض تحسین و آفرین می آید (ج ک ف).

۱- هی در مقام تهدید و تخویف و زجر، استهزاء گویند و گاهی در مقام تحسین است - برهان)

۲- ای ای (ai ai) (ک ف ج) یاهی هی بمعنی غالمغال و شر و شور و گاهی بمعنی (خوب) هم استعمال میگردد مثلاً در کشم کلمه مذکور تعجب، تمسخر و کنایه بکسی نیز معنی میدهد «واه واه» و «په په» بمعنی و عوض تحسین هم می آید.

۲۸- ایتا اویت (aitaahoyt) (ج د ک ف) جیخال و غالمغال که توام با گریه و ناله باشد. که بعضاً (قویتا قویت) (qoytaaqoyt) می آورند و این لفظ گرفته شده از «قویس qoyas» «قویس» معنی گریه و ناله را میدهد، قویس در ترکی بدخشان نیز استعمال میگردد.

۲۹- ای و اشم «ai-o-ashom» صفت نسبتی و اسم مرکب (ج ک) زینت و آرایش شان و دبدبه - کروفر هم معنی میدهد اما (ای و اشم - حشم) را زیاده تر به زنان

استعمال نمایند مثلاً میگویند که زن ا که فلانی ره بی که چقه‌ای و اشم داره (زن و یا خانم فلانی را ببینید که چقدر با «حی و حشم دیده می‌شود «ای و اشم» بمعنی «سامانه» نیز آمده .)

۱- سامانه در بلخ قدیم نوعی از میله بوده که زنان، مردمان بافیشن و ارایش در آن اشتراك میکردند .

۳۰- ارسات (arasaat، عرصات) اسم و صفت (ج كدف) لفظ عربی که بعضاً آنرا «فردای عرصات» خوانند کنایه از روز بد و قیامت و آخرت .

۱- «عرصه - قیامت - غیاث»

۲- (عرصات جمع عرصه و کنایه از روز قیامت و صحرای محشر - فرهنگ عمید)

۳۱- ارار (ar ar) (فك دج) و بشکل (ا رس arras) نیز آمده بمعنی صدای

خرو کنایه از صدا های بی معنی و بیجا، این کلمه بعضاً بشکل «هرهر» هم تلفظ میگردد و اگر «ارهر» و یا «ارر» تلفظ شود معنی درختی را که مشابه «سفیدار» است میدهد .

۱- (عرعر: بفتح هر دو عین و سکون هر دو را بر بی درخت سر کوهیست

گویند میان آن درخت و نخل خرما با هم عداوت است و یکجا با هم نرویند - برهان)
۲- عرعر: (بانگک الاغ - عمید.)

۳- (عرعر: سرو کوهی ارس درختی است شبیه سرو و کمی کوتاه تر و کوچکتر

از آن، برگ و گلش بدبو، ثمر آن باندازه فندق و در طب بکار میرود، تخم آنرا میکارند و هر جاتخمش بیفتد سبز می‌شود در فارسی ابهل دو هل نیز گفته شده (فرهنگ عمید .)

۳۲- ارخچین araxchin اسم جامد (دج ك ف) مراد ف شپتک shapōtak بمعنی

«کلاه شب» و «یا زیر کلاه» باشد که در وقت خواب آنرا بسر کنند، بر علاوه اینکه نرم

ساخته شده و در وقت خواب مزاحمت وارد نمیکند در روز عرق سر را بخود جذب نموده نمیگذارد تا کلاه یا «تاقین» (taqin) که کله پوش (kalapoosh) هم گویند چرك و چتل شود.

۱- شپتك گرفته شده از «شب پت» و یا «شب پتك» یعنی (چیزیکه می تواند سر را در شب پت نماید)

۲- اصلاً کلمه ارخچین از «عر قچین» گرفته شده است و خانمها زیادتر استعمال میکنند.

۳- (عر قچین: با قاف و جیم فارسی نوعی از کلاه است و آنرا تریپی نیز گویند و قطیفه را هم گفته اند و هر چیزی که بدان عرق پاک کنند - برهان)

۴- (ارخچین سرت دو ختم رفیق جان

شو و روزای غمت سو ختم رفیق جان

خدا جانم مره پیدا نمیکند

که در عشقت نمی سو ختم رفیق جان)

۳۳- اسا (Asaa) اسم اله و اسم علم جامد (دج فك) معروفست که چوب دست باشد، اصل آن کلمه عربی و بشکل «عصا» تحریر میگردد. اما بدخشان بعضاً عوض «پسر و اولاد» استعمال میگردد، «عصای دست» و یادسیار «دستیار» مرادف هم می آیند که به بچه یا اولاد کار گرنسبت داده می شود.

۱- (چوب دستی - غیاث)

۲- (چوب دستی که هنگام راه رفتن به آن تکیه کنند در فارسی تخله و دستوار و دستواره هم گفته شده (فرهنگ عمید)

۳۴- اسر (Asar، عصر) اسم معنی (دج فك ف) مراد از نماز «دیگر» بمعنی وقت و زمان هم آمده.

۱- عصر: (روزگار زمانه باشد - غیاث)

۲- عصر: (فشردن چیزی برای گرفتن آب یا شیره آن - عمید)

- ۳- عصر: (روز- شب - آخر روز تا هنگام غروب آفتاب اعصر و عصور جمع و نیز بمعنی دهر- روزگار و اعصر و عصور و اعصار جمع - عمید)
- ۴- اسری (Asri، عصری) شخص مدپسند که مطابق وقت و زمان زندگی میکند.
- ۳۵- اکا (Akka) اسم علم (ج ك ف) پرنده ایست که نیم آن سفید و نیم دیگر آن سیاه، این پرنده برخلاف زاغ خبهرهای خوش می آورد مخصوصاً آن اخباری که مسافران بخانه های خود برمیگردند عموماً این پرنده بنا بر شوق های طبیعی شان در زمستان پیدامی شوند، اصل این کلمه شاید «عکه» باشد مگر بنام «غلبک ghəlbək» زیاده تر یاد کنندش.
- ۱- (عکه: فتح اول و ثانی مشدد نام مرغی است و معروف آن از جنس کلاغ است و ابلق و سیاه و سفید می باشد و عبری عقق خوانند - برهان)
- الف (عقق: پرنده ایست شبیه بکلاغ دارای پره های سیاه و سفید در فارسی عكك و عكه و كسك و شك و كلازه و غلبه هم گفته شده - عمید .)
- ۲- (نوعی از کلاغ و آن ابلق بوده - غیاث)
- ۳۶- الینا (Alainaa) (ج ف ك) واضح و روشن و علنی که شاید از کلمه علن (عربی) به علنی و بعداً بشکل «علینا» و «الینا» تبدیل شده باشد.
- ۳۷- امبی (ambi) (ج ك) اسم مراد از جایبست که در آنجا سنگ کورت و بشکل «قرم (Qurəm) گذاشته شده باشد و یا اصلاً بدان شکل بوده باشد.
- ۱- قر (Qurəm) یا قورام (queraam) لغت ترکی جایبکه سنگ ها کورت شده باشد.
- ۲- سنگ و یا شیخ (سنگ بزرگ بتلفظ (Shax) کلان را در کشم امبه گویند، فرقیکه میان شیخ و امبه (Amba) وجود دارد آنست که شیخ معمولاً بجای خود قائم بوده و خطر افتیدن و لول و یا غیل شدن آن، غیل (Ghayl) از مصدر غیلیدن بمعنی (لول خوردن) کم باشد و بعضاً با اسم اسار (حصار) نیز یاد کنند اما

امبه به همان سنگ‌های اطلاق می‌گردد که در زمین قائم نباشند، سنگ‌های متوسطه و قابل برداشت را بنام (کوره Kura) یاد کنند و کوره زیاده تر در ترکی معمول است: مثال - نمونه مرد که مینی اکه مه ایقه کوره پیچش که قریبینه بمره (آن مرد رامی بینی برادر کلان من آنقدر کوره زدش که نزدیک بود بمیرد .)

۳۸- انگه (Anga) (ك دف ج) اسم علم - زن برادر - زن کا کا، گاه گاهی (ینگه Yanga) هم تلفظ می شود .

۳۹- اورت (Awrat) اسم علم (دك ف ج) زن، اصل آن کلمه عربی و از عورت گرفته شده.

۱- (عورت) هر چه موضوع ستر باشد - امری که انسان از آن شرم داشته باشد، عضوی که انسان از روی شرم و حیامی پوشاند ، آلت تناسلی ، شرمگاه، شرمجای عورت جمع - عمید .

۴۰- ایوزی (Aywazi) عوضی اسم و صفت (دك ف ج) تبدیل و بدل معروفست اما در سابق کلمه (اوضی) بکسی اطلاق می‌گردید که کسی عوض شخص دیگر به (عسکری) میرفت شاید بمقابل پول یا از روی دوستی و قرابت .

۱- (عوض: بمعنی بدل - بهار عجم - غیاث) .

۲- عوض: عربی - چیزیکه بجای چیز دیگری داده شود - خلف جانشین اعواض جمع - عمید .

۴۱- ایار (Aiyaar) اسم معنی و صفت نسبتی و هم اسم فاعل (ج ك ف) کنایه از شخص کاردان و هوشمند، همچنان به شخصیکه مکار باشد نیز اطلاق می‌گردد اصلا عربی بوده و از (عیار) گرفته شده .

۱- (عیار: بسیار آمد و شد کننده و دوره گرد، و لگرد، تردست، زرنگ، مرد چالاک و تندرو - عمید) .

۴۲- ایال (Ayaal) اسم (ف ج ك) زن یا تعلقداری. که اصل آن عیال و از

عربی گرفته شده.

۱- (عیال «بکسر عین» زن و فرزند اهل خانه و کسانیکه نانخور مرد باشند. - عمید)

۴۳- انگور شفاء و انگور تفک (Taqak) انگورهای خودرو که در لب بام

ها و دیوارها قرار دارند و دارای دانه‌های بسیار خور داند.

۴۴- اجره (ajra) اسم مکان و اسم علم جامد (ك د ف ج) اتاق - کوته - خانه

پس خانه و مهمانخانه، اصلاً عربی و از کلمه «حجره» است، این کلمه بیشتر در اتاق

ملا بچه‌ها نسبت داده می‌شود معمولاً در مدارس و یا مساجد بزرگ چندین حجره

دارد که طالبان در آنجا درس می‌خوانند و این اسم زیاده‌تر به همان جاها اطلاق

میگردد.

۱- (حجره: غرفه - اتاق - خانه - اطاق در مدرسه یا کاروانسرا - ناحیه

و حجر و حجرات جمع - عمید).

۴۵- ارم توتیا (aramtotiyaa) اسم علم جامد (ك ج ف) نوعی از گیاه طبی

بوده از آن بمرض چشم استفاده می‌کنند.

۴۶- ارام کار (araamkaar) (حرام کار) کسیکه کارهای سپرده شده را بوجه

احسن انجام ندهد و به اصطلاح مردم بدخشان «دلپه پلاش (dalyapalaash) کند

این کلمه مرکب معمولاً به مزدورهای که در کارهای محوله صادق نباشند نسبت

داده می‌شود.

۱- (با اصطلاح بدخشان حرام کار کسی گفته می‌شود که کاری را خلاص نکرده

بکار دیگری دست زند - افغانی نویس)

۴۷- اروم (arom) درواز - از حرام گرفته شده و «ارومی (aromai) بمعنی

حرام، است» استعمال می‌گردد.

۴۸- اسنی (assani) صفت نسبتی (دك ف ج) کنایه از شخصیکه با اثر خوردن غذا های متنوع و زیاد مخصوصاً در روزهای عید و تویها مریض شود.
 ۴۹- اسار (issaar) حصار) - ج ك - اسم جامد سنگ های بزرگ و بلندی که در کوه ها واقع است.

از بسکه افت ماضعینان را حصار اجل است

چشم زخم گر هجوم آرد و عار جوشن است - بیدل

۵۰- اق الله (aqallah) (حق الله) در وقت برداشتن خرمن هر کس مقداری از گندم و یا حاصله زمین را بنام «خدا» برای فقراء تخصیص میدهد همان مقصدار را بنام حق الله گویند.

۱- (در اصطلاح بدخشان «حق الله» يك اندازه گند می که در سر خرمن به مسا کین دهند - افغانی نویسنده)

۵۱- اق (aq) (حق) (ك دف ج) اجوره یا مزد بمعنی راست و ضخیم هم است.

۱- (حق - ثابت و سزاوار - غیاث)

۵۲- اق و نا اق (aqo - naa - aq) (حق و ناحق) راست و دروغ - بسی سبب

و بسی موجب .

۱- (حق و ناحق: در اصطلاح بدخشان بکسی گفته میشود که از حق کسی

چشم پوشی کند و نادیده پندارد - افغانی نویسنده)

۵۳- اقارت (aqarat) (حقارت) (دك ف ج) حاصل مصدر دشنام دادن.

۵۴- اکاک (akkaak) صفت - شخص هوشیار و باریک بین که زیاده تر بنفع

خود کار کند و به امراض حیوانی معلومات داشته باشد .

۱- (حکاک: در اصطلاح بدخشان بکسی گفته میشود که به مرض خرواسپ تخصص

داشته باشد - افغانی نویسنده)

۵۵- القه (alqa) (حلقه) (ف ج دك) اسم علم و جامد و صفت بمعنی تور،

جالی مخصوصیکه برای شکار و صید طیور بکار میرود و از دم اسپ ساخته شده است.

۵۶- الوای سابری (alwaai saabiri) (حلوای صابری) (ف ج) اسم مرکب و صفت نسبتی نوعی از حلوا بوده که در روزهای عید سازند و آن از آرد و روغن و بوره ساخته می شود. این نوع حلوا از دیگر حلواها فرقی زیاد داشته و میتواند تا چندین ماه خراب و گنده نشود لذت آن خیلی خوب و رنگ آن زردنخودی است.

۱- الوای سفیدک (alwaai safaydak) اسم مرکب و تصغیر (حلوای سفیدک) که از روغن، آرد و «شیرینی توت» سازند.

۲- الوای شیری (حلوای شیری) که از روغن - آرد و شیر سازند - درواز
۳- (حلوا - هر چیز شیرینی و حلوای مغزی نوعی از حلوا بغایت سفید است و بدان مغز پسته و بادام بسیار آمیزند - برهان)

۴- (حلواء پشمی - نوعی از حلوای شیرینی - غیاث)

۵- الاوه (alaawa) (اسم بمعنی شیرینی - درواز)

۵۷- امیده (amida) صفت نسبتی (د ف ک ج) همنام کسانیکه یک نام مشترک دارند. مثلاً هر گاه دو نفر «حمید» نام باشند باهم (امیده) اند.

۵۸- اوالک (awaalæk) حاصل مصدر (ک ج ف د) پرتاب کردن، انداختن و «شکلک (shakælæk)» مکلک مرادف اولک اوالک اصلاً حواله و یا حوالک بشکل تصغیر خواهد بود.

۵۹- الاجی (alaaaji) اسم آله (ف ج د ج) آله ایست که پنبه را از پنبه دانه جدا میکند و اصلاً از حلاجی گرفته شده است.

۱- (حلاج - کسبیکه با دستگاه مخصوص پنبه دانه جدا میکند کسبیکه پنبه را به کمان میزند پنبه زن - عمید).

۲- (حلاجیه پیشه حلاج پنبه زنی، پنبه پاک کنی - عمید).

۶۰- ایون (aiwon) اسم عام (درواز) حیوان.

۱- ایون بچه - نوعی از دشنام بمعنی بچه حیوان - درواز.

۲- ایون (aiwon) از وقت، ایونی بمعنی از وقتیکه. (دنبال کنید)

تتبع و نگارش: عبدالله امیری

تحقیقاتی درباره عدد هفت

- ۲ -

هفت آسمان:

تذکره ایست معروف در تحقیق مثنوی و چگونگی شرح حال و بیان افکار مثنوی سرایان دری (۱)

هفت آبا:

کنایه از هفت آسمان باشد چنانکه مولوی بلخی در دیوان شمس گوید:

از چار مادر بر ترم و از هفت آبا نیز هم

من گوهر کانی بدم اینجا بدیدار آمدم

زمانه رازپی زادن چنو فرزند

عقیم گشت چهار امهات و هفت آباش - سنائی

به صد قران بتزاید یکی نتیجه چوتو

زامتراج چهار امهات و هفت آباء (۲)

هفت آسیا:

کنایه از هفت فلک است که هر فلک کنایه از هر آسمان باشد و فلک زحل

فلک مشتری، فلک مریخ، فلک آفتاب، فلک زهره، فلک عطارد و فلک قمر باشد (۳).

مولوی بلخی ثم رومی در دیوان شمس هفت فلک را چنین بیان نموده است:

صبحیدم از نبرد بان گفتم مرا پاسبان

کز سوی هفتم فلک دوش شنیدم خموش

سالها از تک فروماند به سیر

هفت افلاک از یکی جولان من

۱- هفت آسمان تألیف مولوی آغا احمد علی احمد - تهران (۱۹۶۵)

۲- ص ۵۴۰ فرهنگ ادبیات فارسی دری - دکتر زهرای خانلری «کیا»

۳- (ص ۱۲۱۷) برهان قاطع و غیاث اللغات

سریر هفت فلک تخت تست گرچه کنون

زدست طبع گرفتار چار دیواری

هفت فلک راجگر خون شود از این خطر

راست بگویم مرنج سخت جگر عاشقی

انوری گوید: (دیوان شمس)

هفت فلک شد گواه وهشت پی ازدل

نه ره وده بار در مدح توسفته

با مکان تو زمین مه بود از هفت فلک

با کمال تو جهان که بود از یک خردل

زیر لگند نحوس هستی

هر هفت فلک شکسته طارم

سنایی گوید:

داده هر هفت فلک بذل کرد

زاده هر چار گهر باز داد

تا بر این هفت فلک سیر کند هفت اختر

هم چنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ

«فرخی»

هفت فلک را بطبع خاصه بر اهل هنر

رسم گرفته زدن خوی دغا با ختن

هفت طبق: (سنائی)

کنایه از طبقات آسمان و هفت طبقه زمین است (۱) و بابلیان به هفت طبقه

زمین و هفت طبقه آسمان معتقد بودند بدین معنی که برای هر يك از سیارات فلکی و آسمانی قایل بودند و هم چنان زمین نزد اهل هند هفت طبقه است که آنرا (سپت تال) میگویند و هر طبقه این يك نام دارد: اتل (۱) بتل (۲) سوتل (۳) تلاتل (۴) مهاتل (۵) رساتل (۶) و پاتال (۷) ولی آسمانها که آن را «گگن» (۸) میگویند نزد اهل هند هشت است. هفت از آن مقر هفت کواکب سیاره است که زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد و قمر باشند و آسمانی که جمیع ثوابت در آن اند آنرا هشتم میدانند و همین آسمان را حکما فلک هشتم و فلک ثوابت میگویند که بزبان اهل شرع کرسی است (۹)

عجب علم نیست علم هیأت عشق که چرخ هشتمش هفتم زمین است - حافظ
مسعود جوان بخت و جوان عمر که چون او بر نه فلک و هفت زمین شاه و سوری نیست
(سنائی)

سجده گاهم را از آن ر و لطف حق پاک گردانید تا هفتم طبق
(مولوی)

متهم چون دارم آنها را که حق کرد امین مخزن هفتم طبق - مولوی

گنج های خاک تا هفتم طبق عرضه کرده بود پیش شیخ حق -

بر سر هفتم طبق در من نیرزد هشت خلد

بیش می ارزد دو عالم بر گهر یک گوهرم - عطار

هفت چرخ کنایه از هفت طبقه آسمان باشد :

مفخر دهری به ده زبان و به نه روی هشت جنان، هفت چرخ، مدح تو گفته

(انوری)

1 - Atal (Atala) 2- Batal (vitala)

3- sutal (sulala) 4- Tal a tal (tal a tala) 5- Mah a tal (Mah a tala)

6- Ras a tal (Ras a tala) 7- p a tal (p a tal (p a tala) 8- Gagan (Gayana)

۹- رك : ص (۹۷) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم مرحوم داکتر محمد معین .

وگرچه بام بلند است بام هفتم چرخ گذشته است از آن بام نردبان سماع

(دیوان شمس)

اگر به خشم بود چرخ هفتم از توبری بجان تو که نترسی و هیچ غم نخوری

(دیوان شمس)

ز خاشاک تا هفت چرخ بلند هوا آتش و آب و خاک نژند - «

هفت چرخ و چار طبع و پنج حس محرم نیند

خیمه عشرت برون زین هفت و پنج و چار زن

(سنائی)

تو مرد دره چه دانی زیر اکه مرد دره را اول قدم درین ره بر چرخ هفتمین است (عطار)

عشق را با هفت چرخ و شش جهت آرام نیست

لاجرم نه بار هفت و نی غم شش می کشد - «

پیش خلق ایشان فراز صد که اند گام خود بر چرخ هفتم می نهند (مولوی)

لطف اندر لطف او گم می شود کان سفلی بر چرخ هفتم می رود - «

بحیله پایگه همتش همی طلبد ازین قبل شده بر چرخ هفتمین کیوان (فرخی)

کز برون هفت چرخ و چار طبع است این سخن

بار گاهش هم برون از هفت و هشت و چار زن

(سنائی)

عدم بر اند سیلاب بر جهان وجود چنانکه خورد کند موج هفت چرخ نگون (۱)

هفت سقف:

کنایه از همت آسمان باشد (۲).

افراخته را بیت جلالت بر طره هفت سقف مینا (عطار)

۱- کتاب دری صنف ۱۲ طبع کابل ۱۳۵۱ تألیف خلیلی .

۲- ص (۱۲۲۱) برهان قاطع .

بهفت اختر علو و بهفت کشور سفلی بهفت مفرش ارض و بهفت سقف سما

(عطار)

هفت پدر :

بکسر بای فارسی به معنی هفت بانو است که کنایه از هفت آسمان باشد و نیز

کنایه از سبعة سیاره است زیرا آنها را آبای علوی خوانند (۱).

فردوسی گوید :

پس از اردشیرش به هفتم پدر جهاندار ساسان بدان تاجور

هفت گردون :

کنایه از هفت آسمان و کائنات باشد. چنانکه مولوی گوید:

آن دعا از هفت گردون در گذشت کسار آن مسکین به آخر خواب گشت

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی مردم معنی باش و گام از هفت گردون در گذر

(سنایی)

گر فرود آری بدین سر گشته سر

هفت گردون را در آرم زیر پر

منطق الطیر عطار

گفت نامی که ز هولش ایسن بصیر هفت گردون باز ماند از مسیر

ذره از بشرق قهرش گر بر افتد بر سما نه فلک چون هفت مرکز باز ماند از مدار

مرد باش و بر گذار از هفت گردون پای خویش

تا شوی رسته ازین الفاظهای قیل و قال

(سنائی)

هفت پرده :

هفت پرده :

اشاره به پرده های چشم است و کنایه از هفت آسمان نیز باشد و هفت پرده

۱- ص (۱۲۱۸) برهان قاطع . . . (۱۲۲۱) . . .

ساز را نیز گویند (۱) و موسیقی هند را نیز هفت سر (بضم سین) باشد و اینک هر سر (بضم سین) را نام می بریم .

۱- ك هر ح که آنرا سر (بضم سین) نیز گویند .

۲- ر کهب .

۳- کندهار .

۴- مدهم .

۵- پنجم ، بفتح بای فارسی و سکون نون و جیم فارسی مفتوح .

۶- دهیوت ، بکسر اول یای مخلوط التلفظ و یای مجهول و فتح واو ، تای فوقانی

۷- نکها و بکسر نون باشد (س - ر - که - م - پ - ده - ن) اشاره بدان هفت سر

(بضم سین) باشد ، بحرف اول اسامی این دال وها مجموع يك حرف است

و این هفت را در عرف هند یان (سرگم) گویند . (۲)

نت (Nut) :

الفبای مخصوص موسیقی است که مرکب از هفت گام باشد .

گام (Gamme) : عبارت از هفت صوت متوالی که بطوری طبیعی در فواصل

معین واقع شده باشد . هر يك از اصوات گام را با يك نت Nut موسیقی تعیین

میکنند . برای نامگذاری نت (nut) هادرزبان لاتین حروف اول سرود (سن ژان)

را انتخاب کرده اند و امروز در فرانسه و سایر کشورهای لاتین این ترتیب معمول

است . اما در المان و انگلستان مانند یونان باستان حروف الفبا را بکار برند . (۳)

عطار در قسمت هفت پرده چشم گوید :

اندر سواد فقر طلب نور دل که چشم در جوف هفت پرده تاریک نور یافت

۱- ص (۱۲۱۸) برهان قاطع .

۲- ولفگانگ (۱۲۶۱) ص ۱۰۰

۲- ص (۴۵۷-۴۵۸) غیاث اللغات ص ۱۰۶۱ (۲۱) ص ۴۵۷

۳- ص (۱۷۰) قسمت موسیقی دایرة المعارف از پرویز اسدی زاده و سعیدی محمودی ص ۲۰

هفت گنبد:

بمعنی اول هفت کره است که هفت آسمان باشد و هفت گنبد بهرام گور را هم میگویند و به هفت منظر نیز شهرت دارد (۱)

هفت رواق:

کنایه از هفت آسمان است.

درین سراچه شش گوشه مربع طاق منور است ز يك شمع بزم هفت رواق - خلیلی
 بدوست رویی پاکیزگان هفت رواق به شرمناکی دوشیزگان هفت سرا - عطار
 این هفت حصا رب بر کشیده بر هر زل نباشد آفریننده
 وین هفت رواق زیر پرده آخربه گزاف نیست کرده (۲)
 و نیز هفت آسمان را کنایه بنام های ذیل یاد کنند: هفت بنیان، هفت پوست
 هفت پیکر، هفت چتر آبگون، هفت خراس، هفت خروار کوس، هفت طارم
 هفت منزل، هفت ایوان، هفت بام، هفت پر کار، هفت بنا و غیره (۲)

هفت آسمان در دیوان شعراً:

هفت آسمان بر درم در هفت دریا بگذرم

چون دلبران بنگری در جان سرگردان من - دیوان شمس

این چراغ و مشعل هفت آسمان خاکیان را آمدی مهمان بلی -

از چهار و پنج بگذرد در شش و هفت منگر

چون از زمین بر آبی هفت آسمان ببینی - دیوان شمس

هفت آسمان چو دیدی در هشتمش ملک شو

پا بر سر مکان نه تا لامکان ببینی -

۱- ص (۱۲۲۱) برهان قاطع .

۲- دری صنف (۱۲) سال (۱۳۵۰) چاپ دوم تالیف استاد خلیل الله خلیلی .

۳- برهان قاطع .

ترایار هومان بس و بباد مان
 نگهبان خداوند هفت آسمان - فردوسی
 روح داند گشت گرد حلقه هفت آسمان
 ذهن داند خواند نقش نفخ جان چون انبیا - سنایی
 چون بدین هفت آسمان پویند با تر دامن
 چون کند نقش سلیمان دیو بر روی ازار؟ - سنائی
 نیست اندر هشت جنت کس چنو با قدر و جباه
 نیست در هفت آسمان دیگر چنویک محتشم - «
 گو! ای گزیده ملک هفت آسمان
 ای خسرو بزرگ و امیر بزرگوار - منوچهری
 چو ایزد شاید ملک هفت سموات
 بر هفت زمین بر ملک و شاه تو شاهی - منوچهری
 نجسته ای ز همه خسروان بفضل و هنر
 بقدر و منزلت از هفت آسمان بگذر - فرخی
 گلی لیکن ز تو تا سرخ گل چندان میان باشد
 که از قدر بلند شاه تا هفت آسمان باشد - فرخی
 خواجه سید اسعدی آنکه از اوست
 هر چه سعد است زیر هفت سماء - «
 و آنچه بر رست از زمین دلسم
 فوق هفت آسمان همی یا بم - عطار
 این خود چه نقطه است که غرق طواف اوست
 هفت آسمان مقیم چو پر کار آمده - عطار

جمله رویاروی، پشتا پشت و هم درد آمدند

نعره و فریاد او هفت آسمان برداشتند - عطار

راه او تا بجا بود سخنت

برتر از هفت آسمان گفتن - »

چون دید آفتاب که آن ماه هشت خلد

از روی خود ز کات به هفت آسمان دهد - »

یقین میدان که چشم جان چنانست

که در هر ذره این هفت آسمان است - »

گفتم دعای دولت تو ورد حافظ است

گفت این دعا ملایک هفت آسمان کنند

حافظ

خواست تابشنا سداور ادر زمان زونگشت آگاه در هفت آسمان - منطق الطیر عطار

تن برهنه کرد یوسف آن زمان غلغلی افتاد در هفت آسمان - »

سایران در آسمان های دیگر غیر این هفت آسمان مشتهر - مولوی

از پی نظاره اش حورجنان کرده بر آفاق هر هفت آسمان - »

زین خبر خون شد دل دریا و کان زین خبر لرزان شود هفت آسمان - »

اصل این شاخ است از نارود خان اصل آن شاخ است هفتم آسمان - »

گروی این است ای برادر چیست آن پر شده از نور او هفت آسمان - »

بدوست رویی پاکیزگان هفت رواق به شرمنا کی دوشینز گان هفت سرا - عطار

تا هفت سپهر و چار طبع اند آمیخته ز امتزاج با هم - انوری

افروخته رایت جلالت بر طره هفت سقف مینا - عطار

بهفت اختر علو و بهفت کشور سفلی بهفت مفرش ارض و بهفت سقف سما - عطار

هفت اورنگ:

کنایه از هفت ستاره است که آنرا عربان بنات النعش خوانند و آن بصورت خرس است و عبری (د ب) گویند و از جملهٔ چهل و هشت صورت فلک البروج باشد و د ب اکبر همان است و بمعنی هفت تخت هم هست زیرا اورنگ را میگویند و کنایه از هفت آسمان هم باشد و بحذف همزه هم آمده است «هفتورنگ» باشد. (۱)

و هفت اورنگ را بنامهای ذیل نیز خوانده اند: هفت برادران، هفت خواهران، هفت داوران و دو صورت فکلی به هفت اورنگ موسوم است: هفت اورنگ کهین یا دب اصغر یا ضو اجمع یا سریر و یا بنات النعش صغری (۲) و هفت اورنگ مهین یا دب اکبر (۳) یا بنات النعش کبری و یا دختران نعش بزرگ.

عادةً هفت اورنگ بصورت اخیر اطلاق شود و آن چنانچه گفته شد. بشکل خرس است و از کواکب او بیست و هفت در داخل صورت و هشت در حوالی باشند، چهار از آن جمله را که بر شکل مربع مستطیل و روشن هستند با سه ستاره که بر ذنب النعش کبری خوانند و بنات النعش صغری برابر اوست از جهت مخالف. فرخی گوید. (۴)

بدان امید که روزی بدست گیرد شاه چو پهنهٔ گهر آگین شدست هفت اورنگ
خزینه های پر از بس درم چو پروین پر همی پراگند از بس عطا چو هفت اورنگ

۱- برهان قاطع چاپ دوم.

۲- Grande ourse

۳- Petite ouerse

۴- ص (۱۰۲) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم دکتر محمد معین.

هفت اورنگ جامی (۱):

هفت اورنگ کتابیست دارای هفت مثنوی که بمنزله هفت برادر اند که بهفت اورنگ بلغت فرس قدیم عبارت از هفت برادران باشد که هفت کو کیند در جهت شمال ظاهر و برحوالی دایر نامزد شوند چنانکه گوید:

این هفت سفینه در سخن یگرننگ اند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلسند

نامی شده در زمین بهفت اورنگ اند

هفت اورنگ جامی دارای این هفت بخش است :-

۱- استاد نور الدین عبدالرحمان بن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد از شعرا و نویسندگان فاضل و بنام سده نهم هجریست. میلاد جامی در جام ولایت هرات هنگام نماز خفتن هفت از شعبان مانده بسال (۸۱۷) هجری اتفاق افتاده است و وفات این صوفی بزرگوار در ولایت هرات روز پنجشنبه هجدهم محرم الحرام سال (۸۹۸) هجری اتفاق افتاده است. چون مولد این دانشمند ولایت جام هرات است بنام دانشمندان را عقیده بر این است که نسبت به شهر جام تخلص خود را جامی مانده است چنانکه گوید:

مولد م جام ورشحه قلم

جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار

بمدو معنی تخلص جامی است

آثار جامی :

برای اینکه این بحث بطول نینجامد ، لازم دیدم تنها از آثار گزیده اش نام ببرم : اعتقادنامه ، شواهد النبوه - لویح در سیر وسلوک صوفیه - ارکان حج - اشعه اللمعات - نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص در تصوف ، تجنیس خط ، رساله صغیر - حلیه حلال ، الوافیة فی علم القافیة - نفحات الانس - چهل حدیث - بهارستان - منشآت - تفسیر قران کریم تا آیه فارهبون - رساله موسیقی - رساله متوسط در معنی - نقد النصوص - مناقب جلال الدین بلخی - رساله فی الواحد - صرف فارسی - دیوان قصاید و غزلیات - مثنوی هفت اورنگ - رساله عروض - رساله در وجود و غیره است .

۱- سلسله الذهب: ۲ که بر وزن (فاعلاتن مفاعیلن فععلن) یعنی بر وزن حد یقه سنایی و هفت پیکر نظامی سروده شده است و مشتمل بر حکایات و تمثیلات است.
 ۲- سلامان و ابسال: بر وزن (فاعلاتن فاعلاتن فاععلن) یعنی بر وزن منطق الطیر شیخ عطار و مثنوی مولانا جلال الدین بلخی قدس سرهما (بشنوا زنی چون حکایت میکنند) سروده شده است و قصه مزبور افسانه ایست فلسفی مشحون از حکایات شیرین و بدیع.

۳- تحفة الاحرار: بر وزن (مفتعلن مفتعلن فاععلن) بروش مخزن الاسرار نظامی و آنچه استادان سخن در جواب آن گفته اند مانند امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی و غیره.

۴- سبحة الابرار: بر وزن (فاعلاتن فعلاتن فععلن) سروده شده است.

۵- یوسف و زلیخا (۱) بر وزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولسن) یعنی بروش ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی و خسرو شیرین نظامی سروده شده است.

۶- لیلی و مجنون: بر وزن (مفعول مفاعیلن فعولن) یعنی بر وزن لیلی و مجنون نظامی بیان گردیده است.

۷- خرد نامه اسکندری: بر وزن (فعولن فعولن فعولن) که بر این وزن

۱- زلیخا: بضم اول و فتح لام بر وزن سویدا در بهار عجم و مدار و برهان آمده است و هم چنان نویسند که زلیخا تصغیر ز لخوا است که صفت مشبه و موث از لخوا خود از زلیخ باشد که با لفتح بمعنی جای لغزیدن پاست. چون زلیخا بحسن و جمال محل لغزیدن پای عقل بینندگان بود لهذا بدین اسم میباشند یا آنکه کمال لطافت و صفای بدنش باعث به محل لغزیدن مناسبش دیده و زلیخا نامش کردند. این تصغیر به جهت ترحم و محبت است یا برای تعظیم و بعضی محققان نوشته اند که مولد زلیخا ملك مغرب است اسم اصلی او بزبان سریانی رعیل بود و اسم زلیخا که شهرت دارد، وضع کرده عربست و آنچه لفظ زلیخا در مردم بفتح اول و کسر لام شهرت دارد غلط است زیرا که هیچ وزنی از اوزان علم صرف موید صحتش نمیشود و بعضی گویند که زلیخا بفتح اول و کسر لام هم درست باشد. (ص ۲۰۹ غیاث اللغات، صراح و منتخب).

شاهنا ۴۰ فردوسی طوسی یعنی بر وزن معروف (توانا بود دهر که دانا بود) و اسکندر نامه نظامی و بوستان شیخ سعدی و فراق نامه سلمان (رح) تحریر یافته است .

قطعه :

حاجیان عجم بهفتو رنگ در حرم گر نشیدی انگیزند
فصحای عرب چو سبعیات از در کعبه اش در آویزند
هفت اورنگ در دیوان شعر ا:

دست جود توجان ساخته با هفت اقلیم

پای قدر تو دل تاخته با هفتو رنگ - سنایی

با مجال سخات هفت اقلیم

تسنگ میدان بسان هفتو رنگ -

تا برین هفت فلک سیر کند هفت اختر

هم چنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ -

بدان امید که روزی بدست گیرد شاه

چو پهنه گهر آگین شده است هفت اورنگ -

شوکت جامی نگر کز نور رحمانی هنوز

میکند بر هفت اورنگ معارف قیصری -

هفت دریا:

هفت دریا معمولاً در ادبیات دری بدین مفاهیم آمده است :

اول - دریای اخضر که عرض آن پانصد فرسنگ باشد و جزایر آباد بسیار

دارد و یکی از جزایر آن سرانندیب است بر جانب شرقی آن چین و بغربی آن یمن

۱- ص (۳۶) مقدمه هفت اورنگ تصحیح آقای مرتضی ، مدرس گیلا نی تهران مسجد سلطان-ابان

و شمالی هند و به جنوبی آن دریای محیط و طول این بحر هزار فرسنگ (۱) است .
دوم - دریای عمان به جانب شرقی آن فارس و غربی آن قصبه عمان و از همین
سبب آنرا بحر عمان گویند و بر شمال آن عراق عرب و خوزستان و جنوبی بحر
هند و طول این دریایک صد و هفتاد فرسنگ است .

سوم - دریای قلزم چه قلزم شهر یست کوچک بر کناره دریای
ابان نام خوانند و آنرا بحر احمر نیز گویند و طولش برابر طول ربع مسکون و
عرضش چهار صد و شصت فرسنگ باشد .

چهارم - دریای بربر و برابر آن بحر است از بحر هند و جزیره قنیلو از بلاد
فرنگ درین بحرست که در عهد خلفای عباسیه مسلمانان آنرا فتح کردند و طول
این بحریک هزار و سه صد فرسنگ و عرضش متفاوت است . در بعضی محل در سه
فرسنگ نهایت پهنایش دو صد و شصت فرسنگ است .

پنجم - دریای اوقیانوس که بلاد اقصای ملک مغرب بساحل این بحر منتهی
میشود و جزایر خالدهات درین بحر است و ابتدای این از خط استوا بجانب مغرب و
چون این بحر بر شمالی و غربی رومیه و فرنگ است بحر ظلمات نیز خوانند، در
آنجا نور آفتاب کمتر رسد بوقت نصف النهار مثل صبح صادق روشن بود
طول این بحریک هزار و سه صد و سی و شش فرسنگ است .

ششم - دریای قسطنطنیه که آنرا بحر الروم نیز گویند طولش از بحر رقان که
شعبه بحر محیط است تا بقاعچه سکندر یک هزار و سه صد فرسنگ است، عرضش از
اسکندریه دیار فرنگ دو صد و شش فرسنگ است .

۱- (بفتح فاوسین) مقیاس مسافت قریب شش کیلومتر، پرسنگ هم گفته شده بعربی فرسخ میگویند
(ص ۷۶۴) فرهنگ عمید سال (۱۳۴۲) .

فردوسی گوید :

کشیدند بدیر هفت فرسنگ نسخ فزون گشت مردم ز مور و ملخ

هفتم - دریای اسود که آنرا بحر ازاغ نیز گویند چه از ازاغ موضع است و ساحلش
بر جانب شرقی آن طاهان است و آن ملک جسد چنگیز است. که بدشت
خفچاق مشهور است و طول این دریا یک هزار و سه صد میل است و از کعب الاخیار
رضی الله عنه روایت کنند که حق تعالی هفت بحر بدین تفصیل آفریده است:

۱ - بحر محیط که آنرا بنطش نام باشد.

۲ - بحر قیس. ۳ - بحر اصم. ۴ - بحر مظلم. ۵ - بحر مرماش. ۶ - بحر ساکن.

۷ - بحر ماکی: این بحرهایکی بر دیگری محیط است (۱)

هفت دریا در دیوان شعراء:

هفت آسمان بر درم در هفت دریا بگذرم

چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من

دامن رستم تکاند بر سر این هفت خوان

دست غیرت تاغباز از دل زداید مرد را

«بیدل»

از دیوان شمس تبریزی:

در ره عشقت کجا باید ولد چون و رای هفت دریا آمدی

هفت دریا گر شود کلی مدید نیست مر پایان شدن را هیچ امید

وانگه آن دریای ژرف بی پناه درر باید هفت دریا را چو کاه

چنان مشتاقم ای دلبر بدیدارت که گر روزی

بر آید از دلم آهی بسوزد هفت دریا را - سعدی

بخاصیت توروئی عالم فرورز

از قصر هفت دریا بر گذشته - عطار

هفت دریا را از کوه از بحر چشم من گشاد

لاجرم هر هفت را هفتاد کشور یافتم - »

قطره کز بحر وحدت شد سفیر

هفت بحر آن قطره را باشد اسیر - مولوی

از منطق الطیر عطار :

می بیاید رفت راه دور دور

گفت ما را هفت دریا نارونور

ماهی جذبت کند در یک نفس

چون کنی این هفت دریا باز پس

(در شماره دیگر)

نقد آثار و پدین ما ادبی

شاه تو اب لطیفی

نمایشنامه توپاز و تاثیر ادبی آن

علاقه فرهادی را به ادبیات و مخصوصاً ادبیات دراماتیک از آن زمانی بخاطر دارم که در لیسه استقلال در دوره متوسطه مشغول تحصیل بودم و او که چند صنف بالاتر از من بود همیشه باهم صنفان خود برای تمثیل و به ستیز آوردن بعضی درامه ها سهم فعال می گرفت. و بر استیکه در آن روزها فعالیت نمایشهای دراماتیک در لیسه استقلال بهترین سرگرمی سالم و اکادیک برای شاگردان بود، زیرا عموماً نمایشنامه های بروی ستیزی برآمد که شاگردان قبلاً آن را در مضمون لسان فرانسوی مطالعه و تحقیق میکردند. بیاد دارم در آن روزها نمایش درامه ها از طرف شاگردان در یکی از اتاق های درسی که نسبتاً کلانتر می بود، صورت میگرفت و از بس جای ضیق می بود ما شاگردان متوسطه خود را بسیار خوشبخت حس میکردیم که اگر همینقدر میتوانستیم که از بیرون از پشت شیشه اتاق تنها صدای محصلین را در حین نمایش بشنویم. بعد تر این تکلیف اندکی رفع شد زیرا با تعمیریک اتاق سپورت در آن لیسه شاگردان توانستند که با شرایط نسبتاً بهتر در آنجا نمایشهای دراماتیک اجراء نمایند. اکنون که لیسه استقلال دارای يك ادیتوریم فوق العاده وسیع و عصری گردیده است و مقامات آن لیسه آرزو دارند که نمایشنامه توپاز ترجمه روان فرهادی را بروی ستیز

آورند. این اقدام نیک قدم بزرگی در راه معرفی بهتر ادبیات در امپاتیک خواهد بود.

واضح است که یکی از اهداف مهم فرهنگی در ترجمه توپاز عبارت از تحقیق و انکشاف در محاوره عامیانه زبان دری میباشد که من این علاقه او را تقریباً شش سال قبل در کتابخانه یونیورسیتی کلیفورنیا دریافتیم. یونیورسیتی کلیفورنیا که در نزدیکی ساحل بحر الکاهل واقع میباشد یکی از دورترین نقاط دنیا از افغانستان میباشد. من بحیث محصل این یونیورسیتی روزی در کتابخانه آن در جستجوی آثاری راجع به ادبیات دری بودم که دور از انتظار چشمم به کتابی افتاد که نویسنده آن روان فرهادی بود، من که در آن دورترین سرزمین از وطن همیشه به آرزوی این بودم تا بتوانم افغانستان را بمردمان آن سرزمین خوبتر معرفی نمایم دیدن کتاب زبان محاوره افغانستان اثر روان فرهادی باعث فوق العاده خوشی من گردید و وجود یک کتابیکه نویسنده آن یک افغان باشد در چنین یک کتابخانه بزرگ دنیا مایه افتخار من گردید. و از همان روز بود که من متوجه کنجکاوی و تحقیق روان فرهادی در موضوع زبان محاوره دری گردیدم و اینک ترجمه نمایشنامه توپاز بزبان محاوره کابل یک خدمت بزرگ دیگر درین راه میباشد. ترجمه نمایشنامه مشهور توپاز بزبان محاوره کابل در عالم ادبیات برای ما دارای ارزش های زیادی میباشد ولی من تنها میخواهم که درینجا از یک نکته خاص آن متذکر شوم که این نکته عبارت است از ضرورت ما بیک املائی خاص محاوره عامیانه زبان دری که دارای یک اساس علمی باشد. طبیعی است که این اثر به حیث بهترین مأخذ برای تحقیق و بحث درینباره میباشد. مترجم در حقیقت به ابتکاری دست زده است که مادر زبان دری فوق العاده به آن سر و کار داریم، اما تاکنون کسی چندان متوجه این نکته مهم نگردیده است. این

ابتکار عبارت از بحث و تحقیق در باره زبان محاوره کابل، بقید تحریر در آوردن این محاوره در چوکات يك املاى خاص میباشد. در زبان دری ما از جهات مختلف بيك املاى صحیح و قبول شده محاوره عامیانه شدیداً احتیاج داریم. و مادر حیات روزمره خود در موارد ذیل بیشتر به این احتیاج بر میخوریم. اول نقش نمایشنامه و محاوره عامیانه در عالم ادبیات: وقتی از عالم ادبیات یاد میکنیم طبعاً نویسندگان بزرگ دنیا را بخاطر می آوریم. در قطار این نویسندگان بزرگ نام هایی مثل شکسپیر، ویکتور هوگو، مولیر، گوگول، چخوف و برناردشاو بحیث شکل های درخشان جهان ادبیات همیشه دنیای ادب را روشن نگهداشته اند. و این نویسندگان مشهور جهان زیاد تر توسط نمایشنامه های خود نفوس دنیا را تحت تاثیر خود در آورده اند. بطور مثال در حالیکه مقام شکسپیر در عالم ادبیات به جهانیان روشن است نکته قابل ذکر اینست که از امروز که از شکسپیر در حدود صد و اند سال میگذرد باز هم بقرار را پور « Index Translationum » نویسنده ای که آثارش بیشتر از همه در سال (۱۹۷۰) در دنیا ترجمه شده است، شکسپیر میباشد. مقصد من از ذکر نقش نمایشنامه در عالم ادبیات این است که میخو اهم بگویم که اکنون وقت آن رسیده است که ادبای پیشقدم کشور ما نیز باید متوجه اهمیت نمایشنامه در عالم ادبیات گردند، و طبعاً وقتی کسی در کشور ما نمایشنامه می نویسد باید بزبان عامیانه بنویسد و واضح است که محاوره عامیانه مقتضی يك املاى خاص میباشد که متأسفانه هنوز مادرین عالم يك املاى مروج و قبول شده که حیثیت يك املاى ستندر دو علمی را دارا باشد، نداریم و در حالیکه دارا ماتیست های ماهر کدام بنوبه خود يك املاى خاص و مختلف از یکدیگر را طرح کرده اند. خوانندگان هنوز

بخواندن چنین يك املا آنقدر آشنا و عادی نشده اند که آن را بتوانند بدون تکلیف و بصورت ساده و روان بخوانند.

درین جامر ادا از تذکر این سخن عبارت است از همان اثبات موضوع عدم املاي خاص و قبول شده که حیثیت علمی و ستندارد را دارا باشد. تا تمام نویسندگان همیشه همان يك املاي مشخص را بکار ببرند، تا از یکطرف خود نویسندگان به این املاي خاص عادت بگیرند و از طرف دیگر خوانندگان نیز به همان يك املاي مروج آشنایی حاصل کنند و خوبست که ترجمه نمایشنامه توپاز بزبان محاوره کابل يك بحث و مأخذ خوبی را برای طریق یافتن يك املاي صحیح تر و قبول شده بمیان آورده است.

دوم - محاوره عامیانه در تدریس زبان دری برای خارجیان:

همانطوریکه برای نمایشنامه نویسی ما بیک املايیکه تلفظ محاوره عامیانه را بیان کرده بتواند شدیداً ضرورت داریم و در تدریس زبان دری برای خارجیان نیز این ضرورت حس میگردد. همه میدانیم که خارجیانی در کشور ما وجود دارند که وقتی میخواهند زبان دری را بیاموزند نظر به احتیاج روزمره و فوری خویش اولتر آرزو دارند محاوره عامیانه را بیاموزند تا هرچه زودتر در تماس با مردم مقصد خویش را بزبان افاده کرده بتوانند و همچنان سخن جانب مقابل را بزبان دری آسانتر فهمیده بتوانند، پس استادانیکه شاگردان خارجی را درس میدهند مجبور اند که يك املايیکه تلفظ عامیانه را بیان کند بکار ببرند، ما بارها دیده ایم که نسبت عدم يك املاي قبول شده و مروج محاوره عامیانه باز هم املاي يك استاد نسبت به املاي استاد دیگر فرق دارد که در نتیجه اسباب تکلیف شاگردان خارجی را فراهم میسازد، بنابراین بوجود آوردن يك املاي صحیح و قبول شده برای محاوره عامیانه بمقصد آسانی در تدریس زبان دری برای شاگردان يك امر

ضروری میباشد. چون مواد چا پی بصورت يك كتاب بزبان محاوره عامیانه وجود ندارد لذا استفاده از نمایشنامه هایی که بزبان محاوره عامیانه در قید تحریر در آورده شده باشند يك طریق خوب برای حل این مشکل میباشد.

سوم - محاوره عامیانه در سخنرانی:

هدف اصلی که در اماتیت های زبان دری را مجبور می سازد تا نمایشنامه های خود را در يك املاي محاوره عامیانه در قید تحریر در آورند این است که آنها می خواهند اثر و گفتار شان طوری از زبان کرکترها بیان گردد تا شکل طبیعی و واقعی را داشته باشد. و واضح است که دایلوگ ها و لوبه هر سویه باشد بهتر آنست که بصورت ساده و عامیانه ادا گردد. پس روی همین هدف است که برای موثر و طبیعی بودن نطق ها، کنفرانس ها، مصاحبه ها، و غیره سخنرانیها بیکه در آنها استعمال جملات ادبی از روی کاغذ مناسب نمیباشد زبان عامیانه و طبیعی ضروریست ما بارها در کنفرانس ها و همچنان در رادیو شنیده ایم که کسانی که سخنرانی خود را بدون استعمال کاغذ بزبان عامیانه ادا می نمایند تا چه اندازه مؤثر تر و طبیعی تر نسبت به کسانی میباشدند که از روی کاغذ بصورت بسیار ادبی قرائت میکنند. ولی اگر این نوع سخنرانی ها بزبان عامیانه بیک املاي خاص بروی کاغذ تحریر گردد، در صورت استعمال کاغذ و یا غیر آن باز هم سخنرانی شان مؤثر تر و طبیعی تر واقع میگردد. پس همانطور بیکه برای نمایشنامه نویسی و تدریس زبان دری به خارجیان بیک املاي خاص محاوره عامیانه زبان دری ضرورت شدید داریم برای سخنرانی های بهتر و مؤثر تر به زبان دری، یکبار دیگر ما این احتیاج شدید را حس میکنیم.

چهارم - محاوره عامیانه در کارتون ها:

اهمیت کارتون ها در عالم مطبوعات آنقدر واضح و موثر است که حاجت به بیان بیشتر ندارد. تصویرهایی که بشکل کارتون بیانگر شخصیت ها میباشدند مانند

کرکترهای يك نمايشنامه بزبان محاوره عاميانه حرف می زنند، بنا برین برای
کاپشن هر کارتون بزبان دری يك املاي خاص که تلفظ عاميانه را بيان کند
ضروريست .

اینکه من بايك نظر بسیار مختصر از احتیاج شدید ما بیک املاي که تلفظ محاوره
عاميانه را بيان کند در فوق یاد آور شدم و امید است که استادان دیگر ادبیات دری
مانند روان فرهادی بصورت عمیقتر در چوکات تحقیقات علمی درین موضوع
کنجکاوی و تتبع خود را ادامه بدهند.

در نمايشنامه توپاز، فرهادی تنها محاوره کابل را مورد استعمال و بحث قرار
داده است. ما میتوانیم که محاوره دیگر نقاط افغانستان را نیز به همین اساس
بصورت جداگانه تحقیق نماییم .

به عقیده من يك راه حل فوری و موثر برای مشکل املاي محاوره دری
این خواهد بود که به ابتکار و رهنمایی روان فرهادی انجمنی مرکب از کسانی که
بزبان محاوره دری مینویسند تشکیل گردد و این انجمن برای تلفظ محاوره
يك املاي علمی و قبول شده را طرح نماید تا تمام نویسندگان و خوانندگان به
همان يك املاي خاص و مشخص آشنائی و عادت حاصل کنند .

عزیز یوسف (صاحبزاده)

از گدشتگان گمنام:

«ملا باز محمد»

افغانستان مهد زبان دری است و همواره در آغوش خود شعر او نویسنده گان بزرگ را پرورانیده است که هر يك بنوبه خود زبان و ادبیات دری را غنی بخشیده اند. و اینك يك تن از شعرای را که تا کنون گم نام بود، میخوانا هم معرفی کنم و این شخص ملا باز محمد میباشد.

شاعری منزوی و عارف بود، اسمش ملا باز محمد و اسم پدرش ملا محمد نور صاحبزاده که پیر چهار طریقت بود. و اسم پدر کلانش ملا سیده محمد (صاحبزاده) بوده است. تخلص خود و فامیلش صاحبزاده است. اجدادش تماماً اشخاص متصوف و سالک طریقت بوده اند. کلمه صاحبزاده را به حیث لقب خانوادگی بکار می برده. ملا باز محمد هرگز کنیت نداشته است.

محل تولد:

ملا باز محمد در ناحیه ای بنام قرغز در ولسوالی خان آباد از مربوطات ولایت کندز متولد گردید. این ناحیه که بنام قرغز مسمی است بطرف مشرق شهر خان آباد و در شمال شاهراه بزرگ تخارستان و بدخشان موقعیت دارد. این ناحیه از لحاظ حاصلات خود مشهور است، هر نوع حبوب در آن زرع میگردد بالخاصه شالی

و گندم و هم چنان انواع میوه هادران فراوان است از قبیل انگور، سیب، انار و غیره. ملاباز محمد در سال (۱۲۷۰ هجری) تولد شده و در سال (۱۳۱۱ هجری) بسن (۴۱) سالگی جهان فانی را وداع گفت. و در گورستان مندوی خان آباد که مزار پدرش نیز در آنجا زیارت گاه عام و خاص است در جوار او مدفون گردید.

وضع زندگانی:

ملاباز محمد در اوایل زندگی وضع زندگی خراب داشت، بالباس کهنه و وصله زده خویش در احاطه ای که در ناحیه قرغز داشت بزراعت مشغول بود و از طرف هیچکس تشویق و کمک نمیگردید چنانکه در مقطع یکی از غزلیاتش گوید:

چه حاصل با ز محمد از صفات گو هر نظمت
درین بازار چون خود را خریداری نمی بینم

تحصیلات:

در طفلی نزد پدر تحصیل نموده، در ایام جوانی در جاهای مختلف نزد علمای متعدد که اسمای شان معلوم نیست به تحصیل پرداخت. در بدو امر پیر و طریقت پدر خود ملا محمد نور صاحب زاده بود و بعد از وفات پدرش مرید ملا عبدالله جان که یکی از مریدان پدرش بود، گردید. ملا عبدالله جان در صیدره مندوی خان آباد مدفون است و زیارت گاه عام میباشد. این شاعر در علوم عربی، نجوم، حساب حدیث و فقه دست داشت و خود یک تن از متصوفین بوده است. در علوم ادبی از قبیل بدیع، بیان، عروض قافیه و معانی دسترسی داشت. از غزل های او چند تای آن را تا کنون یافته ام. امید است در آینده اشعار دیگر او نیز بدسترس ما قرار گیرد.

و اینک یک غزل او را بصورت نمونه تقدیم میکنم:

همچو مودر آتش هجر تو دارم پیچ و تاب

نیست آرام و قرار اندرد لم از هیچ باب

تا مرا از تاب رویت خر من طاقت بسوخت

سوزشی دارم میان سینه ما ننند کباب

شد سفیدم دیده غمدیده بی ماه رخت

بسکه کردم در شب غم گریه چون چشم سحاب

تیره روزم از فراقت ای نگار تند خوی

بر من مسکین نمی تا بسی چرا ای آفتاب

می بری عمری بسر در عیش و عشرت روز و شب

من ز هجران تو باشم تا بکی زا رو خراب

تا فروغ شعله حسن تو در جانم فتاد

در تنور سینه من گشته مرغ دل کباب

بعد عمری رونق کاشانه من گشته یی

یکزمان بنشین مکن هرگز تو در رفتن شتاب

تا تورفتی از برم با تو برفتند بدرقه

صبر و آرام و قرار و تاب و طاقت خور و خواب

همچو بلبل باز محمد تا بکی نالی ز غم

کی فغانت بشنود آن گلرخ عالی جناب

گزارش‌های پوهنځی ادبیات و علوم بشری

صفر بخارج

پوهاند میر حسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری بنا بدعوت پوهنتون اید لبرگک المان فدرال بتاریخ (۲۴) ثور (۱۳۵۲) ذریعه طیاره عازم آن کشور شد. موصوف در مدت اقامت خویش در آن کشور به تدریس و ایراد کنفرانس‌هایی در مورد افغانستان در پوهنتون اید لبرگک خواهد پرداخت.

رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری بعد از ختم کنفرانسها بوطن عودت می نماید.

تر فیعات علمی

استادان آتی از پوهنځی ادبیات و علوم بشری که دوره معینه را سپری کرده رسالات ترفیع علمی شان مورد تأیید شورای عالی پوهنتون و مقامات ذیصلاح قرار گرفته است بیک رتبه ترفیع نایل گردیده اند:

۱- بناغلی غلام صفدر پنجشیری از رتبه پوهنوال به رتبه پوهاند.

۲- بناغلی عبدالرزاق زهیر از رتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال.

۳- بناغلی حبیب الله تزی از رتبه پوهندوی بر رتبه پوهنوال.

مقرررپهای در کدر تدریس

یکعده از دانشمندان و همچنان عده یی جوانانیکه جدیداً از پوهنځی ادبیات و علوم بشری فارغ گردیده آرزوی شمول در کدر تدریس این پوهنځی را داشتند پس از طی مراحل قانونی پذیرفته شده اند:

- ۱- دکتور حفیظ الله سحر در کدر شعبه ژورنالیزم.
- ۲- بناغلی سعدالدین شپون ماستر در ادبیات انگلیسی در کدر شعبه پښتو.
- ۳- بناغلی محمد حسین یمین در کدر شعبه دری.
- ۴- پیغله آدینه نیازی در کدر شعبه دری.
- ۵- بناغلی غلام علی در کدر شعبه عربی.
- ۶- بناغلی محمد انس در کدر شعبه عربی.
- ۷- بناغلی عزیز احمد پنجشیری در کدر شعبه جغرافیه.
- ۸- بناغلی غلام فاروق فلاح در کدر شعبه دری.
- ۹- بناغلی توریالی راقم در کدر شعبه ژورنالیزم.
- ۱۰- بناغلی محمد یوسف نورستانی در کدر شعبه انتر و پالوژی.
- ۱۱- بناغلی دوست محمد حسنی در کدر شعبه تاریخ.
- ۱۲- بناغلی محمد معین باجوری در کدر پښتو.
- ۱۳- بناغلی سید حبیب علوی در کدر شعبه ژورنالیزم.

ادب

مجله دو ماهه

علمی، ادبی، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مؤسس: پوهاند میر امان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، مدیریت مجله ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجه (۲) دالر

مقالات وارده بیکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل و اقتباس

مضامین مجله ادب با ذکر نام این مجله مجاز است

مهتم: عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۵) افغانی

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XX 1 , No . 1 - Apr - May . 1973

Editor

Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دېوهنې مطبعه

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**